

برای قضاوت تاریخ

برای قضاوت تاریخ

ناشر: انجمن ایران اینترلینک

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۳

بهاء: معادل ۱۲ دلار

IRAN-INTERLINK

P.O.BOX 148

LEEDS LS16 5YJ

UK

Tel: 0044 113 278 0503

Fax: 0044 113 278 0547

E-mail: info@iran-interlink.org

تمامی حقوق این کتاب محفوظ و متعلق به انجمن ایران اینترلینک می باشد

فهرست مطالب

۷

مقدمه

بخش اول

چگونگی رسوایی جریان رجوی

۹

جنگی برای نوارها (مهدی خوشحال)

۱۳

مروری کوتاه بر تاریخچه سازمان مجاهدین (کریم حقی)

۲۳

سرویس های اطلاعاتی و امنیتی عراق (کریم حقی)

۳۱

مجاهدین و عراق: از آغاز جنگ تا اسقرار در عراق (عباس صادقی نژاد)

۴۱

دو بال رجوی: «رهبری» و «نوگری» (جمشید طهماسبی)

بخش دوم

متن کامل مذاکرات فوق سری رجوی با مقامات عراق

متن شماره یک:

مذاکرات مسعود رجوی با سپهبد صابر الدوری رئیس مخابرات عراق

۴۷

(پس از انتقاله ۱۹۹۱)

متن شماره دو:

۱۰۳

مذاکرات مسعود رجوی با سپهبد طاهر جلیل حبوش (سال ۱۹۹۹)

متن شماره سه:

۱۴۹

مذاکرات مسعود رجوی با سپهبد طاهر جلیل حبوش (سال ۲۰۰۰)

متن شماره چهار:

۱۷۳

مذاکرات مسعود رجوی با سپهبد طاهر جلیل حبوش (سال ۲۰۰۰)

متن شماره پنج:

۲۱۱

مذاکرات مسعود رجوی با سپهبد طاهر جلیل حبوش (سال ۲۰۰۱)

مقدمه

آنچه در کتاب حاضر خواهید خواند، اسناد «خیانت» و «وقاحت» جریانی است که خواب سیادت بر کشوری را می‌دید که بیش از ۱/۵ میلیون کیلومتر مربع مساحت و افزون بر ۷۰ میلیون نفر جمعیت ۱ دارد. «افسوس» و «حسرت» بزرگی را باید نثار این سرزمین اهورایی کرد؛ که قرن‌ها و هزاره‌های ظلم و بیداد و «فریب» را چه نجیب و چه صبور از سر گذرانده است ولی همچون «دماوند خاموش» سرپا ایستاده و «هستن» و «بودن» خود را همچنان بر ظالمان و بیدادگران و فریب‌سازان تحمیل نموده است.

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که رنگ گلی ماند و بوی یاسمنی!

تلاشی که حاصل آن پیش روی شماسست، نمایانگر فضیحت یکی از دام‌های فریبی است که آن نیز به نام «خدا» و «خلق»، و «سجاده» و «دلق» مزین گشته است.

این کتاب حاوی متن مذاکراتی ویژه همراه با CD آن که نمود دیداری و شنیداری و عین فیلم‌های این مذاکرات است و روایتگر مجموعه قرار و مدارها و بده بستان‌های مسعود رجوی رهبر «سازمان مجاهدین خلق ایران» از یک سو و مسئولان سرویس‌های اطلاعاتی امنیتی رژیم صدام حسین از سوی دیگر است. طرف‌های اصلی عراقی در این مذاکرات دونفرند: سپهبد صابر الدوروی و سپهبد طاهر جلیل حبوش از رؤسای سازمان مخابرات (دستگاه اصلی اطلاعاتی امنیتی رژیم بعثی). چنانکه از متن مذاکرات به دست می‌آید، رجوی علاوه بر سازمان

^۱ مرکب از فارس و ترک و کرد و عرب و ترکمن و لر و بلوچ و... و سنی و شیعه و اسماعیلی و ارمنی و آشوری و کلدانی و زرتشتی و کلیمی و مندائی (صابئین) و... این همه تنوع قومی را در کمتر جایی می‌توان یافت.

مخابرات با دیگر دستگاه‌های اطلاعاتی امنیتی عراق از جمله استخبارات نظامی نیز مرتبط بوده است. مهدی ابریشمچی و عباس داوری، دو تن از سران فرقه رجوی، در غیاب وی مذاکرات مفصل دیگری با مقامات اطلاعاتی امنیتی رژیم صدام داشته‌اند که متن آنها نیز به زودی انتشار می‌یابد.

متن‌ها عیناً از روی نوارها پیاده و ترجمه شده است. ویرایش و حک و اصلاح مطالب در حد لازم انجام شده و هیچ دخل و تصرفی صورت نگرفته است. مواردی که نیاز به توضیح یا تأکید داشته، به صورت پانویس ارائه شده و در این خصوص نیز مبنا اختصار و اجمال بوده است. کتاب در دو بخش آماده شده است: بخش اول شامل توضیحاتی کرونولوژیک و دائرةالمعارفی پیرامون دو طرف مذاکرات است؛ سازمان مجاهدین خلق و دستگاه‌های اطلاعاتی امنیتی عراق. بخش دوم نیز حاوی متن‌های مذاکراتی است که ذکر آن رفت. آری؛ خوش بود گر محک تجربه آید به میان..

انجمن ایران اینترنتیک

بخش اول

چگونگی رسوایی جریان رجوی

جنگی برای نوارها...
جنگی که اتفاق نیفتاد!^۱

«جنگی که جرقه خورد ولی اتفاق نیفتاد» جنگ دیگری بود مابین ایران و عراق. این جنگ که می‌توانست اتفاق بیفتد ولی نیفتاد، بیشتر به جنگ «آل کاپون»ها (جنگ‌های مافیایی فیلم‌های هالیوودی) شباهت داشت؛ چراکه جرقه این جنگ برای پاک کردن نوار بود! نوارهایی که سازمان امنیت عراق (مخابرات) آنها را تهیه کرده بود و در یکی از کاخ‌های صدام حسین نگهداری می‌شد؛ و قرار بود بخشی از آب و خاک ایران به برکت این نوارها به عراق تعلق گیرد. این جنگ اتفاق نیفتاد؛ اینکه کار چه کسی بود، فعلا روشن نیست؛ شاید کار آمریکا، انگلیس، جمهوری اسلامی یا همین بچه‌های جدانشده از مجاهدین باشد!

برای یافتن سر نخ جنگی که شعله‌ور نشده خاموش شد، باید چند دهه به عقب برگشت؛ سال‌هایی که آیت‌الله خمینی رهبر انقلاب ایران در عراق تبعید بود. وی که اسلام سنتی را سیاسی کرد و با انگیزش‌های مختلف شخصی و مذهبی و سیاسی در برابر شاه ایستاد و از میان مراجع شیعه سیاسی‌ترین آنها بود، از میان دیگر رهبران اسلامی و مارکسیست و لائیک بیشترین شانس را برای رهبری انقلاب بهمن ۱۳۵۷ داشت.

در آن موقع حکومت به دست کسانی افتاد که نمی‌دانستند چه باید کرد... جنگ‌های داخلی هم داشت گسترده می‌شد. جنگ بین ایران و عراق جنگی

^۱ این متن را که تلخیص و ویراسته مقاله‌ای تکان‌دهنده از «مهدی خوشحال» است به عنوان پیش‌گفتار بخش اول تقدیم خوانندگان می‌کنیم. محاسن این نگاشته از ایشان و نواقص و معایب آن از ماست.

که صدام حسین مبتکر آن بود ۸ سال به درازا کشید و تلفات عظیم انسانی و مالی را به دنبال داشت. این جنگ به کمک انقلاب ایران آمد و برخلاف پیش‌بینی‌ها آن را تحکیم کرد.

رژیم عراق و شخص صدام حسین، در کوران جنگ، به دنبال رهبر دیگری برای یک انقلاب دیگر در ایران رفت تا از یک طرف جنگ خاتمه یابد و از طرف دیگر، انقلاب دیگری در ایران رخ دهد و رهبری در ایران حاکم شود که این بار اگر نمکدان شکست، رژیم بعث عراق به اندازه کافی اهرم فشار برای سقوط و سرنگونی آن در دست داشته باشد.

بر این اساس بود که عراقی‌ها انقلابیونی را از میان اپوزیسیون ایرانی در عراق مستقر نمودند که سخت از حکومت ایران در خشم و خود نیز تشنه قدرت بودند. اینان همان دوستان قدیمی عراقی‌ها بودند که از سال ۱۳۵۱ در جریان یک هواپیمارمایی با یکدیگر آشنایی و مراوده داشتند؛ و عراقی‌ها خوب آنها را می‌شناختند و می‌دانستند که می‌توان با کوچک‌ترین طعمه به دام‌شان انداخت. از این رو میزبان انتقام‌جو از خرداد ۱۳۶۵ سفره‌ای رنگین با ریخت و پاش‌های غیرقابل تصور برای مهمانان تشنه قدرت و حریص و کم‌تجربه پهن کرد.

مسعود رجوی، رهبر انقلاب جدید یا نوین، فردی قدرت‌طلب ولی کم‌تجربه در امور سیاسی بود. او دست از پانمی‌شناخت و از حرص رسیدن سریع و بی‌دردسر به قدرت، تمامی پل‌های پشت‌سرش را که هنگام شکست به دردش می‌خورد، ویران کرد و در دوران اوج نفرت مردم ایران از عراق و صدام، همکاسه و همنشین و همکار او شد. رجوی و گروهش می‌گفتند که دو سال بیشتر مهمان عراقی‌ها نیستند و بعد که به قدرت رسیدند، امکانات مختلف بی‌شماری را که به ایشان داده شده بود، جبران می‌کنند.

عراقی‌ها راضی بودند ولی کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کرد. از میان دستگاه‌های متعدد اطلاعاتی امنیتی عراق، سازمان مخابرات دستگاه اصلی بود و همین دستگاه بود که مأمور شد تا در همه زمین‌ها به امور گوناگون مجاهدین رسیدگی کند. سازمان مزبور، در کنار همکاری‌ها و اعتمادسازی‌ها، یک تیم زبده جاسوسی را مأمور سنبرداری و فیلم‌برداری از اقدامات پشت پرده مجاهدین خلق کردند. قرار و مدارها و بند و بست‌های‌شان با مقامات عراقی، در هر مکانی که صورت می‌گرفت، صدابرداری و فیلم‌برداری می‌شد. در هر جایی تجمع و

شروع به داد و ستد مخفی با ارباب عراقی می‌کردند، دوربین‌ها از چند زاویه شروع به کار می‌کردند، دوربین‌های واقعی و بی‌رحم.

مدت اقامت مجاهدین در عراق از ۲ سال بیشتر شد؛ آنها نزدیک به دو دهه در عراق ماندگار شدند. نوارها نیز مرتب پر می‌شد... تا اینکه تعداد نوارها به صدها حلقه رسید؛ نوارهایی که مقاصد واقعی رژیم عراق علیه مردم ایران و از آن سو ماهیت واقعی مجاهدین خلق را می‌توانست به نمایش گذارد. مجاهدین خلق نه تنها به راحتی آب خوردن اطلاعات سری کشورشان را در اختیار عراقی‌ها قرار می‌دادند، بلکه رهبرشان برای خوش‌رقصی نزد افسران اطلاعاتی عراق، نه تنها ایرانی بودن‌اش را منکر می‌شد بلکه صریحا وطن خود را «عراق» و خون خود را هم «عراقی» می‌خواند و می‌گفت کسی است که به خدمت کردن برای عراقی‌ها عادت کرده و تمایلی برای رفتن به ایران ندارد.

فرض این بود که اگر مجاهدین به قدرت رسیدند و احیاناً حاضر نشدند به عهدشان با عراق (در فروش سرزمین‌شان) وفادار بمانند، عراقی‌ها دست از تحمل بشویند و اسناد و مدارک خویش را برای آنها رو کنند! در آن وقت سران مجاهدین (حاکمان خیالی ایران در آینده) در می‌یافتند که چه بهای گرانی را برای «تصرف تهران» پرداخته‌اند! اینجا بود که یک جنگ دیگر اجتناب‌ناپذیر می‌شد؛ جنگ برای پاک کردن نوارهایی که در کاخ‌های صدام حسین مخفی شده نوارهایی که می‌توانست اتوریتة پیامبرگونه رهبران مجاهد را کان‌لم‌یکن نماید! این جنگ، جنگ کسانی می‌شد که خود چند دهه نان جنگ خورده بودند و مزدوری و نوکری را بر آزادگی ترجیح داده بودند؛ و اصولاً برای دیکتاتورها آن قدر که دکان جنگ سود دارد، دکان دیگر ندارد!

این جنگ اتفاق نیفتاد؛ چراکه مجاهدین خلق نه تنها توسط دولت عراق به قدرت نرسیدند بلکه همراه با رژیم عراق شکست خوردند، خلع سلاح و رسوا شدند؛ و پس از آن به دنبال بیعت با ارباب جدید و پیروز برآمدند. ولی... خیانت به صاحبخانه‌ای که میلیاردها دلار خرج این مزدوران کرده بود، بی‌خطر نبود. شیشه‌ عمر مجاهدین باید شکسته می‌شد؛ نوارها از صندوق‌خانه‌ها بیرون آورده شد و اولین بار زنی شجاع بود که آنها را از عراق خارج کرد؛ زنی به نام «بارونس نیکلسون»!

برای قضاوت تاریخ

آنچه پیش روی دارید، متن چند نوار از نوارهای گفته شده است؛ که با توضیحاتی عرضه می‌شود؛ ولی پیش از مطالعه متن نوارها بهتر است دو سوی مذاکرات و بند و بست‌ها را بهتر بشناسید.

مروری کوتاه بر تاریخچه سازمان مجاهدین

کریم حقی

«سازمان مجاهدین خلق ایران» عنوانی است که در زمستان ۱۳۵۰ / ۱۹۷۱-۷۲ به گروهی مسلمان اطلاق شد که در سال ۱۳۴۴ / ۱۹۶۵ توسط محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن و چند تن دیگر از همفکران‌شان همچون اصغر بدیع‌زادگان، عبدی نیک‌بین و حسین روحانی، با هدف سرنگونی رژیم پهلوی و برقراری «حکومت اسلامی» یا «حکومت متقین»^۱ تأسیس گشت.

اغلب گروه‌هایی که در دهه ۱۳۴۰ به مشی قهرآمیز در مبارزه روی آوردند، تحت تأثیر سرکوب قیام ۱۵ خرداد و شکست مبارزات مسالمت‌آمیز قرار گرفته در جریان تدوین استراتژی به مبارزه مسلحانه رسیدند؛ این گروه نیز همچون قرین خود «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» با بهره‌گیری از تئوری‌های انقلابی مبارزان آمریکای لاتین، متأثر از گفتمان غالب مائوئیستی کاستریستی آن روزها، تاکتیک جنگ چریک شهری را برگزیدند.^۲

بنیان‌گذاران سازمان با تحلیل بازتاب شکست فعالیت‌های سیاسی پس از مرداد ۱۳۳۲ / اوت ۱۹۵۳ وارد عرصه جدیدی از مبارزه سیاسی شدند. اغلب توجیهات مجاهدین خلق برای تبیین چرایی مبارزه مسلحانه، همان مستندات گروه‌های مبارز مارکسیست (چه ایرانی و چه غیرایرانی) است؛ از جمله تکیه بر تجربیات پیروز ملت‌های الجزایر و کوبا، مبارزات خلق‌های ویتنام و فلسطین علیه

^۱ «...حکومت اسلامی» در عین آنکه سرشار از احترام به آزادی و اختیار وجود انسانی است هرگز مشابهتی با دموکراسی مورد تبلیغ غرب که بالتمام خرافه‌ای بیش نبوده و نیست ندارد؛ بلکه به عکس حاوی نوعی اعمال قدرت و رهبری جمعی است که اگر بخواهیم در قالب یکی دو کلمه به آن اشاره کنیم، «حکومت متقین» بهترین تجسم آن است. علی (ع) و یارانی چون سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، مالک و... بهترین نمودار رهبری مذکورند. راه حسین، مجاهد شهید احمد رضایی، (تجدید چاپ توسط) سحاب کتاب، تهران، فروردین ۱۳۵۸، صفحه ۲۲.

^۲ سازمان مجاهدین خلق ایران، شرح تأسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۰، تهران، تیر ۵۸، صفحات ۲۴-۱۴.

امپریالیسم و صهیونیسم، لزوم حرفه‌ای شدن مبارزات، ضرورت وجود یک سازمان منضبط با تشکیلات آهنین، و مسلح شدن به ایدئولوژی مترقی مبارزان و زحمتکشان جهان (مارکسیسم).^۱

مجاهدین «مارکسیسم» را «علم مبارزه» تلقی می‌کردند و اخذ آن را در منافات با ایمان به اسلام و تشیع نمی‌دانستند. مستندات قرآنی تعالیم «مارکس» و «لنین» و «مائو» در آثار اولیه سازمان ۲، نشانه این تفکر است. در منظومه فکری و اندیشگی مجاهدین خلق، همجواری و مصالحه بین «اسلام» و «مارکسیسم» بخصوص در عرصه مبارزات سیاسی و اجتماعی هم ممکن و هم ضروری تلقی شده است.

یک سال پس از تأسیس گروه، عضوگیری گسترده‌ای از میان جوانان مسلمان بخصوص دانشجویان و اعضای انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها صورت گرفت. پس از این مرحله، سازمان به جهت آموزش‌های نظامی چریکی و نیز به منظور برقراری ارتباط فعال استراتژیک مجاهدین ایرانی و جنبش انقلابی فلسطین، چندین نفر از اعضا را به اردوگاه‌های «الفتح» در اردن، سوریه و بعدها لبنان و عراق اعزام کرد. در تابستان ۱۳۴۹ / ۱۹۷۰ هنگامی که چند تن از این افراد قصد داشتند از راه دوبی به اردوگاه‌های موردنظر عزیمت کنند، شش تن از ایشان به طور تصادفی به دام پلیس دوبی افتادند و ابتدا به سرقت و سپس به جاسوسی متهم شدند. مأموران دوبی تصمیم گرفتند زندانیان ایرانی را به دولت ایران تحویل دهند. سازمان با اطلاع از این حادثه، سه تن از افراد زبده خود را به دوبی فرستاد. این افراد توانستند کنترل هوایمای حامل شش مجاهد ایرانی را در اختیار گیرند و آن را در فرودگاه بغداد به زمین بنشانند. دولت عراق، به تصور اینکه افراد مزبور نفوذی «ساواک» اند، اینان را زندانی کرد و زیر شکنجه قرار داد. با وساطت نمایندگان «فتح» در عراق، اعضای سازمان آزاد و روانه اردوگاه‌های فلسطینی شدند.^۳ این آغاز نامیمون آشنایی مجاهدین با دولت عراق بود که البته پس از اندک مدتی جای خود را به روابطی صمیمانه داد؛ تا آنجا که طی سال‌های

^۱ همان مأخذ. تعبیّرات و اصطلاحات مطابق با کاربرد آنها در سازمان‌های مورد بحث است.

^۲ مانند «شناخت»، «راه انبیا راه بشر» و...

^۳ همان مأخذ، صفحات ۷۳-۵۶ و نیز محسن نجات حسینی، بر فراز خلیج فارس، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹،

صفحات ۱۴۴-۱۷۰

۵۴-۱۳۵۱ / ۷۵-۱۹۷۲ مهم‌ترین مرکز و مقر خارج از کشور مجاهدین در عراق قرار داشت.

سرانجام سازمان مجاهدین، درست هنگامی که در صدد بود تا عملیات تخریبی گسترده‌ای را در جریان جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که شاه با مخارج گزاف به راه انداخته بود به انجام دهد، از طریق یک نفوذی به نام «دلفانی» که همکار «ساواک» (و سابقاً «توده‌ای») بود، به تور تعقیب‌ها و مراقبت‌های شدید و مستمر رژیم پلیسی شاه افتاد. در نتیجه، به دنبال سلسله حملات «ساواک» که از اول شهریور ۱۳۵۰ / ۲۲ اوت ۱۹۷۱ آغاز شد، بیشتر افراد گروه دستگیر شدند و خانه‌های امن و تدارکات سازمان به چنگ رژیم افتاد. دو سه عملیات جبرانی عناصر دستگیر نشده نیز ناکام ماند؛ از جمله تلاش برای ربودن «شهرام پهلوی‌نیا» پسر «اشرف پهلوی» خواهر فاسد و توطئه‌گر شاه جهت مبادله وی با زندانیان و اقدام برای انفجار دکل‌های برق فشار قوی در حومه تهران با شکست روبه‌رو شد.^۱

به محض انتشار اخبار مربوط به دستگیری گروهی متشکل از نیروهای تحصیل‌کرده مسلمان و تأیید آنها توسط آیت‌الله طالقانی، پروسه‌ای جدید و بی‌نظیر در عرصه مبارزه آغاز گشت. طیف وسیعی از نیروهای مردمی، خانواده‌های مذهبی، بازاریان هوادار جبهه ملی، مقلدان آیت‌الله خمینی و... سیل حمایت‌های مادی و معنوی خود را به سوی بقایای سازمان سرازیر کردند. این حمایت‌ها تا سال ۱۳۵۴ / ۱۹۷۵ که رهبری وقت مجاهدین، تغییر ایدئولوژی خود را از اسلام به ماتریالیسم و مارکسیسم اعلام کرد، تداوم داشت.

به دنبال دستگیری و شهادت سران و نفرات مرکزی سازمان ۲، فاز دوم حیات تشکیلاتی مجاهدین خلق در دو حوزه اصلی زندان و بیرون از زندان آغاز شد. تشکیلات زندان در شهرهای تهران و شیراز و مشهد (و بیشتر در زندان‌های قصر و اوین تهران) حضور داشت که در چارچوب دگم و سختگیرانه‌ای جریان یافت. تشکیلات بیرون از زندان با تلاش احمد رضایی و برادرش رضا رضایی (که فرار تاریخی‌اش از دست مأموران ساواک او را معروف ساخت) سازمان‌دهی

^۱ روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، مورخ ششم دی ماه ۱۳۵۰ / ۲۶ دسامبر ۱۹۷۱.

^۲ از میان جمع مرکزی سازمان در سال ۵۰ تنها ۵ تن زنده ماندند: از مرکزیت داخل، بهمن بازرگانی و مسعود رجوی به حبس ابد محکوم شدند؛ حسین روحانی، تراب حق‌شناس و محمود شامخی نیز اعضای مرکزیت خارج بودند که در خارج از کشور به سر می‌بردند.

مجددی پیدا کرد. به دنبال شهادت احمد رضایی در اوایل بهمن ۱۳۵۰ / اواخر ژانویه ۱۹۷۱، رضا رضایی رهبری سازمان را در دست گرفت و حرکت‌هایی را در این دوره موجب شد. ۱ سلسله انفجارهای خرداد ۵۱ / ژوئن ۷۲ (در اعتراض به سفر «ریچارد نیکسون» رئیس‌جمهوری آمریکا به ایران) و ترور «سرتیپ طاهری» رئیس زندان‌های شاه، و ترور «سرهنگ هاوکینز» مستشار نظامی آمریکا در ایران، برنامه‌های موفق عملیاتی سازمان پس از ضربه شه‌ریور (در زمان رهبری رضا رضایی) به شمار می‌روند.

حوادثی چون فرار پیچیده و عجیب تقی شهرام (از جمله مجاهدین زندانی ضربه شه‌ریور) به همراه یک افسر شه‌ربانی از زندان مدرنی در شمال ایران در اردیبهشت ۵۲ / آوریل ۷۳ و شهادت رضا رضایی در خرداد ۵۲ / ژوئن ۷۳، سرنوشت سازمان را دگرگون کرد. پس از شهادت رضایی، رهبری سازمان به دست تقی شهرام که اکنون یک قهرمان شده بود افتاد. ۲ وی که مارکسیست شده بود، طی یک پروسه تدریجی و پیچیده، ایدئولوژی سازمان را به مارکسیسم تغییر داد. رویکرد به مارکسیسم و کنار نهادن مبانی اسلامی، به‌آسانی و با آرامش انجام نگرفت. مقاومت‌های ایدئولوژیک تشکیلاتی جمعی معدود از عناصر مسلمان مانده سازمان، واکنش فاجعه‌بار مرکزیت را به دنبال داشت. رهبری سازمان این عناصر را که می‌خواستند انشعاب کنند، ترور کرد. مجید شریف‌واقفی در این پروسه به شهادت رسید. او که خود در دوره حساسی عضو رهبری سازمان بود، مرتضی صمدیه‌لباف و چند تن دیگر را با خود همراه کرد؛ صمدیه‌لباف نیز مجروح به دام پلیس رژیم شاه گرفتار شد (اردیبهشت ۱۳۵۴ / آوریل ۱۹۷۵) و چند ماه بعد، همراه با چند مجاهد دیگر اعدام گردید.

اعلام آشکار تغییر ایدئولوژی در کتابچه «بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران»، تغییراتی را موجب گشت که بعدها همه معادلات سیاسی را در کشور به هم زد. روحانیون و متحدان آنها که اغلب

۱. تا زمان شهادت رضا رضایی در خرداد ۵۲ / ژوئن ۷۳، کاظم ذوالانوار و بهرام آرام و محمود شامخی نیز در جمع مرکزی بودند. با دستگیری ذوالانوار و شهادت شامخی در تابستان ۱۳۵۱ / ۱۹۷۲، رضایی و آرام سازمان را اداره کردند. بهرام آرام از بدو متواری شدن‌اش در شه‌ریور ۵۰ تا کشته شدن‌اش در آبان ۵۵ / نوامبر ۷۶ عضو ثابت مرکزیت سازمان بود.

۲. تقی شهرام وقتی به جمع مرکزی وارد شد که تنها بهرام آرام مانده بود. در ابتدا مجید شریف واقفی نیز به این دو نفر پیوست و مسئولیت شاخه کارگری را به دست گرفت؛ ولی در عمل، رهبری سازمان را شهرام و آرام به عهده داشتند. شریف واقفی در تابستان ۵۳ از مرکزیت اخراج شد.

بازاری یا خرده بورژواهای شهری بودند کمک‌های مالی و پشتیبانی‌های خدماتی خود به مجاهدین را قطع کردند. ۱ نیروهای مذهبی غیرمجاهد داخل زندان نیز که از سال ۵۱ و همزمان با ورود مجاهدین به زندان‌ها رهبری سازمان را پذیرفته بودند در رابطه خود با مجاهدین تجدیدنظر کردند؛ مجاهدین نیز دچار تشنگی و چنددستگی شدند و یکپارچگی خود را از دست دادند: معلوم شد که عده زیادی از آنها از قبل تغییر ایدئولوژی داده و مارکسیست شده‌اند؛ عده‌ای به دور لطف‌الله میثمی عضو قدیمی سازمان گرد آمدند؛ ۳ برخی به روحانیون و جریان خمینی گرایش پیدا کردند؛ ۴ معدودی نیز منفرد و مستقل باقی ماندند و... عمده‌ترین تشکل در میان زندانیان سازمان را مسعود رجوی و موسی خیابانی اداره می‌کردند. زیرکی رجوی موجب شد تا بتواند جمع میثمی را بتاراند، عناصر متزلزل شده سازمان را مجدداً جذب کند، بقا و تداوم موجودیت «سازمان مجاهدین خلق ایران» را به مثابه مهم‌ترین رسالت و اصلی‌ترین وظیفه جا بیندازد؛ و از همان نخست (بعد از تغییرات زندان در سال ۵۵) نیروهای مذهبی مخالف سازمان را «راست ارتجاعی» نام نهد و آنان را جدی‌ترین دشمن مجاهدین قلمداد کند!

این موضع‌گیری‌ها، در دوران «جمهوری اسلامی»، عیناً به سطوح سیاسی جامعه انتقال یافته خود را بازتولید کرد. رجوی و جمع مرکزی همراه با وی، از ابتدا، به رغم ظاهرسازی‌ها و تجلیل‌های غلاظ و شداد از خمینی و انقلاب اسلامی اش خود را در تضاد آنتاگونیستی و لاینحل با حکومت مذهبی حاکم می‌دانستند و با وجود سیاسی‌کاری‌های روزمره تشکیلاتی و غیرتشکیلاتی در طول سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ / ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱، زمینه را برای جنگی رودررو که خود را فاتح نهایی آن می‌پنداشتند مهیا می‌ساختند. نفوذ در دادگاه‌های انقلاب، سپاه و کمیته، و ارگان‌های حساس همچون حزب جمهوری اسلامی و

۱. هاشمی رفسنجانی دوران مبارزه، جلد اول، دفتر نشر معارف انقلاب، تهران، ۱۳۷۶، صفحه ۳۱۳.

۲. بیشتر در زندان‌های شیراز و مشهد.

۳. میثمی در جریان تنظیم و ساخت یک بمب دستی، چشم و یک دست و نیمی از شنوایی خود را از دست داد. وی، هم به رهبری مارکسیست سازمان در بیرون انتقاد داشت و هم رهبری داخل زندان را بی‌صلاحیت می‌دانست. ن.ک به خاطرات دو جلدی میثمی که در ایران چاپ و منتشر شده است.

۴. افراد شاخص این طیف همان‌ها هستند که اندکی پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» را تشکیل دادند.

نخست وزیر و... هیچ توجیهی جز تدارک «عملیات ویژه» علیه رهبران جمهوری اسلامی از همان آغاز نداشت.

از دیگر دلایل تصمیم اولیه سازمان برای جنگ با خمینی و «جمهوری اسلامی»، تمهید ساختار پیچیده تشکیلاتی به صورت مخفی بود. از سوی دیگر، اعلام «جنبش ملی مجاهدین» به مثابه ارگان سیاسی مجاهدین خلق و پذیرش خیل داوطلبان از طریق دفاتر این ارگان و مراکز دیگری که عناوین پوششی داشتند^۱ و سپس اعلام انحلال «جنبش ملی مجاهدین»، تقسیم کادر مرکزی به دو بخش «دفتر سیاسی» و «کمیته مرکزی»، سازمان دهی هواداران در بخش‌ها و نهادها و نیز انجمن‌ها و کانون‌های صنفی، و به موازات این حرکات انبار کردن هزاران هزار سلاح، همه و همه، مقدمات جنگ مسلحانه بود.

از یک نظر شاید بتوان گفت که اتحاد دکتر ابوالحسن بنی‌صدر با مسعود رجوی و سازمان مجاهدین، اجتناب‌ناپذیر بود. آقای بنی‌صدر از فعال‌ترین اندیشمندان مسلمان در مقابله فکری با مجاهدین بوده است. جزوه‌ها و کتاب‌هایی که وی علیه رهبری مارکسیست سازمان و بیانیه اعلام مواضع نوشت و انتشار داد، در میان جوانان مسلمان خارج از کشور (و بعدها داخل کشور) دست به دست می‌شد. پس از پیروزی انقلاب ۵۷ نیز بنی‌صدر در حمله به مجاهدین یکه‌تاز بود.

دستگیری محمدرضا سعادت، عضو سرشناس و باسابقه سازمان، به اتهام جاسوسی برای شوروی در اردیبهشت ۵۸ / آوریل ۷۹ فرایند رویارویی سازمان با جمهوری اسلامی را تسریع کرد. این موضوع نیز از جمله محورهای سخنرانی‌های بنی‌صدر بود. نوع سلوک حذفی روحانیون حاکم بر ایران بخصوص جریان قوی و منسجم حزب جمهوری اسلامی در برخورد با رقبای خویش، بنی‌صدر را از آنان دور و به مجاهدین نزدیک کرد. زیرکی رجوی این بود که امکانات «اطلاعاتی» سازمان را در مواردی برای بنی‌صدر خرج می‌کرد. نقطه عطف گسست جدی بنی‌صدر از دوستان سابقش، افشای اظهارات حسن آیت (مرید مظفر بقایی) عضو شورای مرکزی حزب جمهوری خطاب به یک دانشجوی بود. این نوار، که ضمن آن آیت طرح‌های حذف بنی‌صدر را مطرح و ترسیم می‌کند، توسط همان دانشجوی که از جمله نفوذی‌های سازمان مجاهدین بود، ضبط

^۱ نظیر «اردوهای سازندگی» و «امداد پزشکی».

شده بود. مانورهایی از این دست، بنی صدر را بیش از پیش به مجاهدین مدیون می ساخت و وی را به آنها نزدیک تر می کرد. بنی صدر نیز که گمان می کرد مجموعه اطلاعات ارائه شده توسط مجاهدین باعث تحکیم قدرت او خواهد شد، چنین وحدتی را میمون و مفید یافت.

آنچه مجاهدین خلق را به علنی کردن موضع قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی و برپایی ۳۰ خرداد ناگزیر ساخت، بهانه‌ها و دستاویزهای ناشیانه‌ای نظیر حضور مأموران در خانه پدر مهدی ابریشمچی ۱ نبود؛ علت اصلی، شکست سیاسی بنی صدر و حذف وی از حاکمیت بود. توهم رجوی و سازمان این بود که حرکت ۳۰ خرداد فراگیر شده شورشی اجتماعی را در پی خواهد ساخت که سرانجامش سقوط حکومت آخوندی است. شکست غیرمنتظره ۳۰ خرداد، سازمان را واداشت تا نیروهای نفوذی خود را به میدان درگیری وارد کند و انجام حرکت‌هایی که نام «عملیات ویژه» را بر آنها نهاده بودند، جلو اندازد. انفجار بمب‌هایی در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، نخست‌وزیری و دادستانی کل انقلاب در این مرحله انجام شد. سلسله عملیات انتحاری سازمان که سازمان مجاهدین خلق در ارتکاب بدان پیشقدم به نظر می‌رسد امامان جمعه پرنفوذ رژیم را هدف گرفت. هیچ یک از این ضربه‌ها و در پی آن حرکت‌هایی چون تظاهرات مسلحانه، ترور پاسداران، ترورهای کور خیابانی، خط منطقه، هسته‌های مقاومت و... نتوانست رژیم آخوندها را ساقط کند؛ و فقط هزاران اعدامی و ترور شده را روی دست مردم ایران گذاشت.

فرار بنی صدر و رجوی به پاریس و تأسیس «شورای ملی مقاومت» (که ظاهراً در رأس آن بنی صدر به عنوان رئیس جمهور برگزیده حضور داشت ولی باطنا رجوی در صدد تحکیم پایه‌های قدرت خود با استفاده از بنی صدر بود) با همه سروصداها و جنجال‌هایی که به عنوان تنها آلترناتیو به راه انداخت و وعده‌های چند هفته‌ای و دوسه ماهه برای سقوط رژیم، باز کاری از پیش نبرد؛ ولی... رجوی را به سلطنت و ولایت مورد نظرش رساند... حال فرق نمی‌کرد که این سلطنت بر یک کشور اعمال شود یا بر عده‌ای نوکر صفت چاپلوس و خیل کثیری فریب خورده و مسخ شده.

۱. این بهانه را سازمان در اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۸ خرداد ۶۰ / ۱۷ ژوئن ۸۱ مطرح ساخت که ضمن آن تلویحاً رژیم را به مقاومت مسلحانه تهدید کرده بود.

ملاقات رجوی و طارق عزیز در پاریس، برنامه‌ای بود که به نظر می‌رسد ماه‌ها قبل از انجام آن طرح‌ریزی شده بود. واکنش بنی‌صدر و دیگرانی که به تدریج از شورا کناره گرفتند، از قبل قابل پیش‌بینی بود و رجوی این را خوب می‌دانست. اخراج از فرانسه و بیتوته کردن در عراق هم چندان غریب نمی‌نمود؛ آخر خواست غایی رجوی هم جز این نبود. رجوی خوب می‌دانست که هیچ گروه و جمعیت یا شخصیت سیاسی زیر بار استبداد وی و رقصیدن به سازهایی با که تنها مشتری‌اش جماعت واماندهٔ مجاهدین خلق‌اند نخواهد رفت؛ از این رو برای وی رسیدن به قدرت، به هر بهانه و با هر وسیله، مطرح بود. چه کسی می‌تواند اندکی (فقط اندکی) شعور و عقل داشته باشد و افتضاح جدایی زنی از شوهرش و ازدواج مجدد وی با دوست شوهرش را «انقلاب ایدئولوژیک» یا به تعبیر اقمار رجوی «دست‌آورد عظیم و شگرف ایدئولوژیکی» و «ایثار و از خودگذشتگی پیامبرگونه» نام نهد؟!۱

رجوی همراه با انقلاب ایدئولوژیک‌اش به آخرین جایی که می‌توانست برود، پرتاب شد؛ ولی این ناگزیری واضح و آشکار، توسط ایشان و مریدان‌اش، «پرواز تاریخ‌ساز» نام گرفت؛ آن هم به منظور چندگام نزدیک شدن به میهن! هرچند روابط حسنه با عراق سابقه داشت اما اکنون دیگر علنا سازمان مجاهدین خلق به عنوان نیروهای جاسوسی، اطلاعاتی و پارتیزانی ارتش عراق به معادلات جنگ وارد شدند. فاکتور ورود سازمان به این معادلات، امتیاز بزرگی برای عراق بود.

اما... مدت‌ها بود که رجوی در رأس یک «فرقه» قرار داشت نه یک سازمان بزرگ سیاسی؛ چراکه سازمان مجاهدین دیگر یک تشکیلات با مشخصه‌های مذکور در آثار متعدد منتشر شده در قبل و بعد از بهمن ۵۷ نبود که حذف امپریالیسم یا به قدرت رسیدن طبقات زیرین جامعه و رسیدن به آرمان «جامعه بی‌طبقهٔ توحیدی» را بتواند به عنوان هدف مطرح کند؛ او مدت‌ها بود که یا در توهّم حذف ارتجاع به سر می‌برد و یا به دنبال تمهید و تدارک حیل‌های جدید برای باقی ماندن بر سیادت فرقه مجاهدین و پذیرفته شدن نزد ارباب بود. رجوی، پیش از پایان یافتن جنگ و قبول قطعنامهٔ ۵۹۸ شورای امنیت توسط خمینی، چنین استدلال می‌کرد که «جنگ» و «جمهوری اسلامی» از رابطه‌ای

۱. نشریهٔ مجاهد، شماره‌های ۲۴۱ تا ۲۴۵.

وجودی برخوردارند و هردو به بقای یکدیگر کمک می‌کنند. قبول آتش‌بس و پایان جنگ با فروپاشی قطعی جمهوری اسلامی مقارن خواهد بود. اما چنین نشد و پایان جنگ به منزلهٔ پتکی بود که بر سر رجوی و فرقه‌اش وارد شد. به عبارت دیگر، پایان جنگ ایران و عراق ناقوس مرگ سازمان را نیز به صدا درآورد. سه روز پس از آنکه خمینی جام زهر معروف را نوشید، شیپور عملیاتی که مدعی فتح سه روزهٔ تهران بود، نواخته شد. اگر «آفتاب» و «چلچراغ» توانسته بودند اندک «سو»یی از یک پیروزی مقطعی با آینده‌ای نامشخص را بتابانند، «فروغ جاویدان» ثمری جز ظلمت محض برای سازمان نداشت. تنها دستاورد رجوی از «فروغ جاویدان» صدها و هزاران کشته و زخمی و یأس و نومیدی فراگیر بود. حضور رجوی و اعضای فرقه‌اش در عراق، از آن پس، توجیه و دلیل می‌خواست. در طول سال‌های ۱۳۶۸ / ۱۹۸۷ تا ۱۳۸۱ / ۲۰۰۲ (از فروغ تا سقوط) رجوی تلاش می‌کرد تا در کنار نوکرصفتی، مزدوری محض و اجابت تمنیات صدام و دستگاه‌های اطلاعاتی امنیتی‌اش، که جنگی دیگر را نیز بین دو کشور ایران و عراق برپا کند. علایم این تمایل، در تحلیل‌ها و نشست‌های مکرر رجوی مشهود بود ولی روزگار بازی دیگری انگیخت تا نکات دیگری از این «آرزو» برملا شود.

سرویس‌های اطلاعاتی امنیتی عراق

کریم حقی

در دوران سلطنت ملک فیصل دوم و نخست‌وزیری نوری سعید در عراق، جمال عبدالناصر در ایجاد اتحاد سیاسی بین کشورهای عرب و تأسیس جمهوری متحد عربی متشکل از مصر و سوریه که نهایتاً به شکست انجامید عراق و اردن «پیمان اتحاد عربی» را امضا کردند. در چارچوب همین پیمان، واحدهای نظامی عراق در ژوئیه ۱۹۵۸ عازم اردن شدند. لشکرهای نوزدهم و بیستم ارتش عراق، به فرماندهی ژنرال عبدالکریم قاسم (فرمانده سازمان «افسران آزاد»)، محاصره بغداد و اشغال مراکز حساس دولتی و کاخ سلطنتی را بر حرکت به اردن ترجیح دادند. این کودتا، که عاملان‌اش آن را «انقلاب ۱۴ ژوئیه» نام نهادند پیروز شد؛ ملک فیصل دوم به طرز فجیعی به قتل رسید، نوری سعید قبل از دستگیری خودکشی کرد، و نظام سلطنتی عراق به «جمهوری» تبدیل گردید.

در بدو امر، دولت جدید عراق خروج خود از «پیمان بغداد»^۱ را رسماً اعلام کرد و از آن پس کمک‌های اقتصادی و فنی شوروی سابق به عراق سرازیر شد؛ نظام جمهوری رسمیت یافت؛ حقوق عرب‌ها و کردها برابر اعلام گردید؛ اتحادیه‌های کارگری و اتحادیه‌های دهقانی تشکیل گردید؛ قانون اصلاحات ارضی تصویب شد؛ و در مجموع عراق خود را کشوری مستقل و دارای حق حاکمیت ملی اعلام نمود.

از اواسط سال ۱۹۵۹ انشقاق در نیروهای ملی آغاز گردید و قاسم نیز به تقویت دیکتاتوری فردی خویش دست یازید. همزمان با این تغییر، در ۱۹۶۱

^۱ عراق و ترکیه، در فوریه ۱۹۵۵ یک قرارداد همکاری سیاسی نظامی امضا کردند. این قرارداد سنگ بنای «پیمان بغداد» بود که ایران و انگلستان و پاکستان و سپس آمریکا (به عنوان عضو ناظر) نیز بدان پیوستند. پس از لغو «پیمان بغداد»، با شرکت پنج کشور ایران و ترکیه و پاکستان و انگلستان و آمریکا «پیمان سنتو» شکل گرفت. این پیمان حلقه اتصال «ناتو» (اتلانتیک شمالی) و «سیتو» (کشورهای خاور دور) و مکمل زنجیره دفاعی عظیمی به دور کره زمین بود که کشورهای «آزاد» (جهان اول) در برابر نفوذ معنوی و نظامی اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن (جهان دوم) ایجاد کرده بودند.

قاسم مدعی خاک کویت شد ولی دیگر کشورهای عرب که دل خوشی از قاسم نداشتند ادعای وی را رد کردند و بر حضور کویت در «جامعه عرب» صحنه نهادند؛ متعاقباً عراق جامعه عرب را ترک کرد. قاسم کمونیست‌های متحد خویش را نیز سرکوب کرد؛ و در نتیجه آنها با ملامصطفی بارزانی رهبر کردها متحد شدند. شورش نوین کردها علیه حکومت مرکزی عراق (تا این اواخر ادامه یافت) بدین ترتیب آغاز شد.

دوره حکومت مطلقه قاسم، پس از پنج سال، با کودتایی دیگر به پایان رسید. در هشتم فوریه ۱۹۶۳ سرهنگ عبدالسلام عارف دوست قدیمی قاسم، با جلب حمایت «حزب بعث» علیه وی کودتا کرد، او را به قتل رساند و خود به عنوان مارشال عبدالسلام عارف رئیس‌جمهور شد. عارف عضو «حزب بعث» و طرفدار اتحاد مصر و عراق بود. نخستین کابینه وی (تلفیقی از «ناصری»‌ها، ملی‌گرایان مستقل و دو وزیر کرد). به ریاست ژنرال احمد حسن البکر افسر عالی‌رتبه بعثی تشکیل شد. با نخست‌وزیر شدن سپهبد طاهر یحیی در نوامبر ۱۹۶۳ بعثی‌ها از دولت اخراج شدند. عبدالسلام عارف در ۱۳ آوریل ۱۹۶۶ در پی سقوط هلیکوپتر حامل وی کشته شد و برادرش سرلشکر عبدالرحمان عارف جانشین وی گردید. در زمان حکومت برادران عارف، سیاست خارجی عراق فعال‌تر شد؛ از جمله روابط نزدیکی با مصر دوران جمال عبدالناصر برقرار گردید.

در ژوئیه ۱۹۶۸ ژنرال حسن البکر با همکاری تعدادی از افسران ارتش، که شاخص‌ترین‌شان عبدالرزاق نایف بود، حکومت عبدالرحمان عارف را با کودتایی سرنگون ساخت. پس از این حادثه، که از سوی تحلیل‌گران «توطئه جناح راست حزب بعث و افسران جوان ارتش» نام گرفت، عارف به خارج از کشور تبعید شد؛ سپس «شورای فرماندهی انقلاب» که برآمده کودتای بعثی‌ها بود، البکر را به سمت رئیس‌جمهور عراق معرفی نمود. البکر روابط گسترده‌ای با شوروی سابق برقرار نمود؛ شرکت نفت عراق را ملی کرد؛ به رغم درگیری‌های مکرر با کردها قراردادی با ملا مصطفی بارزانی منعقد نمود و با خودمختاری نسبی کردهای عراق کنار آمد؛ روابط تیره خود را با رژیم شاه اصلاح کرد؛ و در پی ماجرای کمپ دیوید نهمین اجلاس سران کشورهای عربی را در نوامبر ۱۹۷۹ در بغداد برگزار نمود که به تشکیل «جبهه امتناع» منجر گردید. از ۱۹۷۵ که حسن البکر به بیماری صعب‌العلاج و اعلام نشده‌ای مبتلا شد اختیارات حکومت عراق عملاً در دست صدام حسین معاون البکر (فرد شماره ۲ بعث عراق) قرار گرفت.

البکر در ۱۹۷۹ از ریاست جمهوری کناره گرفت و جای خود را رسماً به صدام حسین داد و سرانجام در ۱۹۸۲ درگذشت.

در طول سال‌های ۷۹-۱۹۶۶ صدام معاونت کادر رهبری حزب بعث و معاونت شورای فرماندهی انقلاب عراق را به عهده داشت. وی در سال ۱۹۷۶ به درجه ژنرالی ارتقا یافت و از ۱۹۷۹ علاوه بر رهبری حزب، ریاست شورای فرماندهی را نیز بر عهده گرفت. صدام حسین حيله‌گرترین عنصر دستگاه رهبری بعثی عراق بود. برای مثال، او کسی بود که با شعار وحدت سوریه و عراق هم‌اوا شد؛ در کنار احمد حسن البکر از حافظ اسد استقبال کرد ولی... سند وحدت را امضا نکرد. او با این همراهی، طرفداران وحدت با سوریه را در میان مقامات عالی‌رتبه دولتی، افراد برجسته حزب بعث و نظامیان ارشد عراق شناسایی نمود و اندک زمانی پس از به محاق افتادن این شعار، همه را کشت! پس از اشغال کویت و جنگ اول خلیج فارس در ۱۹۹۰ نیز صدام زنده ماند و رژیم‌اش دست نخورده باقی ماند. نیروهای ائتلاف به وی فرصت دادند تا به تصور موهوم «جرج بوش پدر» و هم‌پیمانان‌اش دشمنان وی فرصت نکنند حکومتی شبیه رژیم آخوندها در عراق حاکم سازند.

در همه تحركات سیاسی، کودتاها و سرکوب‌ها (از عبدالکریم قاسم تا صدام حسین) بیش و پیش از آنکه نیروهای نظامی نقش ایفا کنند، دستگاه‌های اطلاعاتی امنیتی موثر بوده‌اند. در واقع، سوابق دستگاه‌ها و سرویس‌های متعدد (و گاه موازی) اطلاعاتی و امنیتی دوران صدام حسین به آغاز برقراری نظام جمهوری در عراق باز می‌گردد. عبدالکریم قاسم، به دنبال کودتای ۱۹۵۸، تشکیلاتی به نام «دفتر ویژه» به راه انداخت که مستقیماً زیر نظر شخص رئیس‌جمهور قرار داشت. «دفتر ویژه» را در کنار «الاثمن العام» می‌توان شالوده اصلی دیگر دستگاه‌های اطلاعاتی امنیتی عراق قلمداد نمود. این تشکیلات تا سقوط و تبعید عبدالرحمان عارف دوام پیدا کرد.

از ابتدای به قدرت رسیدن بعثی‌ها در عراق، بخش امنیت ویژه یا «جهاز حنین» به دست صدام حسین تأسیس شد. این تشکیلات، که مدت‌ها توسط یکی از برادران ناتنی «صدام» اداره می‌شد، وحشت زیادی در میان مردم عراق و نخبگان این کشور ایجاد کرده بود. «جهاز حنین» بالاخره زمانی منحل شد که «صدام حسین» آخرین تصفیه خونین در حزب بعث را کارگردانی کرد. در دوران

برای قضاوت تاریخ

حکومت بعثی‌ها چندین دستگاه اطلاعاتی در عراق به کار مشغول بوده است که

ردیف	نام سرویس	آخرین مسئول آن (سال)
۱	اداره کل اطلاعات و ضداطلاعات نظامی ۱	سپهبد ستاد عاید نخلف العجیلی (۲۰۰۲)
۲	سازمان کل اطلاعات ۲	سپهبد ستاد طاهر جلیل حبوش
۳	اداره کل امنیت ۳	عبد اللطیف طلفاح التکریتی
۴	اداره امنیت ویژه ۴	قصی صدام حسین

عمده‌ترین آنها چهار دستگاه ذیل اند:

۱. مدیریة الاستخبارات العسکرية العامة
۲. جهاز المخابرات العامة
۳. مدیریة الامن العام
۴. مدیریة الامن الخاص

۱. اداره کل اطلاعات و ضد اطلاعات نظامی (استخبارات)

سازمان استخبارات نخست از ادارات تابع وزارت دفاع عراق بود که پس از جنگ ایران و عراق و به علت حساسیت خاص روی شیعیان، شورای فرماندهی انقلاب عراق بر آن نظارت داشت؛ ولی بعد از ادغام با «الائمن العسکری» در ۱۹۹۷ تحت نظر نهاد ریاست جمهوری قرار گرفت و به «مدیریت کل استخبارات نظامی» تغییر نام داد. ریاست عالی این دستگاه نیز مانند دیگر دستگاه‌های امنیتی عراق با قصی صدام حسین بود. شرح وظایف این دستگاه مخوف بدین قرار بوده است:

جمع‌آوری اطلاعات نظامی از کشورهای همسایه و هدف، در زمینه‌های توان و استعداد نظامی نیروهای زمینی و دریایی و هوایی و شناسایی فرماندهان؛ جمع‌آوری اطلاعات نظامی از سرحدات و عمق مرزهای مشترک با کشورهای همسایه؛

تهیه نقشه‌های نظامی، توپوگرافی و عکس‌های هوایی و ماهواره‌ای از کشورهای هدف و همسایگان؛

انجام اقدامات ضد اطلاعاتی و مقابله با اقدامات جاسوسی، و پی‌گیری تخلفات احتمالی در سطوح نیروهای مسلح عراق.

در دههٔ اخیر، مدیران استخبارات عبارت بوده‌اند از:

- سرلشگر و فیک السامرای (۱۹۹۴)

- سرلشگر خالد التکریتی (۱۹۹۴-۱۹۹۵)

- سرلشگر معتمد دحام (۱۹۹۵-۱۹۹۷)

- سرلشگر عاید مخلف (۱۹۹۷ تا سقوط صدام).

۲. سازمان کل اطلاعات (مخابرات)

سازمان مخابرات عراق تشکیلات کامل شده «جهاز حنین» یا بخش امنیت ویژه است که صدام حسین آن را تأسیس کرد. این سازمان به دنبال تصفیهٔ خونین حزب بعث و انحلال «جهاز حنین»، تأسیس شد. نخستین رئیس

مخابرات سعدون شاکر دوست صمیمی صدام حسین بود که در عراق از وی به عنوان «پدر اطلاعات» نام برده می‌شود. این سازمان تا ۱۹۸۴ زیر نظر شورای فرماندهی انقلاب قرار داشت ولی از آن به بعد زیر نظر نهاد ریاست جمهوری قرار گرفت. فعالیت سازمان مخابرات از زمانی گسترش بیشتری پیدا کرد که بین رژیم بعثی عراق و کشورهای حوزه خلیج فارس اختلاف بروز کرد. در سال ۱۹۷۵ تصفیه‌ای در این سازمان صورت گرفت که در نتیجه آن، تعداد کثیری از مسئولان و مأموران آن کشته شدند؛ عده‌ای نیز توانستند فرار کنند. شرح وظایف رسمی و غیررسمی مخابرات عراق به قرار ذیل است:

جمع‌آوری اطلاعات کشورهای مختلف بخصوص کشورهای هدف، در حوزه‌های اطلاعات نظامی، اطلاعات اقتصادی، اطلاعات سیاسی و اطلاعاتی از اهداف کشورهای مخالف؛ و اعمال مقابله و ضدجاسوسی با روش‌هایی مثل کنترل ورود و خروج اتباع خارجی، کنترل ورود و خروج اتباع عراق در خارج، کنترل نمایندگی‌ها و دیپلمات‌های خارجی مقیم عراق، کنترل تلفن‌ها و فرکانس‌های موجود در عراق و کشورهای همسایه آن، اعزام مأموران به کشورهای دیگر، و نفوذ به داخل گروه‌های مخالف رژیم بعثی.

راه‌اندازی و هدایت و پشتیبانی جریان‌ات تروریستی، و حمایت از گروه‌های مخالف در کشورهای هدف و تأمین آنها با امکانات پوششی یا تخریبی. برخورد با جریان‌ات مردمی مخالف رژیم بعثی (با همکاری دیگر سازمان‌های اطلاعاتی امنیتی عراق) و سرکوب جنبش‌ها و حرکت‌های حاد مردمی؛ مانند سرکوب شیعیان.

مسئولان سازمان مخابرات عراق، از بدو تأسیس تا سقوط صدام حسین، عبارت بوده‌اند از:

- سعدون شاکر محمود (۱۹۸۴-۱۹۷۷)

- فاضل براک / بزران تکریتی (۱۹۹۴-۱۹۸۴)

- وطبان ابراهیم حسن / صابر الدوری (۱۹۹۴)

- مانع عبدالرشید (۱۹۹۷-۱۹۹۴)

- رافع دحام مجول (۱۹۹۷-۱۹۹۹)

- طاهر جلیل حبوش (۲۰۰۲-۱۹۹۹)

۳. اداره کل امنیت (الامن العام)

امن العام قدیمی‌ترین سازمان امنیتی عراق است که در دوران سلطه انگلیسی‌ها پایه‌گذاری شد و بیشتر تابع وزارت داخلی (کشور) قرار داشت. عبدالکریم قاسم کارمندان امن العام را بین استخبارات و ارتش تقسیم کرد. بیشترین رشد امن العام، ابتدا مربوط به دوران حکومت عبدالسلام عارف است که آن را تقویت کرد. با کودتای بعثی‌ها این سازمان گسترده‌تر شد و به نحوی تقویت گردید که هم در ابعاد سیاسی و نظامی فعال باشد و هم در کنار دیگر سازمان‌ها در سرکوب مخالفت‌ها و اعتراضات ایفای نقش کند. در بیان شرح وظایف امن العام، می‌توان موارد ذیل را برشمرد:

کنترل و سرکوب گروه‌های اسلامی، کمونیست‌ها، کردها، بعثی‌های سوری و حرکتهای دانشجویی؛

مبارزه و خنثی کردن حرکتهای مردمی؛

کنترل خانواده‌های فراریان، اعدام شدگان، مجاهدین عراقی در داخل؛

مبارزه با اخلال‌گران اقتصادی، محتکران و قاچاقچیان و...

همکاری با نیروهای پلیس و شبه نظامیان خودی در حوزه امنیت عمومی.

مسئولان سازمان امن العام، از ابتدای کودتای بعثی‌ها تا زمان سقوط

صدام حسین، به قرار زیرند:

- سعدون شاکر محمود (۱۹۷۷-۱۹۷۳)

- فاضل براک (۱۹۸۵-۱۹۷۷)

- سبعاوی ابراهیم حسن (۱۹۹۴-۱۹۸۵)

- طه عباس الاجبایی (۱۹۹۷-۱۹۹۴)

- طاهر جلیل حبوش (۱۹۹۹-۱۹۹۷)

- رافع عبداللطیف طلفاح (۲۰۰۲-۱۹۹۹)

۴. اداره امنیت ویژه (الامن الخاص)

سازمان امن الخاص برآمده از حادثه‌ای مهم در سال ۱۹۸۳ است. در این سال کودتایی کشف شد که عده‌ای از عناصر سازمان مخابرات در آن دست داشتند. برزان تکریتی برادر ناتنی صدام متهم اصلی بود که از ریاست سرویس اطلاعاتی عزل و به خارج از کشور تبعید شد. پس از این حادثه، صدام حسین به فکر افتاد که حفاظت از خود و نزدیکان‌اش و نیز مسئولان عالی رتبه را به سازمان جدیدی محول کند؛ از این رو بود که امن الخاص را تأسیس کرد و ریاست آن را به داماد و پسرعموی خود حسین کامل سپرد.

مأموریت این سازمان، نخست حفاظت از صدام و افراد درجه اول خانواده وی بود ولی بعد از دو سال کنترل دیگر سازمان‌های اطلاعاتی امنیتی را نیز به عهده گرفت. در مجموع، شرح وظایف امن الخاص را می‌توان چنین برشمرد:

جمع‌آوری اطلاعات، کنترل موارد ویژه و قابل پی‌گیری و نیز کنترل روتین روابط و تماس‌های مسئولان و خانواده‌های آنها؛
برخورد با توطئه مقامات، فعالیت‌های ضدبراندازی در نیروها و دستگاه‌های حساس؛

حفاظت از شخص صدام و خانواده و بستگان وی، و اماکن حساس و حیاتی؛

عملیات ویژه به مقتضای شرایط مانند اختفای سلاح‌های غیرمعارف و دانش فنی یا ترور مخالفان سرشناس.

مسئولان سازمان امن الخاص که از بدو تأسیس تا سقوط صدام زیر نظر نهاد ریاست جمهوری بوده است، از ابتدا تا اواخر عمر رژیم بعثی عبارت بوده‌اند از:

- حسین کامل المجید (۱۹۸۷-۱۹۸۳)

- فرزین حسن التکریتی (۱۹۸۹-۱۹۸۷)

- حاتم حمدان العزوی (۱۹۹۱-۱۹۸۹)

- قصی صدام حسین (۲۰۰۲-۱۹۹۱)

مجاهدین و عراق: از آغاز جنگ تا استقرار در عراق

عباس صادقی نژاد

• برخورد نزدیک از نوع اول

در شرایط ویژه‌ای که با شروع جنگ متجاوزگرانه و اشغال مناطق وسیعی از کشور تضادهای داخلی نیز تشدید شده بود، تحلیل درونی و خط سازمان این بود که «جنگ ایران و عراق ارتجاعی و ناعادلانه است». و تداوم آن باعث سقوط رژیم ایران خواهد شد (چون مشکلات داخلی دارد) ولی عراق به دلیل داشتن قدرت سازماندهی، می‌تواند مسائل خود را حل کند و سرپا خواهد ماند و پیروز خواهد شد».

در آن سو، سازمان مجاهدین در سطح جامعه مدعی شد که قصد ورود به جبهه‌های جنگ و نبرد با متجاوزان بعثی را دارد اما مرتجعین نمی‌گذارند؛ و بعدها نام چند نفر نیز به عنوان شهدای سازمان در جنگ با عراق اعلام شد که معروف‌ترین‌شان مجاهد شهید زنده‌یاد دکتر سیداحمد طباطبایی بود. سازمان این مانع تراشی‌ها را در اطلاعیه‌های مورخ ۸ و ۲۳ مهرماه ۵۹ بدین گونه توضیح داد:

... در شرایط حساس و خطیری که بر میهن ما می‌گذرد و وحدت و یکپارچگی صفوف تمام اقدشار ملت و کلیه نیروها را بر مقابله با تهاجم و تجاوز خارجی ایجاب می‌کند، ما در کمال تأسف شاهد برخی عملکردها و تبلیغات تفرقه افکنانه و ناقض وحدت عمل، و فشار بر نیروهای انقلابی هستیم.^۱

... از مقامات مسئول درخواست می‌کند که در این شرایط حساس با رفع

^۱. اطلاعیه سازمان در تاریخ ۵۹/۷/۸.

این گونه ممانعت‌ها زمینه را برای انجام وظیفه میهنی و مردمی کلیه نیروها

فراهم آورند. ۱

حدود دو ماه و اندی پس از آغاز جنگ، مجاهدین در کنار طرح همان موضوعات، «مبرم‌ترین وظیفه» را جنگ با عراق و دفع تجاوز بعثی‌ها برمی‌شمردند:

هنوز هم شهرها و مناطق اشغال‌شده در دست اشغالگران بعثی است...
صدها هزار تن از هم‌میهنان جنگ‌زده ما خانه و کاشانه خود را از دست داده
آواره و سرگردان شده‌اند... در چنین شرایطی، مبرم‌ترین وظیفه و حق مردم و
کلیه نیروهای مردمی ما، جنگ مقاومت به خاطر دفاع از استقلال میهن و دفع
تجاوز و اشغال نظامی میهن دشمن خارجی است. ۲

انتشار این مطالب، مقارن با حکمی بود که توسط دادستانی انقلاب اسلامی آبادان دربارهٔ اخراج مجاهدین از جبهه‌ها صادر کرده و ضمن آن، به چند تن از مجاهدین دستگیر شده در اهواز و آبادان اتهاماتی وارد آورده بود. سازمان در اطلاعیه‌ای که به منظور پاسخ یا توضیح در این باره به تاریخ ۲۷ آبان ۵۹ انتشار داد، مدعی شد که اخراج مجاهدین از جبهه، عراق را خطرناک‌تر خواهد ساخت!

... اعمال چنین فشارهایی بر نیروهای جان‌پرکف «مجاهدین خلق»، آن

هم در جبهه‌های مقاومت، نتیجه‌ای جز جری‌تر شدن عراق بر ادامهٔ تجاوز به
بار نخواهد آورد.

• برخورد نزدیک از نوع دوم

به دنبال ملاقات طارق عزیز و مسعود رجوی، کمیتهٔ مرکزی سازمان بیانیه‌ای انتشار داد و ضمن آن در توجیه و بزرگ‌نمایی این ملاقات آورد:

^۱ اطلاعیهٔ سازمان در تاریخ ۵۹/۷/۲۳.

^۲ مجاهد، ش ۹۹ / ۱۱ آذر ۵۹، صفحهٔ ۵.

این ملاقات ارتقای کیفی آلترناتیو دموکراتیک شورای ملی مقاومت در داخل و خارج را سبب می‌شود و ثابت خواهد کرد که برای صلح و آزادی در ایران، شورای ملی مقاومت تنها آلترناتیو است. این ملاقات همچنین معادله قوی سیاسی در رابطه با سیاست جنگ طلبانه رژیم ایران را تغییر خواهد داد. ۱

در برابر توجیهات و فلسفه تراشی‌های عناصر رجوی، روزنامه انقلاب اسلامی در هجرت نیز مواضع این ضلع اپوزیسیون در خصوص عراق و جنگ و حواشی مربوط بدان را بیان داشت که اجمال آن بدین قرار است:

اولا رژیم عراق با شروع جنگ، بدون اطلاع و میل ملت عراق، جنایتی بزرگ بر ضد دو ملت و همه ملت‌های دیگر انجام داده است؛ به همین جهت، مسئول شروع جنگ بوده و باید از عهده عواقب مادی و معنوی ناشی از آن برآید. ثانيا اشخاص و گروه‌های ایرانی، که در شروع و ادامه جنگ همدست دولت عراق بودند، خائن به کشور و غیرقابل عفو و بخشش می‌باشند. ثالثا سیاست صلح شورای ملی مقاومت، خیانت به وطن و مردم و بر ضد تمامیت

ارضی و استقلال کشور است. ۲

پرویز یعقوبی، که از عناصر و کادرهای قدیمی و شاید مسن‌ترین عضو سازمان بود، پس از مطالعه صورت جلسات شورای ملی مقاومت در جریان کنار گذاردن بنی‌صدر، متوجه می‌شود که خط رجوی در نهایت رفتن به عراق است؛ یعقوبی می‌نویسد:

... در نشست‌هایی که داشتیم، در این رابطه از طرف شما [یعنی سران سازمان] هیچ بحث و تحلیلی نشده بود و حتی خبری به ما نداده بودند. آنچه مطرح نمودم، دو مسئله بود: یکی مشروع و نامشروع [بودن چنین کاری] و دیگر وابستگی و ناوابستگی؛ و بین این دو فرق قایل شده بودم و توضیح دادم که اینها دو مقوله جدا از هم بوده، در عین اینکه با یکدیگر ارتباط دارند...

۱. مجاهد، ش ۱۹۰ / فروردین ۱۳۶۲، صفحه ۱۰۵.

۲. انقلاب اسلامی در هجرت، ۲۶ دی ماه ۱۳۶۱ / ۱۶ ژانویه ۱۹۸۳.

سپس در استفاده از امکانات عراق آن هم در سطح وسیع یعنی یک تغییر کیفی سؤال کردم...

گفتم: [رژیم] عراق حکومتی فاشیستی است؛ چه طور ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم؟! جواب دادی: از نظر ما هر حکومتی یک درجه بهتر از حکومت خمینی باشد، برای ما قابل استفاده است... گفتم: حکومت عراق حکومتی است که با روش‌های فاشیستی و پراگماتیستی اداره می‌شود و برخوردش با مردم عراق، خلق کرد، جنبش فلسطین و... نمونه‌های روشنی است. آیا اینها نشانگر ماهیت اش نمی‌باشد؟^۱

یعقوبی به نشانه‌های تصمیم رجوی در خصوص رفتن به عراق، آن هم برای رهایی از بن‌بستی که در آن دست و پا می‌زده است، اشاره کرده می‌نویسد: سازمان در اثر یورش‌ها و تهاجمات رژیم و در آخر با اشغال منطقه آزاد شده «الآن» در کردستان، تقریباً تمامی پایگاه‌های خود را در داخل از دست داده بود؛ لذا مرکزیت [که بهتر است بگوییم شخص رجوی]، به خاطر خروج از بن‌بستی که بدان دچار شده بود، رفتن به عراق و تغییر کیفی در استفاده از امکانات آن را به عنوان تنها راه نجات و حفظ موقعیت خود و رسیدن به حاکمیت تشخیص داد. تصمیم می‌گیرد و به اجرا در می‌آورد و برای اینکه در این ماجرا تنها نباشد، تصمیم می‌گیرد برای شریک کردن شورا در این جریان، مسئله را مطرح و تأییدیه آن را کسب نماید...^۲

گویا طارق عزیز و رجوی لازم دیده‌اند که اندر نفی هر گونه رابطه غیر برابر و مشکوک نیز اشاراتی داشته باشند. مصداق «کوسه و ریش پهن» را به نحو بارزی در این قسمت «بیانیه مشترک نایب نخست‌وزیر عراق و مسئول شورای ملی مقاومت ایران» می‌توان یافت:

^۱ پرویز یعقوبی، جمع‌بندی از انحرافات دوساله رهبری سابق سازمان مجاهدین خلق ایران؛ پاریس، ۱۳۶۴، صفحه ۱۰۰.

^۲ همان مأخذ، صفحه ۱۱.

.. آقای [طارق] عزیز برای رفع هرگونه سوءتفاهمی که به وسیله گزارشات مطبوعات درباره ماهیت روابط بین دو طرف ایجاد شده است، این حقیقت را مورد تأکید قرار داد که این روابط بر مبنای تفاهم متقابل سیاسی هردو طرف، برای آرمان‌های مشروع مردم‌شان، و نه بر مبنای و حمایت‌های نوع دیگر استوار است.

دعوت صدام حسین از رجوی نیز پاسخی قابل تأمل و «مبتنی بر استقلال» دارد که تنها به درد انتشار در نشریه سازمان می‌خورده است: .. آقای [طارق] عزیز دعوتی از جانب رهبری عراق به آقای رجوی برای دیدار از عراق، به منظور ایجاد روابط برادرانه بین خلق‌های هم‌جوار بر اساس احترام متقابل و تمایل صادقانه برای استقرار صلح، تقدیم نمود... درباره دعوت رهبری عراق از آقای رجوی برای دیدار از آن کشور، آقای رجوی ضمن اینکه انجام چنین دیداری را به‌طور اصولی بلامانع دانست، اظهار داشت که به زودی آن را تحت مطالعه قرار خواهد داد.

بعدها، سازمان، در اثبات استقلال سیاسی و عدم وابستگی به صدام حسین و رژیم حاکم بر عراق، شاهدهی مستندتر از اظهارات «صدام حسین» نیافت:

برای ثبت در سینه تاریخ اعلام می‌کنم که ما یک بار از مجاهدین درباره وطن‌شان ایران سؤالی کردیم؛ اما آنها از این جهت که فکر می‌کردند پاسخ دادن به آن می‌تواند متضمن اطلاعاتی درباره میهن‌شان بوده و احیاناً زبانی را متوجه مردم‌شان سازد، درخواست ما را به صراحت رد کردند؛ و ما البته این موضع آنها را به عنوان یک نیروی سیاسی مستقل محترم می‌شناسیم... (نقل از جمهوریة بغداد، ۱۲ تیر ۶۷)

^۱ کمیسیون خارجی شورای ملی مقاومت ایران، دموکراسی خیانت‌شده، بی‌جا، اردیبهشت ۱۳۷۴، صفحه

ولی... درست در میانه این تظاهر به مستقل بودن، مطالبی عنوان می‌شود که جز حلوا قرض دادن به عراق و اجابت اهداف رژیم صدام و «سمعا طاعتا» گفتن به وی معنایی ندارد:

... آقای رجوی همچنین خمینی را ذاتا عامل آنارشی، جنگ و بحران در حساس‌ترین منطقه جهان [خاورمیانه] دانست و اعلام نمود: از آنجا که خمینی جز زبان قدرت زبانی نمی‌شناسد، ایده صلح با خمینی جز در شرایط درماندگی و ضعف مطلق او واقع‌بینانه نیست و علی‌هذا از همه ملل و دول صلح‌دوست جهان، بایکوت نفت خمینی را که تضمین‌کننده هزینه‌های سرسام‌آور جنگی اوست، درخواست نمود...

آقای رجوی ضمن محکوم کردن آزار و اعدام اسرای جنگی عراق به وسیله رژیم خمینی، که اسناد موثق آن قبلاً در سطح بین‌المللی توسط سازمان مجاهدین خلق ایران افشا شده، توجه خاص به وضعیت اسرای جنگی ایران در عراق و به ویژه پرسنل ارتشی را بر حسب کنوانسیون ژنو از دولت عراق درخواست نمود.^۱

زمانی ملاقات «آقای رجوی» و «صدام حسین» صورت گرفت که همه راه‌ها به روی رجوی بسته شده بود و به هر طرف که نگاه می‌کرد، «برادر عراقی» می‌دید! رجوی در این دیدار (که چند روز پس از آن «پرواز تاریخ‌ساز» در خرداد ۶۴ / ژوئن ۸۵ صورت گرفت) به صدام گفت:

پنهان نمی‌کنم که چند سال پیش، مجاهدین علیه قوای عراق وارد جنگ شده بودند؛ اما از وقتی که عراق آمادگی خود را برای صلح به ایرانیان و جهانیان اثبات نمود، تمامی سلاح‌ها بایستی به جانب رژیم خمینی یعنی تنها طرفی که مدت‌هاست خواستار ادامه جنگ است، نشانه رود...^۱

... در شرایط حساس و خطیر کنونی که بر این میهن حاکم است، کلیه

^۱ مجاهد، ش ۱۳۵، صفحات ۱ و ۲.

نیروها باید متحد در دفاع از کشور در برابر تجاوز و تهاجم خارجی عمل کنند.

اطلاعیه سازمان مجاهدین خلق، مهر ۵۹

• برخورد نزدیک از نوع سوم

وزارت امور خارجه آمریکا، طی گزارش جامعی به کنگره در اواخر سال ۱۹۹۴، تاریخچه و سرگذشت نامه‌ای از گذشته و حال سازمان مجاهدین خلق را تصویر نمود. ۲ در این گزارش در بیان وضعیت مجاهدین در عراق و نوع روابطی که بین رجوی و صدام برقرار است، چنین آمده است:

... کردهای عراقی نیز [به دنبال عملیات «توفان صحرا»] ادعا کردند که

مجاهدین در سرکوب کردها به ارتش عراق کمک کرده‌اند؛ ادعایی که از

سوی پناهندگانی که به نزدیکی مرز ایران گریخته بودند، مورد تأیید قرار

گرفت. (آسوشیتدپرس، «ارتش آزادی بخش در عراق منتظر است»، ۱۰ مه

۱۹۹۱) رهبر «اتحادیه میهنی کردستان عراق»، جلال طالبانی، به خبرنگاران

گفت: «در نبرد کرکوک، پنج هزار تن از مجاهدین به نیروهای صدام

پیوستند.» (مایکل تودولو، روزنامه تایمز لندن، نیروهای تهران با چریک‌های

ایرانی در مرز عراق نبرد می‌کنند.» (۲ آوریل ۱۹۹۱).

گزارش اخیر وال استریت ژورنال می‌گوید: «طی شش سال گذشته، تنها

۱. دموکراسی خیانت شده، ص ۱۵۰.

۲. این گزارش با استناد به آثار و مکتوبات سازمان، برنامه‌ها و اخبار رادیو مجاهد، گزارش مطبوعات و شبکه‌های خبری بین‌المللی، و نظرخواهی از ۲۶ صاحب نظر و استاد دانشگاه تهیه شده بود و ۹۴ رفرنس داشت. سازمان در پاسخ به این گزارش، ابتدا در نامه‌ای از سوی «شورای ملی مقاومت» با امضای سید المحدثین خطاب به وزارت امور خارجه آمریکا، بعضی از مطالب گزارش را تکذیب نمود و سپس کتاب قطوری تحت عنوان «دموکراسی خیانت شده» (به دو زبان فارسی و انگلیسی) با امضای «شورای ملی مقاومت» منتشر کرد.

تتهاجم عمده ارتش آزادی بخش ملی در سال ۱۹۹۱ و درست پس از جنگ خلیج صورت گرفت و این زمانی بود که صدام حسین به رجوی دستور داد تا برای فروششاندن شورش کردها در شمال عراق به کمک بیاید؛ و این را شرکت کنندگان در آن عملیات بیان می‌دارند.» (پیتر والدمن، وال استریت ژورنال، «چریک‌های ضد ایرانی، مریدانی را از دست می‌دهند ولی دوستانی در واشنگتن پیدا می‌کنند»، ۴ اکتبر ۱۹۹۴) یک عضو سابق سازمان مجاهدین خلق که در عراق بوده، گفت که اختلاف او با رهبری مجاهدین زمانی آغاز شد که او عملیات سازمان علیه کردها را زیر سؤال برد.^۱

سازمان در جواب گزارش وزارت امور خارجه آمریکا چنین نوشت: در گزارش وزارت خارجه، مجاهدین متهم به شرکت در سرکوبی کردهای عراقی شده‌اند... [طی سال‌های ۵۶ به بعد] برای کسب امتیاز و جلب نظر آخوندها، گروه [جلال] طالبانی به حملات متعددی علیه مجاهدین که در مناطق کردی عراق نیز پایگاه داشتند، دست یازید [و]... طی حملات مختلف، شماری از مجاهدین و رزمندگان ارتش آزادی بخش را کشته یا زخمی کرد. با این همه، به رغم توانایی مجاهدین در پاسخ‌گویی نظامی، مجاهدین هرگز مقابله به مثل نکردند.

... در جریان جنگ خلیج فارس، مجاهدین کلیه پایگاه‌های خود در مناطق کردنشین شمال عراق و همچنین پایگاه‌های واقع در جنوب عراق را تخلیه و در قسمت میانی مرز ایران و عراق مستقر شدند... مجاهدین به هیچ‌وجه مایل به درگیر شدن در مسائل داخلی عراق نبودند.
... واقعیت این بود که مجاهدین هرگز و در هیچ کجا با نیروهای حزب

^۱. بال شکسته (بیانیه دولت آمریکا درباره سازمان مجاهدین خلق ایران اکتبر ۱۹۹۴)، همراه با مقدمه‌ای از رضا مرزبان و به ضمیمه نامه ملتمسانه سید المحدثین به وزارت امور خارجه آمریکا، جمعی از اعضای سابق سازمان، اسکاندیناوی.

دموکرات کردستان عراق (باززانی) روبه‌رو نبودند و فاصلهٔ جغرافیایی دو طرف از یکدیگر خیلی زیاد بود؛ اما افراد طالبانی... در نزدیکی همین منطقه بودند... تنها اقدامی که مجاهدین... انجام [می] دادند، مراجعه به صلیب سرخ بود... چرا وزارت خارجه... چهار سال بعد از پایان درگیری‌های داخل عراق به یاد «شرکت مجاهدین در سرکوب کردهای عراقی» افتاده است و آیا این ناشی از خالی بودن دست تهیه‌کنندگان گزارش در مقابل مجاهدین و مقاومت ایران نیست؟^۱

بسیاری از تسلیحات مورد استفادهٔ ارتش آزادی‌بخش، غنایمی است که در جریان پیش از یکصد رشته عملیات این ارتش، علیه نیروهای مسلح رژیم خمینی به دست آمده است. به عنوان مثال، در جریان فتح شهر مهران در خرداد ۶۷... ارتش آزادی‌بخش بیش از ۲۰۰ تانک، نفربر، توپ و تجهیزات سنگین و هزاران سلاح نیمه‌سنگین و سبک، همراه با هزاران تن مهمات و صدها خودرو به غنیمت گرفت.

البته بخشی از سلاح‌ها و تمامی خودروهای ارتش آزادی‌بخش را نیز مجاهدین با پرداخت قیمت‌شان از منابع مختلف خریداری کرده‌اند. بیش از یکصد و پنجاه میلیون دلار اسناد خرید خودرو و تجهیزات مختلف ارتش آزادی‌بخش از کشورهای غربی در این سالیان، موجود و قابل ارائه و انتشار می‌باشد.^۲

در انتهای متن گزارش وزارت امور خارجهٔ آمریکا، ذیل عنوان «حمایت خارجی» آمده است:

یکی از سرمایه‌گذاران عمده و اصلی سازمان [مجاهدین خلق]، صدام حسین می‌باشد که سلاح و پول‌های نقدی بالغ بر حدود صدها میلیون دلار را

۱. دموکراسی خیانت شده، صفحات ۱۵۸ و ۱۶۲-۱۶۱ و ۱۶۶-۱۶۴.

۲. همان مأخذ، صفحهٔ ۱۵۶.

تأمین نموده است.^۱ (از جمله ارجاعات: طولانی‌ترین جنگ، دیلیپ هیرو، نیویورک روتلج (۱۹۹۱، ص ۲۴۶)

ذیل عنوان «وفاداری به صدام» نیز مطالبی در گزارش مزبور آمده که نشانگر یقین تهیه‌کنندگان آن به وابستگی مالی و تسلیحاتی مجاهدین به صدام است:

بازدیدکنندگان پایگاه‌های مجاهدین در عراق مشخص ساخته‌اند که سلاح‌های موجود در انبارهای تسلیحات آنان، از جانب عراق داده شده و بسیاری از آنها اساساً از اتحاد شوروی خریداری شده بودند. خبرنگاری که در سال ۱۹۹۳ سفری به یک پایگاه مجاهدین در عراق نموده بود، «حدود ۳۵ تانک قدیمی، نفربرهای زرهی، توپ‌های صحرایی ساخت چین و کاتیوشاهای ساخت شوروی» را مشاهده نمود. (نقل از کاریل مورفی، واشنگتن پست... ۱۷ ژوئن ۱۹۹۳)

در ماه مه ۱۹۸۸، نیویورک تایمز نیروهای مجاهدین را «عمدتاً یک واحد پیاده‌نظام با سلاح‌های سبک و نفربرهای زرهی و توپخانه ساخت شوروی توصیف نمود. «همچنین گفته می‌شود که مجاهدین تاکتیک و شیوه کار به سبک شوروی را دنبال می‌کنند که این سبک مورد استفاده ارتش عراق نیز می‌باشد.» (نقل از برنارد ئی ترینر، نیویورک تایمز، ۱۶ مه ۱۹۸۸)^۲

برای پوشش دادن به تجهیزات و ادوات جنگی مجاهدین، همان‌گونه که در گزارش مزبور هم منعکس است، «عراق مقادیر معتنابهی مهمات سبک، توپخانه متحرک، گلوله، تانک و دیگر تسلیحات به غنیمت گرفته شده از نیروهای ایران را به مجاهدین مسترد کرد» (پاتریک ئی تایلر، واشنگتن پست، ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۸) تا این‌گونه منعکس شود که مجاهدین خود این غنایم را تصرف کرده‌اند.

^۱ بال شکسته، صفحه ۴۴.

^۲ همان مأخذ، صفحه ۲۴.

دو بال رجوی: «رهبری» و «نوگری»

جمشید طهماسبی

مسعود رجوی کسی است که:

- طومار مخالفین را در هم می‌پیچاند.

- آثار نفیس ایدئولوژیک تدوین می‌کند.

- راست‌گرایان ارتجاعی و اپورتونیست‌های چپ‌نما را با قاطعیتی

ستایش‌انگیز بر جای خود می‌نشانند.

- همهٔ مجاهدین به شاگردی‌اش افتخار می‌کنند و معترف‌اند که

صلاحیت [های] خود را در زمینه‌های مختلف از او کسب کرده‌اند...

- طومار فتنه و فشار سیاسی از قبیل توده‌ای اکثریتی را (با بنیاد نهادن

نسل محبوب خود میلشیا) در هم می‌پیچد.

- انقلاب عظیم مردم ایران و عالی‌ترین ثمرهٔ تشکیلاتی خود یعنی

سازمان مجاهدین خلق ایران را از خاکستر شدن نجات می‌بخشد.

- به فرمان او سرفصل انقلاب دموکراتیک به پیشستازی مجاهدین آغاز

می‌شود... ۱

- ازدواج و همخوابگی با همسر یکی از دوستان‌اش... «انقلاب نوین

ایدئولوژیک»، «نبا عظیم»^۲، «اوج کیفی جدیدی بر فراز تمامی حماسه‌های تاریخ

مجاهدین» و «بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین و مهم‌ترین ابتلای کل دوران»^۳ و «شب

قدر»^۴ است.

- اطاعت از او سرچشمهٔ فیوضات و برکات فراوان است.

^۱. مجاهد، ش ۲۴۱، صفحه ۱۷.

^۲. همان، ش ۲۴۲، صفحه ۲۴.

^۳. همان، ش ۲۴۱، از «اطلاعیهٔ دفتر سیاسی و کمیته مرکزی»، صفحه ۵.

^۴. همان، صفحه ۳۷.

- خورشیدی است که آتش وجود مجاهدین خلق، پرتوی از انوار تابناک آن است و همان آتشی است که موسی(ع) در کوه طور دید.

می‌بینید که چگونه در عصر آزادی فکر و اراده، در عصر نبرد با دیکتاتوری و شخص پرستی، عصر مبارزه علیه جزمیت و تقلید و جهل و بت پرستی، عصر پیروز مبارزه با استالینیسیم و فاشیسم، دوران مبارزه علیه استضعاف و اسارت و بردگی جسمی و فکری انسان‌ها، عصری که در آن انسانیت با همه نیروها و توان‌های بالقوه و بالفعل خود تلاش کرده تا از انواع بندها و زنجیرهای گران عبودیت و اطاعت از انسان‌ها و حتی قهرمانان‌شان و الهه‌های زمینی رها سازد، عصری که استالینیسیم یعنی پرستش و اطاعت محض از یک شخص و نفی و سلب اراده و فکر از خویشتن محکوم و بی‌اعتبار گردیده است؛ آری، در چنین عصری کسانی پیدا شدند که با زبونی و حقارت و خودکم‌بینی و خودآزاری، به ستایش از الهه و خدای «رهبری» پرداختند و قلاده تقلید و تسلیم در برابر جزمیت و شرک فاحش را به گردن نهادند آن هم با تفاخر و نازش و رضایت مطلق. کادرها، ارگان‌ها، بخش‌ها و نهادها، اعضا و هواداران، همه و همه، هر نوع اراده و تفکر مستقل، قدرت تشخیص و حق انتخاب را از خود سلب کردند و روح و جسم خویش را در بست تسلیم رهبر نمودند.^۱

زمانی که رهبری بلامنازع رجوی تثبیت و تحکیم شد، دامنه فحاشی‌های سازمان از حد و مرز درگذشت و همه پرده‌های حایل پاره شد. فحاشی و انگ و اتهام زدن، از نخست (و به تأکید باید گفت «از نخست») رواج داشت ولی در دوران اخیر به اوج خود رسید. سازمان با وصله و پینه انواع فحش‌ها و ناسزاها و بازی با احساسات مخاطبان، هر کس را که مطیع محض و به هر حال «از خود» نبود، «بر خود» می‌دانست و لجن‌مال می‌کرد. همه معیارها و ملاک‌ها در یک شخص و نهایتاً در فرقه او و روابط و تعاملات پیچیده درون تشکیلاتی آن جمع شده بود. رهبری سازمان با خود مطلق‌بینی تمام، همه مواضع و شعارها و عملکرد خود را در هر زمینه و حتی به هر اندازه انحرافی و ضد اخلاقی و فرصت‌طلبانه ملاک تعیین حق و باطل، و تشخیص انقلابی از ضد انقلابی قرار داد.

حال، چنانچه شخص یا گروه و حزب سیاسی و یا جریانی اجتماعی، با یک یا چند موضع و عملکرد سازمان یا رجوی موافق نبود یا آن را تأیید نمی‌کرد،

^۱. با اقتباس از: بحران در خط مشی، بی‌نا، بی‌جا، صفحات ۴۲-۴۱.

چه رسد به اینکه بخواهد نقد و ارزیابی صورت دهد، سازمان آن را با همه توان و امکانات و وسایل به زیر رگبار و سیل فحش و ناسزا و تهمت و لجن مالی قرار می‌داد. این سیره و شیوه متداول رجوی و فرقه او بود. با همین شیوه‌ها و توسل به گونه‌هایی کثیف‌تر و رذیله‌تر، رجوی و اطرافیان قدرت‌طلب‌اش توانستند چند هزار انسان بی‌پناه را به مزدوری سیاه‌روترین دیکتاتور منطقه (و شاید جهان) بکشانند و «مجاهد» را به مزدور بدل کنند.

برخی بر این نظرند که رهبری سازمان و شورا، در خرداد ۶۵ بود که خود را در بست تسلیم خواست‌های ضدایرانی صدام حسین کرد و ارتش شبه کلاسیک در جهت اهداف جنگی عراق به راه انداخت؛ و حال اینکه به زعم برخی دیگر، سوابق تعامل سازمان با عراق یعنی به سال‌ها قبل از وصلت علنی سیاسی رجوی با عراق که به قول علی‌رضا نوری زاده خطبه آن را طارق عزیز خواند باز می‌گردد و این نکته از جمله حقایقی است که بعضی از بچه‌های قدیمی زندان‌های شاه و آنهایی که با تاریخچه گذشته سازمان آشنا هستند، بدان واقف‌اند.

واقعیت این بوده و هست که در یک چرخش عجیب، آن هم فقط و فقط در جهت جاه‌طلبی و خودرهبرینی شخص رجوی، سازمانی که با همت حنیف‌نژادها و سعید محسن‌ها و بدیع‌زادگان‌ها و رضایی‌ها پا به عرصه حیات سیاسی مبارزاتی ایران در دوران سلطنت گذارد و یک روز بخش جدانشدنی جنبش آزادی‌خواهی و ضدامپریالیستی ایران به حساب می‌آمد، در اثر اعمال غرض‌های شخصی و توجیهات و برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های مشمژکننده ضد ملی و ضد دموکراتیک رجوی، به بی‌آبروترین و بی‌حیثیت‌ترین جریان سیاسی ایران تبدیل گشت. در یک موقعیت فرصت‌طلبانه، مجاهدین خلق تبدیل به عوامل نفوذی ارتش عراق و حزب بعث در ایران شدند؛ با «خلوص» و «اخلاص» به نفع ارتش عراق و رژیم صدام حسین جاسوسی کردند؛ و سرانجام حد و مرز مزدوری را تا آنجا کشانند که همچون سربازان عراقی و حتی بدتر از آنها به سرکوب کردها و شیعیان دست زدند.

از مدت‌ها پیش وجدان‌های آگاه یادآور می‌شدند که فرقه رجوی یک جریان مبارز نیست؛ آلت دست تروریسم دولتی صدام حسین و «یک لژیون خارجی جهت پیش بردن منافع دولت عراق و ارتجاع منطقه در ایران و منطقه است»؛ هم اینان متون و حواشی دور و بر رجوی را کسانی می‌دانستند که «بر سر سفره صدام حسین نشستند و خوردند و برای صاحب سفره طنازی کردند تا

روحیه میرغضبی و شیطانی او را بر علیه دو ملت عراق و ایران غنا و قوت
بیخشدند.»^۱

و باز کسانی بودند که از «تبدیل شدن سازمان مجاهدین خلق به شعبه
فارسی زبان حزب بعث» سخن می‌گفتند و از قول ژنرال وفیق السامرای از
فرماندهان اطلاعات عراق بی‌واسطه نقل می‌کردند که چگونه در جریان انتفاضه
شمال عراق، رجوی برای سرکوبی نیروهای مخالف رژیم بغداد پیش‌قدم شد؛ و
چگونه در جریان بمباران‌ها و موشک‌باران‌های شهرهای ایران، ستادی که توسط
ابراهیم ذاکری (مسئول وقت کمیسیون امنیت و ضد تروریسم شورای ملی
مقاومت) در بغداد برپا شده بود، اطلاعات دست اول درباره‌ی مناطقی که موشک‌ها
و بمب‌ها بر آن فرو می‌افتاد و میزان ضایعات انسانی را جمع‌آوری می‌کرد و در
اختیار استخبارات نظامی عراق می‌گذاشت.^۲

و همین وفیق السامرای در مصاحبه‌ای با روزنامه «الحیات» اظهار داشت
که «پیش از حمله به کویت، رجوی ماهانه ۲۰ میلیون دینار عراقی از ما می‌گرفت؛
میلیون‌ها دلار دیگر نیز به او برای اداره سازمان‌اش در خارج پرداخت می‌شد.»^۳

^۱. فراز و فرود شورای ملی مقاومت، صفحات ۱۰۸ و ۱۱۱.

^۲. همان مأخذ، صفحات ۱۹۷-۱۹۶.

^۳. همان، صفحه ۱۰۸.

بخش دوم

متن کامل مذاکرات فوق‌سری رجوی

با مقامات امنیتی عراق

متن شماره یک:

مذاکرات مسعود رجوی با سپهبد صابرالدوری رئیس مخابرات عراق

(پس از انتفاضه ۱۹۹۱)

متن حاضر مشروح مذاکرات و گفت‌وگوهای مسعود رجوی با سپهبد صابر الدوروی رئیس وقت سازمان مخابرات عراق پس از انتفاضة سال ۱۹۹۱ عراق است. در این متن نقش مجاهدین خلق در سرکوب مردم عراق، میزان وابستگی و سرسپردگی رجوی و گروه وی به رژیم صدام بخصوص سرویس‌های اطلاعاتی عراق و درجات خیانت سازمان مجاهدین به ملت‌های ایران و عراق، به خوبی روشن می‌شود.

مسعود رجوی: حال رئیس‌جمهور چگونه است؟

سپهبد صابر الدوروی: خیلی خوب است و به شما سلام و تحیت می‌فرستد. عذرخواهی می‌کنم که نتوانستم زودتر از این ملاقات را ترتیب بدهم؛ مسعود وضعیت و شرایط ما را درک می‌کند. من می‌دانم که به محض انتصابم به ریاست سرویس، ایشان خیلی مایل بود با من ملاقات کند ولی شرایط سخت بود.

رجوی: ولی اولین گله من از خود «شما» ست...

صابر: من مایل بودم و تصمیم داشتم به محض انتصابم به ریاست سرویس، با شما ملاقات کنم. برادر غالب^۱ می‌داند که هرگاه می‌خواستیم ملاقات صورت بگیرد، به هفته بعد موکول می‌شد؛ ولی [اکنون] نمی‌خواهیم که از این به بعد این تأخیر صورت بگیرد.

^۱ وی مسئول امنیت داخلی سازمان مخابرات عراق و مسئول میز سازمان در این سرویس بوده است.

رجوی: پس قرار ملاقات هر هفته را الآن بگذاریم؛ حداقل آینده را تضمین نکنیم. اگر با شما در اینجا ملاقات نکنیم، من کار دیگری ندارم. (خنده حضار)

صابر: رئیس‌جمهور سلام‌های گرم خود را به شما ابلاغ نموده و از اینکه فرصت نشد با هم ملاقات کنید، عذرخواهی می‌کند. به هر حال او مایل است بین شما و ایشان ملاقاتی صورت بگیرد؛ [البته] نمی‌خواهم بگویم که این ملاقات به‌زودی انجام خواهد شد. [رئیس‌جمهور] از برادر مسعود و ارتش آزادی‌بخش تشکر کرد و از نقش ارزنده‌ای که این ارتش در سرکوب آشوب‌های گذشته انجام داد، قدردانی نمود.^۱ من جزئیات و نقش سازمان در این عملیات سرکوب را خدمت ایشان عرض کردم؛ گزارش لحظه به لحظه اقدامات شما را اطلاع می‌دادم. گفتم سازمان با توجه به امکانات اندکی که در اختیار داشتند و ما قادر نبودیم امکانات بیشتری در اختیارشان قرار بدهیم، کاری کرد که نه در حد و اندازه خودش، بلکه فراتر از آن بود.^۲ تعجب نمی‌کنم؛ این وضعیت رزمندگان و مبارزان است که همواره فداکاری‌هایی می‌کنند که از آنها انتظار می‌رود. در آن هنگام از رئیس‌جمهور درخواست کردیم که نامه تشکر را برای مسعود ارسال نماید؛ ولی رئیس‌جمهور گفت: این کافی نیست و باید با مسعود ملاقات کنم و حضوراً تشکر کنم.^۳ من هم به نوبه خودم از آقای مسعود بابت اطلاعات ذی‌قیمت و ارزشمندی که برای سرویس ارسال داشتید و فعالیت گسترده بین‌المللی و سیاسی که جهت رسوایی رژیم

۱. منظور شرکت اعضای سازمان در سرکوب فعال کردها و شیعیان جنوب عراق در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۰ است؛ که در بخش اول بدان اشاره شد.

۲. ملاحظه می‌شود که میزان نوکرسفتی و مزدوری (و خوش‌رقصی) رجوی، طرف عراقی را هم به تحسین و اعجاب وادار کرده است!

۳. صدام بارها از نقش رجوی و گروهش در سرکوب اکراد تشکر کرده و در اینجا نیز تشکر کتبی را کافی نمی‌داند!

خمینی انجام دادید، تشکر می‌کنم؛^۱ و بار دیگر به شما خوش‌آمد می‌گویم و بابت هر کوتاهی که از طرف ما صورت گرفته، عذرخواهی می‌کنم. ما آقای غالب را به عنوان نوک پیکان قرار دادیم تا شوک‌های وارده را دریافت کند و ضربه‌گیر ما باشد! او همواره از شما دفاع می‌کرد.

رجوی: به مظلومین‌اتس توجه نکنید؛ مظلومین این طرف میز هستند! او سیاستمدار خیلی ماهری است؛ در پوششش دفاع تهاجم می‌کند! (خنده حضار)

صابر: به گفته نظامی‌ها یا سیاسیون بهترین حمله دفاع است.^۲

رجوی (سیگار روشن می‌کند): در ابتدا می‌خواهم ضرورتاً روی یک مسئله تأکید کنم. از کلمات محبت‌آمیز رئیس‌جمهور، همچنین از خود شما [تشکر می‌کنم و این] بیشتر مرا خجل‌مند می‌کند... چیزی جز وظیفه خودمان انجام نداده‌ایم^۳ و نیاز نبود که رئیس‌جمهور نامه تشکرآمیز به من بدهد. شما بهتر می‌دانید که چه ماجراهایی بوده و در چه نقطه دقیقاً ما دست‌مان را در دست هم گذاشتیم. منظورم سالی است که رژیم خمینی، آن ارسال سرنوشت تعیین کرد. سرنوشت ما واحد است، خون‌های ما درهم آمیخته [است]. می‌دانید که اینها تعریف نیست؛ من توی دل خودم احساس می‌کنم کاش مشکلات سیاسی نداشتیم آن مشکلات سیاسی که رئیس‌جمهور آن را کاملاً درک می‌کند، آن مشکلاتی که مربوط به مرگ و زندگی ماست و کاش کمبودهای سیاسی نداشتیم و کاهش کمبودهای نظامی نداشتیم تا می‌توانستیم وظیفه‌مان را در آنجا بهتر از این انجام می‌دادیم. فکر می‌کنم روابط

^۱ در اینجا روشن می‌شود که فعالیت‌های شبه دیپلماتیک و تبلیغاتی سازمان در کشورهای دیگر نیز در جهت اجابت دستورها و مطالبات عراق بوده است. از جمله وظایفی که بچه‌ها در عراق به عهده داشتند، تماس‌های تلفنی با نقاط مختلف ایران و تخلیه تلفنی بود که توسط مسئولان سازمان اطلاعات آن برای عراقی‌ها ارسال می‌شد.

^۲ به نظر می‌رسد اشتباه لفظی صورت گرفته باشد؛ چون معمولاً گفته می‌شود که بهترین دفاع حمله است.

^۳ این جملات را کسی می‌گوید که می‌خواسته سروری و سیادت ده‌ها میلیون ایرانی را به عهده گیرد و از ملت و کشور در برابر مطامع بیگانگان دفاع کند؛ کار وی به جایی رسیده که انجام مأموریت برای صدام و بازی کردن نقش «اژان» را «وظیفه خود» می‌داند.

بین ما و شما، بین ما و عراق چه دولت و چه حزب بعث و در رأس آن و سمبل آن آقای رئیس‌جمهور و از طریق دیگر مقاومت ایران و مجاهدین خلق و ارتش آزادی‌بخش، فقط روابط صرف سیاسی نیست. اصلاً این طوری قابل تفسیر نیست؛ فکر می‌کنم که یک برادری کامل است. به نظرم برادرم هم از هیچ چیزی مضایقه نمی‌کند؛ هر چیزی که علیه شماست، به‌طور طبیعی علیه ماست و بالعکس. امنیت ما و ضرباتی که می‌خوریم یک چیز است؛ هر دو می‌خوریم. کما اینکه پیشرفت‌های ما نیز یکی است. من به خوبی شرایط شما را درک می‌کنم؛ کمبودهای ما را نیز درک می‌کنم؛ فشارهای شدیدی را هم که روی شما هست، درک می‌کنم. متقابلاً قهرمانی رهبرتان و پایداری و صبرشان را درک می‌کنم^۱ و این را می‌فهمم که اگر غیر از حزب بعث و رئیس‌جمهور بود، امروز عراقی روی نقشه نبود. جنگی که شما کردید، هیچ کس نکرده؛ فشارهایی که روی شما هست، روی هیچ دولتی نیست. در مورد موضع خودمان فقط این جمله را می‌گویم: من در ذهن خودم و همان‌طور در قلب خودم، نمی‌توانم حساب مصالح و منافع خودمان را از شما جدا کنم؛ اینها دقیقاً درهم آمیخته است. شاید اختلاف نظر داشته باشیم؛ ولی واقعیت این است که منافع ما چفت و تنگاتنگ است.^۲ خواهش می‌کنم سلام مرا به آقای رئیس‌جمهور برسانید. هیچ نیاز به لطف ایشان نیست و از طرف من به ایشان بگویید: در خانه تو بودیم، هستیم و خواهیم ماند تا آنجایی که در توان ما هست.

صابر: برادر مسعود گفت که من با کلمات محبت‌آمیز خودم او را خجل‌مند کردم؛ ولی حقیقت امر این است که آنچه من بیان کردم مکنونات قلبی خودم و مکنونات قلبی فرماندهی حزب بعث نسبت به موضع حقیقی برادر مسعود و سازمان و ارتش

^۱ منظور از «قهرمانی» صدام، اشغال کویت، فنا کردن اقتصاد و زندگی در عراق، و سرکوب خونین و هولناک صدها هزار شیعه و کرد است.

^۲ واضح‌تر از این نمی‌توان مزدوری را توصیف کرد. به گمان ما کلماتی مانند «مزدوری»، «نوکری»، «جاسوسی» و مانند اینها بار معنایی لازم را برای نشان دادن اوج رذیلت و فضاحت سازمان مجاهدین و شخص رجوی ندارد و دیکسیونر جدیدی لازم است.

آزادی‌بخش [بود]. درست است که ما در این شرایط با خطر مشترک روبه‌رو هستیم و درست است که شرایط شما و ما و اصول ما باعث شد تا در کنار هم و در یک سنگر باشیم و طبق یک ضرب‌المثل عربی که می‌گوید: برادران در سختی‌ها و گرفتاری‌ها برادری خودشان را ثابت می‌کنند، در حقیقت برادری خودتان را برای ما ثابت کردید و با رزمندگان خودتان از خاک عراق محافظت کردید.^۱ این در شرایطی است که وضعیت ارتش ما و توطئه‌ها و یورش‌های آمریکا و نیروهای ناتو به کشور ما را می‌دانید. ما یلم برادر مسعود بدانند که ما و شما نقش بسزایی در سرکوب آشوب‌های اخیر داخلی داشتیم و در کنار یکدیگر علیه آشوبگران جنگیدیم و آشوب را الحمد لله با شکست روبه‌رو ساختیم و سرکوب نمودیم.^۲

این آشوب، نقشه‌ی بعدی دشمنان پس از حمله به عراق بوده است. طرح این‌گونه بود: در هنگامی که ارتش عراق مشغول جنگ در داخل کویت بود و مشخصاً روز چهارم جنگ رژیم خمینی اقدام به تحریک عده‌ای از مردم و عوامل خود می‌نماید که قصد داشتند مراکز دولتی را در بغداد و استان‌ها تحت کنترل خود در آورند. شما می‌دانید که کلیه راه‌های مواصلاتی مانند پل‌ها و جاده‌های میان بغداد و جنوب عراق قطع شده بود و در این شرایط نیروهای نظامی لازم جهت حفاظت از مراکز دولتی در اختیار نداشتیم. رژیم آخوندها از این خلأ سوظ استفاده کرد و دست به این غائله زد و این آشوب، بخش دوم نقشه‌ی تهاجم علیه عراق بوده است.

رجوی: ببخشید! شما فرمودید که روز چهارم جنگ این آشوب شروع شد؛ آیا منظورتان

۱. وظیفه‌ی رجوی در عراق، قبل از هر چیز تحکیم رژیم صدام و به قول صابر الدوری، «حفاظت از خاک عراق» بوده است.

۲. با تأکید مکرر روی نقش مشترک رجوی و گروه وی با عراقی‌ها در سرکوب آشوب‌های داخلی عراق و تصریح بر اینکه «در کنار یکدیگر علیه آشوبگران جنگیدیم و...» دیگر نباید در این حقیقت مسلم تردید داشت که رجوی و دیگر سران سازمان، جنایتکاران ضد بشر و تبهکارانه‌اند که باید در محاکم جهانی دادرسی شوند و به سزای جنایات خود برسند.

روز چهارم پس از پایان جنگ است؟

صابر: منظور روز چهارم تهاجم زمینی است. این توطئه با تصمیم فرماندهی انقلاب خفه شد. ما بلافاصله از کویت عقب‌نشینی کردیم و یگان‌های نظامی را از مناطق جنوب به بغداد و مناطق شمالی و میانه کشور اعزام کردیم و به‌ویژه در روزهای نخست این آشوب‌ها، تحرک سریع نیروها و یگان‌ها از جنوب به طرف مناطق آشوب‌زده و شهرهایی که آشوبگران در آن دست به آشوب زدند، ما را قادر ساخت تا شهرهای جنوب را از این عناصر پاکسازی نماییم و این امر به ما در سایر شهرها نیز کمک کرد. البته عدم توانایی غوغاسالاران در تحقق اهداف خود در بغداد، به ما در خفه کردن و شکست دادن این توطئه کمک کرد. به نظر ما مرحله سوم، نقش نیروهای مشترک [متحد] در منطقه شمال عراق [بود] اینها آن‌طور که ادعا می‌کنند به خاطر هدف انسان‌دوستانه نیامدند؛ برای حمایت از کردها نیامدند؛ بلکه به این منطقه آمدند تا یک منطقه امن طبق گفته خودشان و یک حالت عدم ثبات در آنجا حاکم باشد و از عدم تسلط دولت به آن سوظاستفاده نمایند. اینها امیدوارند که همین حالت عدم ثبات به سایر مناطق عراق نیز سرایت کند.

ما توانستیم این طرح را شکست دهیم. با آنها [نیروهای متحد] توافق کردیم که از آنجا خارج می‌شویم؛ و برای آنها با روشن‌ترین عبارات [گفتیم که] حضورشان در شمال عراق مساوی با فاجعه‌ها و بلاهای فراوان خواهد بود و نباید بر اساس مشاهدات خود قضاوت کنند؛ دل‌شان نباید به شهروندانی که اصلاً شهروند عراقی نیستند گرم باشد. با وجود این افراد که دنبال تحقق منافع خود هستند، منطقه را به حالت عدم ثبات قرار خواهند داد. به آنها [متحدین] گفتیم که ما نمی‌توانیم تضمین بدهیم که شهروندان واقعی

دست به عملیات انتحاری علیه ارتش شما نزنند؛ از این رو برای شما بهتر است که عراق را ترک کنید و ما را به حال خود رها سازید.^۱ اینها ظاهراً از شهر «دهوک» خارج شده‌اند و فکر می‌کنم به زودی زود کل خاک عراق را ترک خواهند کرد.

این ظاهر نقشهٔ اینهاست؛ مگر اینکه طرح دیگری داشته باشند. «بوش» دست به توطئهٔ بزرگی زد و آن محاصرهٔ اقتصادی عراق است. آنها تصور می‌کنند که با به محاصره درآوردن عراق می‌توانند دولت را ساقط کنند و مردم عراق را از نان خوردن ببینانند. قطعاً شما اطلاع دارید که اینها از سلاح اقتصادی علیه ما استفاده می‌کنند و اقدام به صدور قطعنامه‌های سازمان ملل یکی‌پس‌ازدیگری می‌نمایند؛ همچنین روی وضعیت داخلی عراق سرمایه‌گذاری کرده‌اند. منافع آنها در این شرایط یکی شد و عربستان سعودی با رژیم خمینی بر اساس اصل «دشمن دشمن تو دوست من است»، علیه ما متحد شدند. از طرف دیگر ترکها و ایرانی‌ها نیز بر اساس منافع مشترک متحد شدند و اطلاعاتی که از طرف شما [رجوی] و منابع دیگر پیرامون مقاصد رژیم آخوندها به دستمان رسید، نشان می‌دهد که یک توطئهٔ بزرگ علیه ما چیده می‌شود. با تمام اینها می‌خواهم به برادر مسعود اطمینان دهم که توطئهٔ شکست خورده و وضعیت داخلی عراق اطمینان‌بخش است. وضعیت ارتش نسبت به گذشته خیلی بهتر شده؛ با اینکه تجهیزات و امکانات نظامی در اختیار نداریم. (خندهٔ حضار)

رجوی: شما حرف دل‌تان را زدید! (خندهٔ حضار)

^۱ توطئهٔ مشترک آمریکا و نیروهای متحد وی از یک سو و صدام و رژیم در حال اعتراضش از سوی دیگر، در سال ۱۹۹۱، که ادامهٔ حیات سیاسی رژیم بعث و تداوم کشتار و خفقان در عراق را به دنبال داشت، اکنون دیگر یک شایعه و «توهم توطئه» نیست. رئیس سرویس اطلاعاتی عراق صریحاً از یک تباری و سازش سخن می‌گوید؛ سازشی که به قیمت جان ده‌ها بلکه صدها هزار تن از مردم عراق تمام شد. گورهای دسته‌جمعی کشف شده در عراق پس از سقوط صدام برگه‌ها و اسناد این توطئه و تباری هولناک‌اند.

صابر: من دیدم مجید خوشحال شد؛ این نکته را مطرح کردم!
رجوی: راجع به مرحله دوم نقشه و توطئه دشمن که از روز چهارم جنگ شروع شد، توضیح بیشتری می‌خواهم.

صابر: بنده عرض کردم که دشمن طی یک توطئه‌ای، در سه مرحله به عراق تهاجم کرد: مرحله اول آن جنگی بود که در داخل خاک کویت در جریان بود؛ مرحله دوم این بود که در روز چهارم جنگ زمینی، عناصر غوغاساز در بغداد و استان‌ها دست به آشوب می‌زدند. از اول بمباران‌ها، افرادی توسط آخوندها به این شهرها اعزام می‌شدند.

رجوی: توسط آخوندها بود یا آمریکایی‌ها؟

صابر: طبق اطلاعات ما، آمریکا از حضور آنها مطلع بود ولی مطمئن نیستیم. اطلاعات آمریکا در این مورد دقیق نبود؛ اینها فکر می‌کردند که گروه مستقلی هستند. درست است که از طرف رژیم [ایران] حمایت و سازمان‌دهی شدند ولی نمایندگی از طرف رژیم ندارند^۱ و این بدان معناست که توافقی میان اینها [آشوبگران] و جناح دیگر رژیم [ایران] (نه جناح حکیم) وجود دارد. این جریان با انگلیسی‌ها نیز هماهنگ بودند؛ البته آنها هم غافلگیر شدند که گردانندگان آنها چه کسانی هستند و به‌ویژه وقتی که دست از حمایت و پشتیبانی از آنها برداشتند.

رجوی: این مسئله نشانه اوضاع بغرنجی است. اطلاعاتم را از کارهایی که این روزها

^۱ صابر الدوری نیز (مانند صدام که پس از دستگیری در بازجویی‌های اخیرش نیز جریان‌های داخلی را به رژیم ایران منتسب می‌کرد) در اینجا می‌کوشد به نحوی خط ترسیم در فرماندهی حزب بعث و القا یا توهم صدام را منتقل کند؛ ولی چون در اصل قضیه (که رجوی هم بدان کنایه می‌زند و حتی از آمریکایی‌ها سخن می‌گوید) تناقض وجود دارد، دچار هذیان‌گویی می‌شود. اطلاعات عراقی‌ها دال بر این است که مجلس اعلا در جریانات داخلی عراق دست نداشته است؛ بنابراین قیام و شورش خودجوش مردم عراق را به یک جناح دیگر که توسط حاکمان ایران حمایت می‌شود، نسبت می‌دهد! حقیقت جز این است؛ زیرا در جریان جنگ اول خلیج فارس، رفسنجانی از پیش با صدام کنار آمد و سکون در مرزها را تضمین کرد؛ جریان چپ هم که محتشمی‌پور آن را نمایندگی می‌کرد، معتقد بود که باید در کنار صدام با آمریکایی‌ها جنگید.

رژیم [ایران] انجام می‌دهد، تکمیل کردید. آنچه به اوضاع داخلی ایران بر می‌گردد، این است که می‌دانم چه قدر رژیم با شما ضدیت دارد اما از وجه خارجی برایم علامت سؤال بود که چرا رژیم آن قدر مطمئن است و از کجا مطمئن است که می‌تواند شما [دولت عراق] را سرنگون کند. اظهارات رفسنجانی را حتماً شنیده‌اید. ایشان می‌گویند که تا ته خط می‌خواهد برود. نمی‌دانستیم ممکن است زیر زیرکی با انگلیسی‌ها کاری کرده باشند؛ از قدیم می‌دانستیم که روابط آخوندها با انگلیسی‌ها خوب بوده است و الآن قضیه برای من روشن شد که برنامه چه بوده و چه می‌خواهند. ظاهراً رژیم خمینی تمام سرمایه‌گذاری‌اش را کرده است. آیا اکراد در این برنامه، ریزی‌ها نقشی داشته‌اند؟

صابر: پیش از این چندین بار شنیدیم که مسئولین اکراد از آمریکایی‌ها گلابه می‌کردند که چرا به وعده خود عمل نکرده‌اند؛ و گروه حکیم می‌گوید که چرا آمریکایی‌ها به ما کمک نمی‌کنند...

رجوی: و از آمریکایی‌ها می‌خواهند یک منطقه امن را تهیه و تدارک ببیند. آیا شما این منطقه امن را در اختیار آنها قرار می‌دهید؟ (خنده حضار)

صابر: این جریانی است که انگلیسی‌ها پشت آن هستند.

رجوی: اگر تصمیم گرفتید یک منطقه امن در اختیار آنها قرار بدهید، یادتان نرود یک منطقه امن هم برای ما تأمین کنید.

صابر: منطقه «دیاله» را برای شما تهیه دیدهایم.

رجوی: ابوغسان^۲ غرب «دیاله» را در اختیار ما گذاشته و هرچه از او درخواست کردیم که شرف «دیاله» را نیز در اختیار ما قرار دهد، قبول نکرد.

^۱ رجوی تلاش می‌کند با القای دخالت ایران در عراق، تضاد بین عراق با ایران را تشدید کند. اصولاً از نظر رجوی، بهترین حالت رابطه ایران و عراق برای مجاهدین، ابتدا حالت جنگی و سپس وضعیت نه جنگ و نه صلح بوده است.

^۲ از مسئولان هماهنگی استخبارات به سازمان مجاهدین خلق.

صابر (خطاب به حاضران): اگر کل «دیاله» را گرفتید، یادتان نرود که جای برادرم را حفظ کنید (خنده حضار).

رجوی: فراموش کردم که به شما بگویم با برادران ملاقات کردم و از دیدن‌اش فوق‌العاده خوشحال شدم. واقعاً برادر خیلی تحسین برانگیز و شجاع و کاردانی دارید. به برادر مهدی [ابریشمچی]¹ می‌گویم که مشکلاتش را مستقیماً با استاندار «دیاله» حل کند. ما اگر شرف نهر «دیاله» باشیم، دیگر مشکلی تا مرز نداریم؛ به داداشت می‌گوییم مشکلات را حل کند.

صابر: وقتی بحث شرف و غرب «دیاله» مطرح شد، برادرم ابو ارکان [= سرتیپ] قصد داشت از مخابرات و مجاهدین فرار کند [مسئولیتی تقبل نکند].

رجوی: اتفاقاً من حدس زدم. توی راه به ایشان می‌گفتم: استعفا ندهید؛ چون استعفای شما پای ماست. برادران برای ما خیلی زحمت می‌کنند و خیلی صبور است. از ایشان در حضور شما تشکر می‌کنم. حتماً شما و برادران در خانه مناقشاتی داشته‌اید؛ حال در این خانه بین مجاهدین و برادرشان...

صابر: واقعاً ما برادر هستیم.

رجوی: حقیقتاً جا دارد که صمیمانه از زحمات برادران و به‌ویژه به خاطر خستگی‌هایی که از جانب ما بروی و بر دیگران وارد شد، تشکر کنم. خوشبختانه مردانی دارید که تا آخر خط صبر می‌کنند و سعی می‌کنند فضای تفاهم را بیشتر برقرار کنند و این اسباب خوشحالی من است. با چیزهایی که برادر مجید می‌خواهد به ما بدهد، دیگر هیچ مسئله‌ای بین ما باقی نمی‌ماند. (خنده حضار)

صابر: من تصور می‌کنم درخواست‌های برادر مجید کمترین درخواست از شما

¹ فعال‌ترین نماینده سازمان در تماس با عراقی‌ها، ابتدا مهدی ابریشمچی و سپس عباس داوری بوده‌اند. متن گفت‌وگوهای مستقل این دو تن با عراقی‌ها نیز به زودی منتشر خواهد شد.

باشد.

رجوی: حداکثر را من تعیین می‌کنم.

صابر: روابط فردی و کاری در جهان سوم باید به صورت اتحادیه عمل کند: به‌ویژه وقتی که بنده احساس می‌کنم در سرویس اطلاعاتی نظامی هستم. در اوج بحران ابوارکان به من مراجعه کرد و درخواست‌های شما را مطرح کرد؛ به خدا همیشه از شما طرفداری می‌کرد. تلاش زیادی می‌کردم که امکانات موجود ما همین است ولی ایشان قبول نمی‌کرد و از نظامیان نزد سرویس اطلاعاتی شکایت می‌کرد؛ نمی‌دانست من یک روز رئیس سرویس اطلاعات خواهم شد. در حقیقت وقتی که نمی‌توانستیم نیازمندی‌های شما را تأمین کنیم، خجالت می‌کشیدیم و واقعا وقتی که نیاز به یکسری امکانات داشتید و ما نمی‌توانستیم آن را تأمین کنیم، این درد بیشتر می‌شد. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، شما خدماتی بالاتر از سطح امکانات موجودی که دارید ارائه داده‌اید و حتی رئیس‌جمهور در یکی از این دیدارها به من گفت: «به مسعود بگو ما هرچه داریم با هم تقسیم می‌کنیم.»

رجوی: آیا فرمایش‌تان تمام شد تا بنده عرایضم را مطرح کنم، اجازه بدهید وارد بشوم.

صابر: ما آماده‌ایم برای هرگونه امکاناتی.

رجوی: ایشان پیشاپیش می‌داند چه می‌خواهم بگویم! روزی که من شنیدم آقای رئیس‌جمهور شما را برای ریاست سرویس انتخاب کرده‌اند، خیلی خوشحال شدم و این حسن انتخاب بود. من فکر کردم که رئیس‌جمهور در انتخاب شما عواطف ما را در نظر گرفت؛ چون روابط و شناسایی و رفاقتی که در طی پنج سال گذشته با هم داشتیم، خیلی به

تفاهم کمک می‌کند.^۱ و طبعاً می‌دانید که اگر مدیر جدیدی برای سرویس می‌بود، شاید چندان فرق نمی‌کرد ولی وجود شما تفاوت می‌کند. پنج سال سابقه داریم و همین به من فرصت می‌دهد که حرفم را هرچه صمیمانه‌تر بگویم ولو اینکه هرچه بخواهند بگویند. چیزی که در قلبم هست یا هر خواسته‌ای که دارم و یا هر تحلیلی که دارم، با فرض اینکه شما بگویید این را قبول ندارم، با این مخالفم، این را در اختیار ندارم و این را نمی‌توانم در اختیارتان قرار بدهم، مناسبات این قدر قوی هست که چنین فرصتی را برای طرفین باز می‌کند.

یادتان می‌آید هنگامی که آقای براک بود،^۲ شما نماینده و رابط قیاده عامه و رئیس جمهور با سازمان بودید و برای شروع کار نظامی، من مقدمتاً به شما گفتم که مهم‌ترین چیز برای تفاهم با شماست که پیوسته از آن بهره بردیم و برخوردار بودیم. منظورم از تفاهم متقابل، مسائلی است که ممکن است برای شما مهم جلوه نکند؛ چون شما یک دولت حاکم هستید و در خاک خودتان هستید ولی ما به عنوان یک نیروی مقاومت یا یک آلترناتیو یک حکومت هستیم؛ در خاک خودمان نیستیم و انبوهی از افتراها و تهمت‌ها و سابقه ۸ سال جنگ بین شما و رژیم خمینی که خود ما آمار می‌دهیم که دو میلیون کشته و زخمی داده وجود دارد. طبعاً من باید مواظب خیلی چیزها باشم تا دشمن شما و دشمن ما نتواند ما را بسوزاند؛ و شما می‌دانید که جنبش ما ۲۵ سال مشغول مبارزه با دو رژیم بود. هر دو رژیم اتهامات پوچ یکطرفه علیه ما داشتند که رابطه با عراق است.^۳ در رژیم شاه که بنیان‌گذاران سازمان را اعدام می‌کرد، در سال‌های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ اتهام اول آنها ارتباط ما با حزب بعث بود؛ در

۱. قبل از ریاست سازمان مخابرات عراق، صابر الدوری از مسئولان عالی سازمان استخبارات نظامی بود و در طول دوران مسئولیت‌اش روابط ممتد و مستمری با مجاهدین خلق داشت؛ چون مجاهدین عملاً بازوی عملیاتی استخبارات بودند.

۲. فاضل براک از اولین مسئولان سازمان امن العام عراق (در دو مقطع ۱۹۷۷ و ۱۹۸۵) و رئیس سازمان مخابرات در زمان ورود رجوی به عراق (قبل از صابر الدوری) بوده است که دوره‌ای طولانی را شامل می‌شود.

۳. بیچاره رجوی و مظلوم سازمان مجاهدین که در هر دو رژیم مورد تهمت بوده که با عراق ارتباط دارد! این جملات رجوی تردیدی باقی نمی‌گذارد که روایت برخی دایر بر رابطه ویژه بین سازمان و رژیم عراق در زمان شاه صحت داشته است.

صورتی که ما رابطه‌ای با حزب بعث نداشتیم. این ماهیت دو رژیم در ایران است.

صابر: من یادم نمی‌آید چنین چیزی شنیده باشم.

رجوی: یادتان می‌آید رژیم شاه می‌خواست علیه شما کودتا کند؛ قرارداد شط را الغا کرد. در آن موقع و بدین وسیله می‌خواست جامعه ایران و طرفداران پان‌ایرانیست را بشوراند.^۱ یک سال بعد در سال ۱۹۷۱ ما دستگیر شدیم. جزئی از اتهامات علیه ما ارتباط با حزب بعث بود. برای همین، یک شب قبل از اعدام بنیان‌گذاران، سه تا پیشنهاد گذاشتند و گفتند که «هر کدام از اینها را بپذیرید اعدام‌تان نمی‌کنیم». اول این بود که بگویید ما از عراق دستور می‌گیریم؛ دوم این بود که مبارزه مسلحانه را محکوم کنید؛ سوم اینکه بگویید اسلام و شیعه با مارکسیسم جنگ و مبارزه دارد. در روزنامه‌های ۲۰ سال پیش اولین باری که رژیم دستگیری ما را اعلام کرد، اتهام عراق هم هست؛ تعدادی از کادرهای ما، در شیخ‌نشین‌ها در دبی دستگیر شده بودند؛ [مجاهدین] هواپیمایی که آنها را به تهران می‌برد، به سمت بغداد منحرف کردند. پیش شما بودند و سراغ خمینی هم رفتند ولی او حاضر نشد از ما حمایت کند. برای همین شما افراد ما را نمی‌شناختید؛ فکر می‌کردید که ممکن است اینها عوامل رژیم شاه باشند. چند ماه در زندان شما بودند؛ بعد عرفات دخالت کرد و شما بچه‌های ما را آزاد کردید و آنها به بیروت رفتند. وقتی مطمئن شدید که ایادی رژیم نیستند، از این زمان به بعد همیشه مارک عراق بر روی مجاهدین بود، بعداً که خمینی آمد، چه قبل از شروع جنگ با شما و چه تا روز آخری که در تهران بودیم، او می‌گفت که «منافقین نمایندگان عراق در

۱. منظور قرارداد استعماری ۱۹۳۷ است که انگلیس به ایران تحمیل کرد. شاه در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۴۹ / ۱۹۷۱-۱۹۷۰ این قرارداد را نفی کرد که بعدها قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر جای آن را گرفت؛ و در واقع عراق (و شخص صدام) هم الغای آن را به رسمیت شناخت. حال، رجوی تلویحا از قرارداد استعماری ۱۹۳۷ دفاع می‌کند! البته حرف رجوی از یک جهت می‌تواند قابل تأمل باشد؛ چراکه حدود دو سال پیش از آن شاه با استقلال بحرین موافقت کرد که اعتراض شدید بعضی ملیون از جمله زنده‌یاد داریوش فروهر (عضو اسبق حزب پان‌ایرانیسم و بنیان‌گذار و رهبر حزب ملت ایران را که معتقد بودند بحرین متعلق به ایران است) برانگیخت. وی به همین خاطر به چندین سال زندان در رژیم شاه محکوم شد. شاه با طرح دعوا با عراق و در جریان اشغال جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک، علاوه بر اهداف دیگر، می‌خواست مسئله بحرین را به محاق و فراموشی ببندازد.

تهران هستند؛ چون مخالف جنگ بودیم.^۱ واقعاً ما با شما ملاقات نکرده بودیم ولی وقتی کار عملیاتی و یا تظاهرات می‌کردیم، این می‌گفت عراق! و سال‌ها شعارهای آنها این بود که ما را با آقای رئیس‌جمهور [صدام حسین] کنار هم می‌گذاشت و همه‌جا این شعار را علیه ما در نماز جمعه می‌داد بعد از نماز جمعه، در مجلس، در دولت، مقامات رژیم در حالی که ما شما را ندیده بودیم شعارشان این بود: «مرگ بر منافقین و صدام». این مسئله‌ای است که از اول بود. خمینی مرد ولی صدام و مجاهدین زنده و باقی مانده‌اند و من مطمئنم که بعد از رفسنجانی و خامنه‌ای، صدام و مجاهدین هستند.

البته نمی‌خواهم صحبت‌ها را طولانی کنم، شما قبل از اینکه رئیس سرویس باشید، مسئول ارتباط با ما و نماینده شخص آقای رئیس‌جمهور در ارتباط با ما [سازمان] هستید. شغل جهاز [سرویس] کار خودتان است [و به خودتان مربوط است]؛ برای ما شما نماینده رئیس‌جمهور هستید و طبعاً می‌دانید که چرا من این حرف‌ها را می‌زنم! این حرف‌ها از نظر شما هیچ ارزشی ندارد؛ چون دولت حاکم هستید. آقای رئیس‌جمهور خیلی خوب احساسات ریز ما را درک می‌کنند. از قضا و تضادها از نظر سیاسی ربطی به استخبارات و مخبرات ندارد (خنده رجوی) ولی آنجایی که من و شما به خاطر دشمن از همدیگر جدا می‌شویم (منظورم تفاهم متقابل بین ما است) اگر گاه می‌بینید ما به یک چیزی اصرار می‌کنیم، من خیلی دوست دارم شما دلیل اصرار ما را ببینید. مسئله و حساسیت مربوط به خودمان است؛ مثلاً ببینید که چرا من اصرار داشتیم به صورت سمبلیک هم که شده در شرق رود «دیاله» باشیم؛ می‌خواستیم که دشمن ما و شما نه فقط رژیم خمینی بلکه همه گروه‌هایی که به خاطر عراق توی سر ما می‌زنند و همه مردم داخل ما و خانواده‌های رزمندگان ما، و رزمندگان ما که در خاک عراق هستند، از این میان کسی به خاطر همکاری که با شما کردیم، نتواند یقئه ما را بگیرد.

۱. مجاهدین تا آخرین روزی که فعالیت سیاسی داشتند، نه تنها در ظاهر با جنگ مخالفت نکردند که حتی مدعی بودند که شهید داده‌اند و در جبهه‌ها بوده‌اند ولی انحصارطلبان آنها را از جبهه‌ها اخراج کرده‌اند. شواهد این موضوع در بخش اول کتاب حاضر آمده است.

من هفت آلبوم می‌دهم خدمت‌تان که مربوط به داخل و مربوط به رژیم [ایران] است چیزهایی که علیه ما نوشته شده؛ به خاطر عملیات ماه مارس [۱۹۹۱] علیه کردها و شیعیان جنوب عراق]، در آمریکا و اروپا، و حرف‌های رژیم [ایران] و رادیو اسرائیل، بی‌بی‌سی و رادیو فرانسسه. با معامله‌ای که رژیم با اروپایی‌ها داشت، ما را در یک کرنر گیر آورده بودند و می‌خواستند از نظر سیاسی خفه‌مان کنند؛ این نمونه‌ای از تلاش آنهاست. حرف‌شان این است که شما مجاهدین خلق ایرانید یا مجاهدین عراق و حزب البعث و آقای رئیس‌جمهور [صدام حسین]! ما چیزی از شما پنهان نمی‌کنیم. مثلاً فرض کنید یک رزمنده که نکشیده، نمی‌تواند راه را با ما ادامه بدهد. شما می‌دانید که در طول پنج سال گذشته ما خیلی‌ها را از اروپا، آمریکا و از داخل می‌آوردیم؛ در صدی از آنها این وضعیت سخت را در شرایط عراق و در بیابان و در پادگان تحمل نمی‌کنند. خوب، ما همیشه یک درصدی را داریم که ته می‌کشیدند؛ چون ارتش ما ارتش داوطلب است. کسی که نمی‌خواهد بجنگد، ما مجبورش نمی‌کنیم؛ چون کسی که با ما می‌جنگد، با جان و دل می‌جنگد؛ طبعاً افرادی که شرایط را نکشیداند فرض کنید ده یا بیست نفر هر ماه یا هر هفته، از این افرادی که به اروپا سفر می‌کنند، می‌گویند این مجاهدین دیگر برای ایران نمی‌جنگند، برای عراق می‌جنگند. نمی‌گویند که من ترسیدم و خراب کردم؛ سعی می‌کند که خودش را توجیه کند و راهش قربانی کردن ماست و الا همه می‌دانند که او خیابان‌های پاریس را بر بیابان‌های عراق ترجیح می‌دهد؛ و لذا ما مجبوریم که زیر تیغ برویم. بعد، بقیه دشمنان ما یا رادیوهای خارجی این را می‌گیرند و روی سر ما چماق می‌کنند.

علت اینکه می‌خواستیم ما در آنجا حضور داشته باشیم (البته داستان تمام شده‌ای است) این بود و ربطی هم مستقیماً به شما نداشت. از نظر شما هم هیچ مهم نبود ولی برای ما حیاتی بود؛ چون در خاک خودمان نیستیم. جالب این است که بدانید ما متحد داریم. در شورای مقاومت، سازمان چریک‌های فدایی خلق حدود ۲۰ نفر در منطقه شمالی داشتند که الآن از خود این سازمان جدا شده‌اند و [تبدیل] شده‌اند [به] «اتحادیه انقلابی کردستان».

بیشتر به نظر می‌آید در خط «یکتی» هستند؛ خط جلال طالبانی. همین افرادی که تا دیروز متحدین ما بودند و ما هر کمکی به آنها کردیم، بیشترین سم‌پاشی را علیه ما کرده‌اند که ما آمده‌ایم توی عراق جهت کشتن اکراد. توضیح این مسئله برای آنها که چه کسانی بودند که کردها را کشتند، ۵۰ ساعت طول کشید که در نشست شورای ملی مقاومت توضیح دادیم. از روز اول تا روز آخر توضیح خواهیم داد که چه شد. دشمنان ما با توان تبلیغاتی زیاد تهاجم می‌کنند و ما امکاناتی برای پاسخگویی نداریم. صدایی مثل صدای اسرائیل و آمریکا و بی‌بی‌سی نداریم؛ زیرا این رادیوها مشخصاً دارند از مجاهدین صحبت می‌کنند؛ چون رژیم یک دشمن بیشتر ندارد که همان مجاهدین است. برای نزدیک شدن به رژیم، از کیسه‌های ما می‌دهند. ما به هر چه داشتیم و هر کاری که در عراق کردیم و خواهیم کرد افتخار می‌کنیم؛ چون معلوم است که هدف توطئه‌ها همه تأسیس حکومت اسلامی در عراق است چیزی که رژیم می‌خواهد؛ و همچنین انهدام ما. این هدف اعلام شده رژیم است. منظور من از این توضیحات این است که به شما بگویم حساسیت‌ها و مسائل ما، برای تضمین این تفاهم متقابل چیست. این مطلب اولم بود که تمام شد.

صابر: اجازه بدهید توضیح بدهم. در ابتدا [بگویم که] من با برادر مسعود اختلاف نظری ندارم. ما در یک مسئله مشترکی قرار داریم و باید همدیگر را خوب درک کنیم. این کلیدی است که ما را به آن چیزی که باید به آن برسیم می‌رساند و همانا تحقق اهداف مشترک ماست که عبارت است از شکست توطئه‌ها از یکسو و سرنگون کردن رژیم آخوندها از سوی دیگر. من کاملاً با برادر مسعود موافق هستم و قبول دارم تلاشی که بایستی سازمان و ارتش آزادی‌بخش و شورای ملی مقاومت انجام بدهند خیلی زیاد است؛ یعنی بار آن خیلی سنگین است. منظورم از این تلاش، تلاشی است که بایستی مبارزین و رزمندگان قانع شوند که این مبارزه بر حق است و راهی که می‌روند و مأموریتی که انجام می‌دهند درست است. چنانچه سازمان نتواند اینها را به این سطح از

قناعت برساند، نمی‌تواند اهداف خود را تحقق ببخشد و کسانی که قانع نمی‌شوند چیز زیبایی در عراق پیدا نمی‌کنند؛ از این رو اروپا را بر عراق به ویژه در این شرایط و دشواری‌ای که در آن به سر می‌بریم ترجیح می‌دهند. رزمندگان ما بخشی از ملت محسوب می‌شوند و من کاملاً نسبت به آنچه شما گفتید، قانع هستم. الآن بر می‌گردیم به بحثی که با هم راجع به شرق «دیاله» و غرب «دیاله» داشتیم...

رجوی: مسئله برایم تمام شده و واضح است که شما در شرایطی بودید که نمی‌خواستید با رژیم [ایران] کنتاک داشته باشید.

صابر: ما این مسئله را از دیدگاه دو طرف و تأثیر آن بر روی دو طرف مورد بررسی قرار دادیم و برادر مسعود بدانند که ما این مسئله را فقط از جنبه نظامی مورد بررسی قرار ندادیم بلکه از نظر سیاسی نیز در بالاترین سطح مورد بحث واقع شد. ما بررسی کردیم که عقب‌نشینی رزمندگان به غرب «دیاله» چه تأثیر منفی خواهد گذاشت. البته ما می‌دانیم که این تأثیر یک تأثیر موقتی و گذراست و این اعتقاد را داشته‌ایم که برادر مسعود و رهبری سازمان توانمندند و بر مسئله فایق می‌آیند، و رزمندگان را توجیه و متقاعد می‌سازند؛ ولی این مسئله برای ما حکم مرگ و زندگی را داشته است بخصوص در این موقع و در این منطقه خطرناک و حساس که هیچ نیروی نظامی هم نداشتیم. برادر مسعود با چشم خودش دید و مشاهده کرد که رزمندگان ما دیگر توان جنگیدن را ندارند. من در یکی از روزها (برادر خالد شاهد بود) در مقر خودم شنیدم که سه چهار تا دستگاه تانک متعلق به ارتش آزادی‌بخش اشتباهاً وارد منطقه «کلار» شده و تمامی خدمه و نیروی آن شهید شده‌اند. من علاوه بر اینکه از جسارت و شجاعت رزمندگان شما خوشحال شدم، وقتی که توانمندی سربازان خودمان را با رزمندگان شما

در جنگیدن و مبارزه در برخی موارد مقایسه کردم، خیلی متأثر شدم.^۱ این یک راز نیست؛ چون ما برادر هستیم. در برخی از مناطق و من جمله در منطقه «دیاله» سربازان ما وقتی با یکسری از اکراد عادی (و نه رزمنده) روبه‌رو می‌شدند، از ترس دست به فرار می‌زدند. البته ما رزمندگان خود را سرزنش نمی‌کنیم؛ زیرا آمریکا و متحدین کاری کردند که ما و ملت ما را به این وضعیت روانی وخیم رساندند. هیچ کشوری در جهان وجود ندارد که بتواند یکماه و اندی بمباران‌های مداوم و مستمر را تحمل نماید. ما این مسئله را از این زاویه مورد مقایسه قرار دادیم و سنجیدیم. من در نشست رهبری، که به‌طور مشخص برای بحث روی این مسئله منعقد شده بود، یادم هست که موافق طرح شما نبودم و اظهار داشتم که نمی‌توانیم در مقابل هیچ حمله‌ای حتی اگر کوچک هم باشد مقاومت کنیم. اگر آخوندها در این حمله موفق و پیروز شوند، ما و سازمان از بین خواهیم رفت. این دلایل موضع‌گیری ما در آن موقع بوده است. به همان دلیل سعی می‌کردیم زود ملاقات نکنیم و ملاقات‌ها را گردن سرتیپ غالب ببندازیم. (خنده حضار)

رجوی (خطاب به غالب): *بین ابوارکان! (سرتیپ) دیگر من مقصر نیستم! جزاکم الله خیراً! حالا ببینید حرف من چیست. حرف و موضع شما کاملاً منطقی است. این در حالی است که ما افراد غیرمسئول نیستیم و مشکل شما را می‌فهمیم؛ لیکن آمادگی داریم که شما هم به ما بفهمانید. من که از روز اول می‌دانستم، دومین و مهم‌ترین مطلب من در این جلسه عیاقی ماست؛ منظورم سطح رابطه سیاسی فی‌مابین است که این را لابه‌لای موضوع تشریح می‌کنم. ما دست شما هستیم^۲ و می‌خواستیم کاری را که از دست ما بر می‌آید، برای‌تان*

۱. اعتراف یک مقام عالی اطلاعاتی امنیتی عراق، مبنی بر «توانمندی» و «شجاعت» بیشتر نیروهای سازمان در مقایسه با سربازان ارتش عراق قابل توجه است. نکته جالب، اشاره به شجاعت بیشتر مجاهدین نسبت به عراقی‌ها در «برخی موارد» است که قطعاً منظورش جلالت و قساوت بی‌منتهای افراد فرقه رجوی در جریان سرکوب کردها و شیعیان عراق است.

۲. «عملگی» برای یک رژیم منحط را واضح‌تر از این نمی‌توان بیان کرد!

انجام بدهیم؛ منتها می‌خواستیم موازی هم باشیم؛ یعنی در حالی که مشکل شما رعایت می‌گردد، در عین حال ببینیم برای مشکل ما چه راه حلی پیدا می‌شود. ممکن بود مشکل ما راه‌حلی نداشته باشد ولی حداقل سوظنفاهم ایجاد نمی‌شد. اگر من مثلاً وضعیت را می‌دانستم، جور دیگری برای مقاتلین [رزمندگان سازمان] حرف می‌زدم؛ تحلیل خودم چیز دیگری می‌بود؛ اطلاعیه‌هایی که بیرون می‌دادیم، آنها نیز چیز دیگری می‌بود؛ و موضع ما هم در قبال اکراد طور دیگری بود. ببینید شما برای کارهای نظامی‌تان توجه سیاسی دارید و مسائل مختلف توطئه را اول توضیح می‌دهید؛ ما هم باید برای کارهای‌مان به دستگاه‌مان کوک بدهیم. ما حرفی نداریم که در غرب «دیاله» باشیم؛ اما اگر این موضوع از پیش برای ما روشن بود، وضع فرق می‌کرد.

ابوارکان ضمناً تخصص دارد که چگونه دواي تلخ را قطره قطره توی گلوئی آدم بریزد؛ هر روز یک قطره و هر هفته یک قطره به من می‌داد! حرف من چیز دیگری است؛ می‌گویم می‌نشستیم در سطح مناسب با هم صحبت می‌کردیم. این انتظار را طبعاً از ابوارکان نداشته‌ام؛ چون در تمام ۲۴ ساعت برای خود ما در کارهای اجرایی بود؛ اما اگر ما از علائق مناسبی برخوردار بودیم، من مسائل شما را می‌فهمیدم و خودمان را منطبق می‌کردیم؛ لازم نبود که شما بروید پشت صحنه. آخر من برادرتان هستم و مسائل‌تان را می‌فهمم؛ فرد غیرمسئولی نیستیم. ما آمدیم با فرمانده فیلق [سپاه] صحنه‌ای توافق کردیم و ابوارکان هم حاضر بود؛ یعنی ما آمدیم به جاهای جدیدمان. من گفتم همه مقاتلین [رزمندگان] و مسئولان و فرماندهان را این‌طوری توجه کردم. بعد از دومین عملیات به ابوارکان اصرار داشتیم که بگویند قدم بعدی چیست. هنوز ما توی جای جدید جا نیفتاده بودیم (این روزها در آخر ماه مبارک رمضان بود) که دوباره ابوارکان آمد و به ما نگفت عقب‌نشینی کنید به طرف غرب «دیاله»؛ بلکه گفت به سوی پادگان‌های‌تان عقب‌نشینی کنید. من همه را برای پیشروی توجه کرده بودم ولو اینکه شش ماه آنها را نگه‌داریم. دوباره می‌بایستی آنها را مجدداً توجه می‌کردم که چرا داریم به

پادگان‌ها عقب‌نشینی می‌کنیم.^۱ من که می‌دانستم ابوارکان تقصیر ندارد؛ مسئله این است که ما در سطح متناسب ننشستیم تفهیم و تفاهم بکنیم. این شکایت را ما از فردای آتش بس تا امروز داریم.

حرف من این است که دستورات آقای رئیس‌جمهور اجرا نشد! بعد از آتش بس - خودتان هم بودید - آقای رئیس‌جمهور به من گفت: «راجع به آینده سازمان نگران نباش؛ ما شما را مثل یکی از اعضای فرماندهی حزب بعث در جریان می‌گذاریم.» این عین جمله ایشان است. خوب، شما هم ما را مثل یکی از اعضای «قیاده قطریه» [فرماندهی حزب بعث] در جریان اوضاع ایران قرار بدهید.

بعد از مرگ خمینی، به دستور سید الرئیس لجنه‌ای تشکیل شد. یک سال است که ما این کمیته را ندیده‌ایم؛ کمیته‌ای که شما نایب رئیس آن بودید.

استاد طاروق عزیز هم همیشه در مسافرت است؛ پس من باید در اتاقم بنشینم و فکر کنم که چی [باید بشود]. تا آنجایی که به رابطه شما با رژیم خمینی برمی‌گردد، همیشه می‌گوییم صلح حق شماست و ما نمی‌خواهیم در این رابطه برای شما مشکلی ایجاد کنیم. وقتی که استاد طاروق عزیز به من گفت که «رادیو شما نمی‌گذارد روابط ما با رژیم خمینی شکل بگیرد»، ما در فاصله ۲۴ ساعت کلیه رادیوهای خودمان حتی ایستگاه‌ها و فرستنده‌های کوچک را نیز قطع کردیم ولو شما از ما نخواستید؛ اما رادیوهای گروه‌های دیگر کار می‌کردند. دو سال است که آقای رئیس‌جمهور را ملاقات نکرده‌ام؛ کمیته معلوم نیست چه شد؛ کمیته یک‌سری چیزهایی از سلاح‌ها را از ما گرفت ولی آن چیزی که قرار بود به ما بدهید نداد. خودتان توی لجنه [کمیته] بودید؛ قرار بر این بود که چیزهایی که بدان نیاز نداریم به شما بدهیم. در دوران دکتر [ابراهیم حسن] سبعاوی،^۲ ایشان همیشه در کویت بود. بعد از کویت، نه شما را می‌شود دید نه ایشان را. بنابراین به دستگاه‌مان این احساس داده می‌شد

^۱. رجوی در اینجا صراحتاً اعتراف می‌کند که مطابق با میل و خواست و دستور عراقی‌ها اعضای سازمان را در هر زمان به نحوی توجیه می‌کرده است و افراد گمان می‌برند که وی خط و تحلیل جدیدی ارائه می‌کند!
^۲. یکی از روش‌های ادواری سازمان امن‌العام عراق.

که شما دوستی ما را نمی‌خواهید و بنابراین این مناسبات در سطح لازم نیست. من مشکلات شما را می‌فهمیدم و می‌فهمم و باز هم خواهیم فهمید ولی باور کنید مسئله خیلی ساده است. می‌توانستیم یک ساعت بنشینیم و مسائل را از خود شما بشنویم و مشترکاً راه‌حلی پیدا کنیم؛ حتی اگر لازم بود همه ما برویم غرب رودخانه «دجله».

نمی‌خواهم بحث را طولانی کنم؛ هدفم از این موضوعات آینده است؛ اولاً اگر آن رابطه فی‌مابین ما این علاقه با آقای رئیس‌جمهور نباشد، پس من بیخود در عراق هستم. این رابطه من با آقای رئیس‌جمهور حق من است. این حق را از لحاظ سیاسی نمی‌گویم مطلقاً؛ بلکه از لحاظ عواطف و علقه شخصی، من خانه را با صاحب‌خانه می‌خواهم. اگر صاحبش را نبینم، چه فایده‌ای دارد؟! پس معنایش این است که تو بیخود در این خانه هستی. این رابطه من با آقای رئیس‌جمهور است. منظورم خلق مشکل سیاسی برای ایشان و دیدارعلنی و درخواست لیست‌گونه نیست؛ صاحب‌خانه من است!! پس حق من است. ممکن است شما بگویید که مسئولان و اعضای فرماندهی حزب بعث هم این حق را ندارند؛ حق ندارند مزاحم آقای رئیس‌جمهور بشوند. شما چون عراقی هستید، اگر هم این طوری باشد، پس چرا من را از این حق محروم می‌کنید. این ادعای اصلی من است. بعد به خود شما بر می‌گردیم؛ چون در طول یک سال گذشته می‌خواستیم ایشان را ببینیم ولی شما نگذاشتید. چرا؟ این حق من است.

صابر: برادر مسعود می‌خواهند همه ما را چون دستورات آقای رئیس‌جمهور را اجرا

نکردیم، به زندان بیندازند!

رجوی: خود من هم با شما آن تو هستیم؛ فعلاً من با شما همان تو هستیم! در مورد خودتان به عنوان نماینده آقای رئیس‌جمهور، الحمدلله رئیس سرویس در محل کار شماره تلفن ندارد، خانهاش را هم بلد نیستیم. سراغش هم نمی‌شود برویم! همیشه باید به برادرانم

¹ این بیچاره چند بار باید بگوید که صدام را سرور خود و خدای خانه خود و «صاحب‌خانه» می‌داند! از این واضح‌تر چه گونه می‌توان مکنونات قلبی خویش را بیرون ریخت؟!

بگویم: مهدی! علی‌رضا! می‌توانید حدس بزنید سپهبد صابر کجاست؟! تنها چیزی که مخابرات و استخبارات سازمان ما^۱ از آن اطلاع ندارد، محل حضور شماست (خندهٔ حضار) و الا خودمان می‌آمدیم سراغ‌تان. این را هم جداً به عنوان یک خواسته مطرح نمی‌کنم، برای این [می‌گویم] که تفاهم فی‌مابین خودمان تقویت بشود تا اینکه بدانم چه باید کرد! می‌خواهید برای‌تان قسم بخورم که بین العرب و العجم لا یوجد شقیق صدیق نزدیک‌تر از همین مجاهدین خلق! چنانچه در میان عرب و عجم بگردید، هیچ دوستی به اندازهٔ مجاهدین خلق پیدا نخواهید کرد.^۲ این را من بعد از پنج سال دارم می‌گویم. نمی‌خواستیم بگویم که چرا با دوست‌تان این طوری می‌کنید. مگر شما تصور می‌کنید من می‌خواهم شمارهٔ تلفن‌تان را به رفسنجانی بدهم؟! من یک وقت مشخصی از شما می‌خواهم؛ به این راضی هستیم؛ هفته‌ای یک ساعت از وقت شما برای من یک ساعتی که نصف آن ترجمه است. بنابراین برای دو هفته، دو تا یک ساعت ولو اینکه بنشینیم برای هم قصه بگوییم؛^۳ وگرنه مسائل ما حل نمی‌شود. آقای رئیس‌جمهور دستور دادند، مایه را پرداختند؛ اما وزرای مختص جوهر سیاسی او را نگرفتند. با فرض اینکه همهٔ خواسته‌ها را بگویید نه، هفته‌ای یک ساعت قبول است تا وقتی که ما در عراق هستیم. اگر نه می‌روم قصر ریاست جمهوری، اعتصاب غذا می‌کنم؛ این تنها راه است (خندهٔ رجوی).

صابر: ظاهراً امروز باید از خودمان دفاع کنیم! امروز اولین باری است که احساس می‌کنم برادر مسعود تصور می‌کند ما در حقیقت کوتاهی کرده‌ایم. من این را قبول دارم که در گذشته از همدیگر دور بودیم و ملاقاتی بین شما و رئیس‌جمهور ترتیب ندادیم؛ همچنین آقای طارق عزیز با شما ملاقات نکرده و همچنین ما با شما ملاقات نکردیم.

۱. منظور تشکیلات اطلاعاتی امنیتی سازمان است که ابراهیم ذاکری و محسن (ابوالقاسم) رضایی از مسئولان آن بوده‌اند.

۲. با توجه به قراین و شواهد، دیگر لازم نبود که رجوی بدین‌گونه تأکید و تصریح (آن هم به قید قسم) به کار برد تا عراقی‌ها باور کنند که او بهترین دوست عراق است!

۳. بی‌تردید التماس رجوی برای درخواست ملاقات مشابهی ندارد!

رجوی: شما در خط مقدم جبهه بودید...

صابر: من می‌دانم که یک کوتاهی بزرگ در حق‌تان کردیم و ما در حق برادر مسعود کوتاهی کردیم؛ ولی وقتی دو چیز فراهم می‌شود، یکی حسن‌نیت و دیگر احساس برادرانه و اعتقاد قطعی که برادر مسعود بدان اشاره کرد، هیچ دوستی در میان عرب و عجم پیدا نمی‌کنیم مانند مجاهدین.

رجوی: والله بین العرب والعجم چنین دوستی پیدا نمی‌کنید!

صابر: من می‌خواهم تأکید کنم که این اعتقاد را داشته‌ایم؛ بخصوص برادر مسعود به خاطر نزدیکی‌اش به ما و آشنایی طولانی‌اش با ما، تصور می‌کنم که خوب می‌داند پشت این موضوع هیچ هدف مشخص یا غرضی وجود ندارد. برادر مسعود وضعیت و شرایط ما را خوب می‌داند که ما از دوم آب (اوت) [۱۹۹۰] تاکنون درگیر جنگ و حمله‌ای شده‌ایم که بر سر هیچ کشوری تاکنون نیامده است. آن چیزی که بر سرمان آمد از حمله‌های هوایی تا آشوب‌های داخلی که شما در سرکوب و فرونشاندن آن سهم داشتید و این شرایط ایجاب می‌کرد که ما شبانه‌روز در آمادگی کامل به‌سر بریم و مراقب اوضاع باشیم. برادر مسعود بداند و رفقا و همکارانم می‌دانند که بنده اکنون دو ماه است که مسئولیت ریاست سرویس را به‌عهده گرفته‌ام؛ ساعت‌هایی که بنده در اداره سرویس بودم و یا در جلساتی بودم که اداره می‌کردم، جمعا به ده روز نمی‌رسد. بنده به عنوان رئیس سرویس اطلاعات، بیشتر از ۲۰ درصد از سرویس اطلاع ندارم؛ آن هم به دلیل شرایط حاکم بر کشور است. وضعیت و شرایط آقای رئیس‌جمهور هم واضح است و وقتش پر است. البته در اینجا می‌خواهم بگویم گله‌مندی برادر مسعود بجا و درست است (خنده رجوی)؛ زیرا می‌دانم چه قدر در حق ایشان کوتاهی کرده‌ایم.

رجوی: بیشتر از این شما انجام دادید. شما با این صحبت‌های تان مرا به سمت سمپاتیک خودتان کشانیدید؛ نزدیک است اعتراض کنم که چرا امروز جلسه داشتیم.

صابر: اگر می‌دانستم که من و رفقای مان در معرض چنین تهاجمی از سوی برادر مسعود قرار می‌گیریم، این جلسه را برگزار نمی‌کردیم و آن را به دو ماه دیگر موکول می‌کردیم (خنده حضار). برادر مسعود بداند و آقای غالب (ابوارکان) می‌داند که از لحظه ورود به سرویس خواستار ملاقات با شما بودم و هر روز می‌گفتم هفته آینده؛ و از دوستان می‌خواستم یک وقتی را برای تشکیل این جلسه پیدا کنند؛ ولی هر بار که می‌خواستیم ملاقات صورت بگیرد، مأموریتی خارج از بغداد برای من پیش می‌آمد.

رجوی: الآن بالاخره حق من چه می‌شود، آن یک ساعت حقی که در هفته دارم؟!

صابر: من حاضرم با برادرم مسعود ملاقات کنم هر وقتی که خودش خواهد؛ و مطمئن باشد با اینکه شماره تلفن خودم را نمی‌دانم و با کسی تلفنی صحبت نکرده‌ام ولی با تمام این تفصیل حاضرم هر وقت بخواهید با شما ملاقات کنم.

رجوی: هیچ مشکلی نیست؛ ما الآن خط نداریم. اگر به ما خط تلفن ندهید، هیچ ارتباطی نداریم. من در پادگان «ابوغریب» بودم؛ نه تلفن، نه تلکس، نه خط خارجی. یکی دو ماه پیش درخواست و تقاضا کردیم و ما [اکنون] در یک ایزوله کامل و ناجوری قرار داریم.^۱

صابر (خطاب به یکی از همراهان): چرا به اینها خط تلفن نداده‌اید؟

غالب: قربان! ما می‌خواستیم یک خط داخلی نظامی به آنها بدهیم ولی چون مرکز تلفن «داوودیه» مورد حمله قرار گرفت، این امر با مشکل روبه‌رو گشت.

صابر: آیا مرکز دیگری وجود ندارد که از آن خط انشعابی بگیرد؟

^۱. ورای شدت ضربات آمریکا و متحدین‌اش به عراق، میزان خفقان و انسداد اطلاعاتی در عراق دوران صدام را از همین بیانات نیز می‌توان دریافت. وضعیت به گونه‌ای شده است که برای گرفتن یک خط تلفن باید با سرویس اطلاعاتی امنیتی هماهنگی صورت گیرد.

غالب: خیر قربان! همه از مرکز داوودیه می‌گذشت.

صابر: الآن فرمانده پادگان «ابوغریب» خط تلفن ندارد؟

غالب: دوستان در «ابوغریب» از ما تقاضا نکرده‌اند؛ فقط برای [پادگان] «خالص» و

مقرشان در بغداد [خواسته‌اند].

صابر: فردا ان‌شاءالله قبل از پایان وقت اداری تمام درخواست‌های شما در این رابطه

تأمین خواهد شد.

رجوی: تلکس هم ندادید؛ ما فقط یک خط تلفن خارجی نیاز داریم.¹

صابر: باشد؛ تهیه می‌کنیم.

غالب: ما فقط دو خط خارجی داریم؛ آن هم برای فرماندهان رده بالا و فعلا امکان پذیر

نیست.

صابر: به هر حال برایشان یک خط خارجی تهیه کنید. ان‌شاءالله حداکثر تا پایان وقت

اداری فردا تقاضاهای تان تأمین خواهد شد تا علیه ما نزد رئیس‌جمهور شکایت نکنید!

رجوی: اجازه بفرمایید یک توضیح بدهم. در پادگان «خالص»، طبق توافقی که هنگام

عملیات با فرمانده سپاه داشتیم، سرویس اطلاعات تأیید کرده بود که چند خط داشته باشیم.

صرف نظر از اینکه اغلب این خطوط قطع می‌شود و به ما هم گفته شده بود که اگر یک نامه

رسمی نیاورید، کل این خطوط قطع می‌شود!

صابر: سپاه دوم؟

رجوی: بله؛ گفتیم چرا مزاحم ایشان (صابر) بشویم.

صابر: منظورتان سه تا پادگان است که پیرامون آنها توافق کردیم؟

رجوی (در حالی که برگه حاوی شماره خطوط تلفن موردنظر را در اختیار صابر

¹. همان.

برای قضاوت تاریخ

قرار می‌دهد): آنها می‌گویند شما یک نامه رسمی کتبی از طرف رئیس سرویس بیاورید که در آن قید شده باشد قرار دادن این خطوط تلفن برای مجاهدین تأیید می‌شود. می‌گویند اگر این خطوط به نام شما ثبت نشود، اعتبار ندارد.

صابر: این شماره‌ها جزء مرکز تلفن سپاه است؟

ابریشمچی: چهارتا خط آخر این لیست را قرار بود به ما بدهند و یکی از آن خطوط مربوط به «ابوغریب» است که الان دستورش را رئیس سرویس صادر کردند. تعدادی از این خطوط مربوط به سپاه است و تعدادی خطوط مگنت نیز مربوط به سپاه است که جهت ارتباط میان پادگان‌هاست.

صابر (خطاب به همراهان): این خطوط وزارت دفاع است که در پادگان‌های مجاهدین است. فردا از طرف من زنگ می‌زنید به مدیر ارتباطات و می‌گویید که این خطوط تلفن باید برقرار شود.

رجوی: پس با قرار هفته‌ای یک ساعت و یا دو هفته‌ای دو ساعت ملاقات با شما موافقت یا مخالفت یا بی‌طرف؟ اگر من کاری نداشته باشم، به شما خبر می‌دهم که دیگر مزاحم‌تان نشوم.

صابر: و اگر من هم کاری نداشته باشم، با هم به نماز جمعه می‌رویم تا نماز را برگزار کنیم.

رجوی: من اصلاً نمی‌خواهم مزاحم‌تان بشوم.

صابر: من حاضرم در هر زمانی که بگویید ملاقات کنیم. من علاوه بر مسئولیت جدید، مسئولیت‌های گذشته نیز بر عهده‌ام می‌باشد. چنانچه نیاز پیدا کنید که با من ملاقات کنید، به من خبر بدهید؛ بلافاصله حاضر خواهم شد مگر اینکه واقعا درگیر کاری باشم که مانع حضورم بشود.

رجوی: پس من هر دو هفته یک بار تقاضا می‌کنم.

صابر: هرگاه از برادرانم بخواهید که با من ملاقات کنید، من فی الفور حضور خواهم یافت. بحث کمیته و بحث ملاقات با رئیس جمهور را مستقیماً به آقای رئیس جمهور انتقال خواهم داد.

رجوی: من یک سؤال دیگر دارم؛ یادتان هست که شما نماینده سید رئیس و قیاده عامه [فرماندهی کل حزب بعث] در ارتباط با ما بودید؟

صابر: هنوز هم تا یک نفر دیگر برای این مسئله تعیین نشود، من نماینده فرماندهی کل و نماینده سرویس اطلاعات هستم. من باید ضربات دو طرف و دو مسئولیت را تحمل کنم.

رجوی: پس هفته‌ای دو ساعت با هم جلسه خواهیم داشت (خنده حضار). در رابطه با سایر مسئولین به رئیس سرویس می‌گفتم و ترتیب ملاقات داده می‌شد چه خود رئیس سرویس باشد یا نباشد در صورت عدم حضورش، یک نفر را به عنوان نماینده به آن ملاقات‌ها اعزام می‌کرد. آیا این قرار به قوت خود باقی است؟ منظورم مشخصاً این مسئولین هستند: وزیر تبلیغات یا خود استاد طارِق [عزیز] از نظر سیاسی، و وزیر دفاع. این‌طور ملاقات‌های ضروری را چه کار کنیم؟ لذا خواهش‌مندم هرگاه میسر شد و شما وقت داشتید و وقتی که حس کردید شما کمک‌کننده هستید... ما از شما می‌خواهیم ملاقات را فراهم نمایید یا اینکه به ما بگویید مجازید که ملاقات کنید.

صابر: ما آماده‌ایم تا هر ملاقاتی را که برادر مسعود خواهان آن باشد ترتیب بدهیم؛ ولی چنانچه تأمین درخواست‌های ملاقات از کانال ما انجام شود، آسان‌تر و بهتر است تا از کانال ریاست جمهوری باشد؛ زیرا چنانچه موافقت دفتر ریاست جمهوری صادر شود ملاقات با وزیر دفاع و وزیر تبلیغات چون نقش آنها فقط اجرایی است [فایده‌ای ندارد].

رجوی: هر موقع و هر راهی خودتان دیدید مؤثر هست، همان انجام شود. من خودتان را

قبول دارم. ضمناً در یادگان آموزشی که در اختیار ما گذاشته شد، ما با سپاه دوم در ارتباط هستیم. در مورد اینکه اگر من رفته‌م به آن مقر و با فرمانده سپاه ملاقات کردم، شما هیچ ملاحظه‌ای ندارید؟

صابر: فقط برادر مسعود اطلاع بدهد به سرتیپ غالب که می‌خواهد با فرمانده سپاه ملاقات کند؛ نظامیان به ویژه که من یکی از آنها هستم اگر یک دستور واضحی را دریافت نکنند، کاری انجام نمی‌دهند. این برای آن است که از هرج و مرج جلوگیری به عمل آید.^۱

رجوی: آنجا افسر رابط سرویس حضور دارد؛ با او هماهنگی می‌کنیم.

صابر: بله؛ تا به فرمانده سپاه اطلاع بدهیم آن ملاقات انجام گیرد.

رجوی: برای اینکه به سایر مطالب برسیم، چه قدر وقت داریم؟ ما نمی‌خواستیم مزاحمتان

بشویم؛ مهم این است که مطالب را بگوییم. شما تا کی وقت دارید؟

صابر: من امروز کاملاً در اختیار برادر مسعود هستم.

رجوی: تا نصف شب؛ باشد؟ (خنده حضار) می‌خواهم به مسائل نظامی بپردازم. یادتان

هست که ما قبل از جنگ، با دکتر سبعاوی ملاقاتی داشتیم و من در آن جلسه خواستار

ملاقات با شما شده بودم. یادتان هست؟ مسائلی در آن ملاقات مطرح کردم. [البته] من

نمی‌خواهم بگویم که خیلی چیزها حالی‌ام است؛ در واقع می‌خواهم بگویم که این رژیم را

خوب می‌شناسم؛ چون دشمن من است! سه سال بعد از آتش‌بس ما یک چیزی از شما

خواستیم؛ اینکه ما را از نظر نظامی آماده کنید. یا شما با آن رژیم صلح می‌کنید و به ما می‌گویید

سلاح‌های‌تان را پس بدهید و یا اینکه هم شما و هم ما به آمادگی نظامیان جهت مقابله با

رژیم نیازمند خواهیم بود. من این مطلب را به‌طور مفصل برای آقای رئیس‌جمهور نوشتم و

^۱. در واقع هیچ ملاقات و هیچ فعل و انفعالی از ناحیه مجاهدین، بدون اجازه و هماهنگی با سرویس اطلاعاتی عراق ممکن نبوده است.

خواهش کردم شما هم حتماً این نامه را بخوانید. آنجا نوشتم که دوتا نظریه وجود دارد؛ یکی اینکه صبر کنیم تا اوضاع عراق عادی شود و بعداً با رژیم آخوندها تصفیه حساب بکنیم؛ و نظریه دوم که من از آن طرفداری می‌کنم...

صابر: ببخشید؛ راجع به نظریه اول بار دیگر توضیح بدهید.

رجوی: اینکه با رژیم خمینی همین طوری صبر می‌کنیم تا اوضاع عراق ثبات بگیرد و بعد اگر لازم شد با رژیم [وی] تصفیه حساب می‌کنیم. این نظریه اول؛ اما نظریه دوم که من از آن دفاع می‌کنم به صورت دیالکتیکی می‌گوید که اوضاع عراق به ثبات نخواهد رسید مگر یک پشت جبهه مستحکمی داشته باشیم و الا محاصره تشدید می‌شود مثلاً اگر ترکیه با شما بود؛ یعنی رژیم ترکیه متحد استراتژیک شما می‌شد... یا عربستان سعودی (چون می‌دانید که اردن چنان امکانی را ندارد) و یا سوریه؛ که اینها با شما جنگیده‌اند. باور کنید وقتی من این حرف‌ها را می‌زنم واقعاً مصالح عراق را در نظر می‌گیرم و فقط به عنوان یک مجاهد فکر می‌کنم. به خدا بعد از آتش بس برای من مثل روز روشن بود که این رژیم با شما قرارداد صلح امضا نمی‌کند. در آخر اوت ۱۹۸۸ من با آقای رئیس‌جمهور ملاقات داشتم و این حرف و اعتقاد را به آقای رئیس‌جمهور گفتم که باور کنید قرارداد نهایی را با ما امضا خواهید کرد.^۱ ایشان گفتند: «کمال مطلوب ما همین است.» بعداً این مطلب را به آقای [فاضل] براک، استاد طارق [عزیز] و دکتر [ابراهیم حسن] سباعوی تکرار کردم و در نشست‌هایی که خودتان هم بودید قبل از جنگ آمریکا نیز گفتم.

تا امروز نمی‌دانستم که مرحله دوم برنامه توطئه، چهار روز بعد از حمله آمریکا بوده است. الآن هم برایم واضح است که با این توطئه‌هایی که در اطراف شما قرار دارد، شما را ول نخواهند کرد. شما از من بهتر می‌دانید که آنها از شما چه می‌خواهند؛ می‌خواهند حزب بعث و ارتش عراق نباشد مگر اینکه در دست آنها باشد و در رأس آن سمبل‌اش باشد. اگر این

^۱ خودبزرگ‌بینی رجوی از آفاتی است که او را هرگز رها نکرده و نمی‌کند. دیکتاتور سفاک و دیوانه‌ای چون صدام، متحدی چون رجوی را می‌طلبد!

سمبل نباشند، این دو پایه نیست. منظورم این است که عراق نیست؛ چون این دو پایه، با آن سمبل و آن رهبری، عراق را از توطئه‌ها مصون داشته است. من فکر می‌کنم هر آدم با انصافی این را قبول دارد؛ و الآن من جداً این طور فکر می‌کنم که در آخر داستان و انتهای خط، یا مجاهدین در تهران هستند و به عنوان متحد استراتژیک شما در مقابل همه توطئه‌ها [می‌ایستند] و یا هم ما و هم شما نخواهیم بود. این واقعا برایم واضح است. در سراسر دنیا هم داریم تلاش می‌کنیم تا برای همه (بخصوص آمریکایی‌ها) جا بیندازیم که خطر شماره یک در منطقه، بنیادگرایی و خمینیسم است؛ مقداری هم پیشرفت کرده‌ایم بخصوص توی آمریکا و حول و حوش وزارت خارجه آمریکا و خود «بوش»...¹

مترجم جمله‌ای را برای مسعود رجوی زمزمه می‌کند و رجوی سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید: باشد. ظاهراً به او تذکر داده شده که از «بوش» نامی نبرد. و حلقات وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی آمریکا. حرف ما این بوده و هست که با تأسیس حکومت اسلامی در عراق، دودش به چشم شما خواهد رفت. از ما سؤال کردند که خوب نظر شما چیست؟ می‌دانید ما با خیلی از اعضای کنگره آمریکا از قدیم ارتباط داشته‌ایم و زمانی بود که سیاست توسعه‌طلبانه رژیم خمینی را توسط آنان محکوم می‌کردیم. از فردای حمله به کویت تا پایان آشوب‌های داخلی بر ما سخت گرفتند؛ حرف‌شان این بود که چرا شما در عراق هستید... پاسخ ما هم واضح و روشن بود که سرنوشت ما از عراق می‌گذرد. می‌خواستند از ما ولو یک کلمه علیه شما در بیاورند. از طریق ترکیه هم به ما رساندند که چرا عراق را ترک نمی‌کنید و چه می‌خواهید اینجا؛ به برادران ما در ترکیه گفته بودند که چرا برای کارهای معمول و عادی مثل ویزا و پاسپورت مراجعه می‌کنید؛ ما انتظار داریم که بگویید رهبرتان وقتی به ترکیه می‌آید، نیازهایش چیست.

¹. رجوی در این نشست (چنانکه در سطور آینده نیز ملاحظه خواهید کرد) اصرار دارد تا خود را به عنوان عنصری سطح بالا و قابل اطمینان که حتی می‌تواند با آمریکاییان و دیگران چانه‌زنی کند و برای عراق وساطت نماید، جا بیندازد! در واقع هیچ‌گاه چنین نبوده و هر کس مطابق مصالح‌اش از رجوی و گروه وی استفاده کرده است.

صاحب: این مسئله در چه تاریخی بود؟

رجوی: بعد از مسئله کویت؛ و در سال گذشته، وقتی که رادیوهای ما تعطیل شد و بعد از اینکه قرارداد ۱۹۹۶ را پذیرفتید، فشار طاقت‌فرسایی بر ما بود مخصوصاً از طرف احزاب سوسیالیست که به ما می‌گفتند در مفر عراق دیگر آینده ندارید... گزارش‌های بسیاری منتشر می‌کردند که برخی‌هایش را به سرویس [اطلاعاتی شما] داده‌ایم. شایع شده بود که خود من می‌خواهم بیایم آلمان، و چندین هزار نفر از مجاهدین نیز از عراق رفته‌اند. وقتی که قبل از جنگ وزارت خارجه آمریکا می‌خواست تست کند که ما می‌خواهیم چه کار کنیم، موضع گرفت و منتظر بود که ببیند ما چه کار کنیم و ما مطلقاً سکوت کردیم. از بابت همه کارهایی که در اروپا و آمریکا می‌کردیم، برای ما خیلی اشکال درست می‌کردند که سرویس [شما] آن را می‌داند: قطع ویزا برای بچه‌های شیرخوار که مانع می‌شدند وارد شوند. حتی مانع نقل و انتقال پول کادرها و هواداران می‌شدند که برای فعالیت بدان نیاز داشتند؛ در حالی که این پول مربوط به کسب و کارشان بود. هدف جداسازی ما از شما بود که طبعاً با شکست روبه‌رو شدند. نمی‌دانستند که ما تصمیم‌مان را گرفته‌ایم و تا آخرش باقی می‌مانیم.

ما تمام انتشارات و نشریات خودمان را در آن دوره تعطیل کردیم و هیچ مصاحبه‌ای نکردیم؛ تا عاقبت رفسنجانی گفت که «چرا حالا خفقان گرفته‌اید؟ پس معلوم می‌شود که ایادی عراق هستید» این مربوط به نماز جمعه یک ماه پیش است. وقتی که این قضایای آشوب تمام شد، بالاترین فشار را بر ما وارد کردند بخصوص در فرانسه که شاید خفه بشویم؛ ولی اینها فایده‌ای نکرد. ما متقابلاً تهاجم‌مان را شروع کردیم. الآن رسیده‌ایم به سطح مسئولین عالی‌رتبه در وزارت خارجه آمریکا، مثل «مورفی» که می‌شناسید و اینجا آمد و همچنین «سیسکو» و آدم‌هایی در این سطح. هفته گذشته، روز پنجشنبه آخرین ملاقات بین نماینده ما و «مورفی» صورت گرفت. در آمریکا شروع کردند که با اشتیاق حرف‌های ما را بشنوند؛ و ما تلاش کردیم نقشه و توطئه‌های رژیم خمینی را برای‌شان بر ملا کنیم و ثابت

کنیم که نه عراق بلکه رژیم ایران تهدید شماره یک است.^۱ با صراحت گفتیم که این خطر و تهدید برای عربستان سعودی نیز می‌باشد. [آخر] این خود شما [عراقی‌ها] بودید که ما را با عربستان سعودی ارتباط دارید؛ و حتی ملک فهد از من دعوت کرد تا به عربستان سفر کنیم و رفتیم و با ایشان ملاقات کردم و دوستان شما جریان را می‌دانند. در این یک ماه که آمریکایی‌ها حرف ما را گوش می‌دادند، در مورد سازمان ما حالت ضدیت نداشتند ولی با من مخالف بودند و می‌پرسیدند که شما اوضاع را در منطقه چگونه می‌بینید و سر کلاف از کجا شروع می‌شود. ما می‌گوییم که مسائل از ایران است؛ آنها هم می‌گویند که این ایده جدید و حتی وسوسه‌انگیز است.

اگر شما ملاحظه داشتید، ما در هفته اخیر روی تأسیسات اتمی رژیم افشاگری کردیم. مخالفین ما می‌گویند که این برگه را عراق در قبال تأسیسات اتمی خودش رو کرده تا مسائل هسته‌ای خودش را با مسائل هسته‌ای رژیم [ایران] متوازن کند. شما بهتر می‌دانید که ما با شما اصلاً در این مورد صحبت و مشورت نکردیم. باز هم تمام خبرگزاری‌ها دیروز خبر اول‌شان همین بود؛ به نحوی که حیسی معاون رفسنجانی مجبور شد تکذیب کند. من در راه بودم و به ابوارکان [غالب] می‌گفتم گزارشی خواندم که برای اولین بار یک مقام بالای سرویس اطلاعاتی آمریکا سر این قضیه وارد بحث شد و چنین اظهار نظر کرد که امروز تهران از نظر هسته‌ای، عراق سال ۱۹۹۰ است و می‌گویند این برای ما خیلی مهم است. البته ما هیچ وقت با سرویس اطلاعاتی آمریکا رابطه نداشتیم و نمی‌خواهیم داشته باشیم.^۲ دلایل این بازی برای شما روشن است؛ چون سودی ندارد. این حرف را حتماً از وزارت

۱. پس... مأموریت خارجی اصلی مجاهدین خلق هم به نمایندگی از طرف عراق این بوده که دنیا را از صدام غافل کنند و خطر ایران را عمده قلمداد نمایند! موضوع، درستی یا نادرستی این خط (انحرافی) نیست؛ مهم این است که رجوی و فرقه‌اش قریب دو دهه است که دائماً در حال انجام مأموریت‌اند.

۲. رجوی در اینجا می‌خواهد جلو شبهه عراقی‌ها را بگیرد؛ هرچند قصد دارد بزرگ‌نمایی کند و نفوذ خود را در لابی‌های آمریکایی به رخ عراقی‌ها بکشد و حتی در جملات آتی خود می‌خواهد جا بیندازد که آمریکا گروه وی را به عنوان آلترناتیو پذیرفته‌اند. لیکن مراقب است که در اعتماد عراقی‌ها خدشه وارد نشود. متن‌های بعدی نشان می‌دهد که فلاکت رجوی بیش از آن است که بتواند به جایی جز عراق تکیه زند.

خارجہ آمریکا گرفته‌اند و با انحای مختلف به ما می‌رسانند که مخالفتی با روی کار آمدن ما در ایران ندارند؛ چون دیگر شوروی سابق در شمال ایران نیست و ما نخواهیم رفت که ایران را به شوروی تحویل دهیم. برخی از آنها به ما می‌گویند: عراقی‌ها باید خیلی شما را دوست داشته باشند. می‌پرسیم چرا؟ می‌گویند: به نظر می‌رسد که بهترین دیپلماسی این است که حرف‌هایی که می‌خواهد بزند و ما اعتمادی به آن نخواهیم داشت، شما بنشینید! یعنی اگر خود عراق می‌گفت رژیم خمینی این طوری است و خطر شماره یک و رژیم بنیادگراست، باور نمی‌کردیم.¹ برای آنها کاست نوارهای ویدیویی درباره زمانی که خمینی بر روی کار آمده بود، بردیم. اسیرانی که آمدند، دیدند و شنیدند. تمام هواداران و نیروهای مقیم آمریکا را به سمت کنگره و وزارت امور خارجه بسیج کردیم. مطبوعات و شخصیت‌های علمی دانشگاهی که نظرگاه استراتژیک‌شان روی تصمیم‌گیرندگان خیلی موثر است، شرکت داشتند؛ و این باعث شد تا آنها یک کمی واقع‌بین‌تر بشوند.

داخل پراتنز می‌خواهم بگویم که شوروی دیگر آن شوروی قبلی نیست. این مطلب که شوروی قبلی دیگر نیست و اینکه دیگر کسی فکر نخواهد کرد که ما ایران را تسلیم شوروی می‌کنیم، نکته‌ای بود که سه سال پیش آقای رئیس‌جمهور به من گفته بود ولی من اهمیت آن را الان می‌فهمم. آقای رئیس‌جمهور گفتند: «این مسئله برای شما و تعادل قوای جهانی خیلی موثر است.» به هر حال «مورفی» که او را می‌شناسید در جواب نماینده ما که گفت به عراق بیایید و با رهبری سازمان ملاقات کنید، گفت که «اگر خودتان فرودگاه می‌داشتید، می‌آمدم؛ یعنی بدانید که مشکل ما با عراق است نه با شما؛ و تازه اگر من بیایم، ممکن است به ضرر

¹ رجوی سعی دارد که حضور خودش در عراق را یک «امتیاز» برای عراقی‌ها قلمداد کند، منت بگذارد و این امتیاز را به قیمت بالا بفروشد. رجوی به قصد گرفتن امتیاز بیشتر مدعی می‌شود که سخنگوی غیرمستقیم و پوشش «آبرومند» عراق است؛ ولی برخوردهای بعدی مقامات اطلاعاتی امنیتی عراق نشان می‌دهد که وراى تعارفات و تعریف‌هایی که برای خوشامد رجوی بیان می‌کنند، برای او جایگاهی بیش از یک «عامل» یا «منبع» ندارد.

شما باشد.^۱

به عهدهٔ من است که ایده‌ها و اطلاعاتی را که شما دادید، به وزارت امور خارجه و کاخ سفید منتقل کنم.^۲ منظورم این است که ما با تمام قوا کار می‌کنیم تا نشان بدهیم که تهدید خمینیسم است! (و کسی که این تهدید را فراموش کند، خودش ضرر می‌بیند) و آنها را به توانایی خودمان برای سرنگونی رژیم قانع کنیم. ضدیت‌های سابق علیه ما از بین رفته است. گاهی می‌گویند که «عراق نخواهد گذاشت شما عملیاتی را انجام بدهید»؛ و گاه می‌گویند که «اگر می‌توانید سرنگون کنید چرا نمی‌کنید».^۳ از این مطالب می‌خواهم نتیجه بگیرم که علاوه بر اینکه کارهای سیاسی و دیپلماتیک ما به نفع هردومان هست، تا آنجایی که به رژیم خمینی باز می‌گردد، آمریکایی‌ها ما را به عنوان جایگزین و الترناتیو می‌دانند و چیز بدی نمی‌دانند؛ و این یک فرصت تاریخی برای ما و شما و چیزی است که می‌تواند مشکلات ما را حل کند.

صحبت‌هایم را با آن دو نظریه شروع کردم و گفتم که نظر من به کدام است؛ و این هم فضای بین‌المللی برای آن. فقط یک مسئله می‌ماند که ما از لحاظ نظامی آماده باشیم؛ که شاید شما با ما مخالف باشید ولی این مسئله‌ای بین ما نیست. باز هم خواهان آنیم که در این موقعیت اگر یک روز زودتر آماده باشیم بهتر است. خصوصیات ویژه‌ای که ما و شما در آن هستیم، به نظر من از این قرار است:

اولا - اوضاع نامعین و فاقد ثبات است. نه من و نه شما نمی‌دانیم شش ماه دیگر چه

می‌شود.

ثانیا - اوضاع متلاطم و متشنج است؛ به دلایلی که شما بهتر از من می‌دانید.

^۱ باز هم قصد دارد قیمت خود را بالا ببرد! نقل جمله «اگر فرودگاه داشتید...»، یعنی «اگر دولت بودیم»؛ بیان «به عهدهٔ من است...» نیز بدین معنی است که «فعالاً کانال منحصر به فرد برای ارتباط شما و آمریکا هستیم!» در چند سطر بعد صریحاً می‌گوید: «آمریکایی‌ها ما را چیز بدی نمی‌دانند!»
^۲ همان.

^۳ رجوی می‌خواهد این‌گونه القا کند که منع مجاهدین از عملیات علیه ایران، سم‌پاشی آمریکایی‌هاست؛ و بدین طریق طرف عراقی را در محذور قرار دهد تا در کنار مجموعه عملیاتی که به خواست آنها انجام می‌دهد، اجازه دهند که سازمان «برای دل خود» نیز کاری بکند!

ثالثاً - تحولات گسترده‌ای در راه است که لاجرم به این منطقه نیز خواهد آمد؛ زمان هم زمان محدودی است. شما بهتر از من می‌دانید که بعد از جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ [اعراب و اسرائیل] چه تغییرات گسترده‌ای در منطقه روی داد. در حالی که در این جنگ شما، تغییرات بسیار بسیار بزرگ‌تر از آن است. چیزی که من روی آن مصرم، این است که ما و شما باید دست به دست هم بدهیم و خودمان را تثبیت کنیم. «بوش» باید بتواند تا آخر سال ۱۹۹۱ راجع به جنگ خلیج بیلان بدهد؛ از طرف دیگر خودش تا آخر سال ۱۹۹۲ بیشتر فرصت ندارد. این شرایطی که مرا بر می‌انگیزد تا به برادر و متحد استراتژیکی که سرنوشت واحدی داریم؛ بگویم که آمادگی ما به سود هردو ماست. من نمی‌دانم آیا شما باور می‌کنید که ما می‌توانیم این رژیم را سرنگون کنیم یا خیر؛ بلی [می‌توانیم]؛ به شرط آنکه تمام عبار کمک‌مان کنید.

نکته آخر من در این مقوله این است: تا آنجایی که به رژیم خمینی مربوط است، برای موجودیت خودشان هم که شده است، ولایت فقیه باید شما را سرنگون کند. این نیاز حیاتی آنها از قبل بوده و هست.^۱ از بدو حکومت خمینی من می‌خواهم که ما و شما فرصت را از دست ندهیم؛ همین و بس. اینها حرف‌های اصلی و تحلیل‌های سیاسی من بود که تمام شد. آن چیزی که باقی مانده یک نکته است. یک مقدار مسائل و خواست‌هاست؛ مسائلی که بین ما و شما در جریان است. منظورم این نیست که جواب مثبت هم بگیرم؛ فقط مشکلات‌مان را می‌گوییم. صحبت‌هایم تمام شد.

صابر: یک سری سؤال دارم که اگر برادر مسعود اجازه بدهد می‌خواهم بدانم جوابی دارد یا خیر. آیا روابط شما با عربستان سعودی هنوز برقرار است؟

رجوی: هست؛ منتها از دوم اوت به بعد. الآن که می‌دانید ولایتی آنجاست. می‌خواهم

^۱ ایران، بعد از جنگ، نه چنین داعیه‌ای داشت و نه مشکلات و مسائل دست‌وپاگیر گوناگون فرصت این‌گونه زیاده‌خواهی‌ها را به آخوندها می‌داد. رجوی پیوسته سعی دارد خطر ایران را برای عراق عمده کند؛ که معمولاً موفق هم نمی‌شود.

مراسم حج تمام شود و اشتغال ذهنی‌شان برود کنار؛ مسائل حج و حجاج ایرانی در آنجا تمام شود تا دوباره شروع کنیم.

صابر: من تحلیل برادر مسعود را شنیدم...

رجوی: ببخشید؛ روابط ما با اردن برقرار است و خیلی خوب است با ولی عهد و ملک حسین؛ ولی سایر اعراب ما را بایکوت کرده‌اند و ما می‌گوییم که اگر همین عراق را داشته باشیم، برای ما بس است (خنده رجوی)؛ مجید (که کنار رجوی نشسته است) هم نظرش همین است (خنده رجوی).

صابر: آیا برادر مسعود فکر نمی‌کند که یک گشایشی در روابط فی‌مابین رژیم

خمینی و آمریکا به‌وجود آمده است؟

رجوی: فعلا رابطه دارند. می‌دانید که «بوش» با یک کارت بازی نمی‌کند. تا وقتی که دشمن اصلی آنها شما بود، با رفسنجانی بازی می‌کند؛ و رفسنجانی هم این را خوب فهمیده است. به همین دلیل، این دو تا نمی‌توانند از نظر استراتژیک با هم کنار بیایند؛ مخصوصا درباره رفسنجانی می‌گویند که یک مدلاسیون اعتدالی در کار نیست. اهداف اول من این است که نگذاریم آمریکا و رژیم خمینی علیه ما و شما جوش بخورند.

صابر: می‌خواستم بگویم که یک‌سری فاکتورها هست که نشان می‌دهد رفسنجانی

با آمریکایی‌ها بر سر یک هدف که آن سرنگونی ماست به‌هم رسیده و توافق کرده‌اند. برای اینکه انصاف داشته باشیم، می‌گویم که اگر این توافق قبل از جریانات ماه مارس و وضعیت کنونی ما مانند وضعیت گذشته بود، بر این اساس، با تحلیل برادر مسعود موافق بودم که به آمریکایی‌ها تضمین بدهد یا اعتماد آمریکا را به‌دست آورد تا هدف مورد نظر خودمان تحقق یابد. با این همه، به نظر من، اگر هدف آمریکا عملا سرنگونی ما

باشد قطعاً جانب رژیم ایران را خواهند گرفت تا سازمان را^۱ تمام فاکتورها نشان می‌دهد که یک توافق آمریکایی عربستانی ایرانی و ترکی و سوری (و قطعاً انگلیسی) جهت سرنگونی دولت عراق صورت گرفته است. بنابراین تا آنجایی که من فکر می‌کنم، چیزی که به ما کمک می‌کند بر اساس این اصل که چنانچه رژیم عراق سرنگون شود کار سازمان هم تمام است^۲ امری است که بر سر آن با هم اختلافی نداریم. پایان سازمان این نیست که عراق را ترک کند و به ترکیه یا اروپا برود. چیزی که آنها می‌خواهند، این است که سازمان را از عراق خارج کنند تا دیگر چیزی برایش باقی نماند. برای اینکه مستقیماً به سراغ منظور و هدفم بروم با در نظر گرفتن گفته‌ی برادر مسعود که باید کاملاً آماده و قوی باشیم می‌گویم که بایستی تلاش کنیم این طرح با شکست روبه‌رو شود. برای این کار باید پل‌ها را برقرار کنیم و شرایط را به نحوی ترتیب دهیم که روابط خود را با رژیم ایران و کشورهایایی که برادر مسعود بدان اشاره کرد و در رأس آنها آمریکا است، آرام کنیم و این روابط برقرار باشد.^۱

صابر: عربستان به این مسئله فکر نمی‌کند. هم آمریکا و هم عربستان می‌گویند که نباید یک دولت اسلامی در عراق نباشد و نمی‌خواهند رژیمی روی کار آید که وابسته به رژیم خمینی باشد. می‌خواهم بگویم که آمریکا و عربستان نمی‌خواهند دولت اسلامی

^۱. مقام عراقی با این جمله همه رسته‌های به زحمت بافته شده رجوی را پنبه کرد! حرف این است که شما از یک طرف می‌گویید آمریکا سازمان مجاهدین را چیز بدی نمی‌داند و به این ال‌ترناتیو گردن می‌نهد و از طرف دیگر، از توطئه‌های مشترک آمریکا و ایران علیه رژیم عراق و اینکه رژیم ولایت فقیه دست بالا زده تا صدام را ساقط کند حرف می‌زنید. اگر مبنای آمریکا ساقط کردن عراق باشد، طبعاً نمی‌تواند سازمان را که عامل صدام و مجری خواست‌های اوست و ضمناً (چنانکه در سطور آینده می‌آید) حیات آن به حیات رژیم عراق وابسته است، تأیید کند!

^۲. حقیقت همین است؛ رژیم عراق که ساقط شد، کار سازمان نیز تمام شد. این پیش‌بینی عیناً به حقیقت پیوست.

وابسته به رژیم ایران در عراق تشکیل شود. این مسئله‌ای است که کاملاً روی آن توافق کرده‌اند و تمام شده است. بنابراین چه چیزی باعث شده تا آمریکایی‌ها و سعودی‌ها با ایران به توافق برسند و سعودی‌ها مخالف ادامه حضور نظام صدام در عراق باشند؟ ان‌شاءالله این زمان و این بحران به‌خیر تمام شود و رژیم در عراق تقویت شود؛ آن وقت فراموش نخواهد کرد که موضع عربستان چه بوده است...

رجوی: این همان نکته‌ای است که من با شما اشتراک دارم و معتقدم که باید محاصره خودمان را بشکنیم.

صابر: من می‌خواستم به این نتیجه برسم که ما باید اول خودمان را تثبیت بکنیم و این حلقه محاصره را بشکنیم؛ هم‌زمان با آن نیروی نظامی خود را آماده کنیم تا بتوانیم در مقابل رژیم خمینی بایستیم و کاملاً به این معنی برای هر عملیات نظامی آمادگی داشته باشیم.

رجوی: می‌توانم از شما یک سؤال داشته باشم؟

صابر: بفرمایید.

رجوی: شما یقین داشته باشید که ما می‌توانیم نظام [ایران] را ساقط کنیم و تمام مشکلات حل خواهد بود. آیین را می‌توانیم تا آخر انجام دهیم و مشکلی برای ما و شما پیش نخواهد آمد.

صابر: مشکلی که هست، مربوط به ما و شماست و این الزام کار است. مسئله اتحاد سه کشور است که راه را برای ما مشخص کرده‌اند، شیوه کار خود را مشخص کرده‌اند.

¹ طرف عراقی، با زیرکی و حيله‌گری فوق‌العاده‌ای، رجوی را به این سمت از بحث (یعنی محذوره‌های رژیم عراق و بده‌بستان‌های سیاسی و اقتصادی) می‌کشاند و عملاً او را خلع سلاح می‌کند.

² به نظر می‌رسد تصور رجوی درباره مخاطب‌اش نوعی بازتولید نگاهی است که به اعضا و هواداران «ضم‌ژ بک‌ام» خودش دارد. ادای عبارات و جملاتی از این دست که «یقین داشته باشید که ما می‌توانیم نظام را ساقط کنیم و تمام مشکلات حل خواهد شد»، صرفاً در نشست‌های مالی‌خولیایی سازمان ممکن است!

این تحلیل من است. اختلاف نظر ما و شما در این است که ممکن است روزها و زمانی بیشتر با نظام خمینی زندگی کنیم.

رجوی: آیا شما اعتقاد و باور دارید که ما بتوانیم رژیم ایران را سرنگون کنیم؟ من فکر کنم که شما در این خصوص شک دارید. اگر این شک نبود، خیلی سریع پیشروی می‌کردیم و به نتیجه می‌رسیدیم. من تصادفی جلوی شما نشسته‌ام. رسیدن مجاهدین به عراق تصادفی نبوده است؛ بلکه فلشی است که آینده را نشان می‌دهد؛ تاریخ و مشیت است؛ والا ما از بین رفته بودیم. من فکر می‌کنم که ارتش شما به این [که ما پیروز نمی‌شویم] اعتقاد دارد؛ سیاسی‌های شما نیز به این اعتقاد دارند؛ چون با ما تماس ندارند و ما فقط با مخابرات ارتباط و تماس داریم. اگر آنها یقین داشته باشند که راه نجات در تهران و کلید آن در تهران است و ما می‌توانیم این کار را انجام دهیم...

صابر: من مخالف نظر شما هستم، برادر مسعود. همه نظامیان و سیاسیون و مردم عراق این نظریه را قبول ندارند. اعتقاد کامل دارم که اگر شرایط فراهم شود، بجز مجاهدین کسی نمی‌تواند حکومت ایران را تغییر دهد و نظام را در دست بگیرد. جواب شما را به صورت مختصر می‌دهم و آن این است که ما در خصوص راه و روش کار اختلاف نظر داریم. ما معتقدیم که فقط حرکت نظامی از عراق به سمت ایران درست نیست؛ یعنی بدون فرصتی که در گذشته به دست آمد و مجاهدین هم به آن اعتقاد داشتند در زمان جنگ ۸ ساله و با شناسایی‌هایی که انجام شده بود، اقدامات دیگر [در آن زمان] درست نبود و خیلی خوب بود. بیانات سید رئیس به برادر مسعود را درباره ۸ سال جنگ و مجاهدین به یاد داریم. این مسائل مربوط به گذشته است و برادر مسعود نباید آن را به صورت کلی تفسیر کند. اگر کندی از جانب ماست و در خصوص تجهیزات مشکل داریم، به این معنا نیست که اعتقادی به کار شما که بتوانید نظام [ایران] را

سرنگون کنید، نداریم. ما به عنوان دولت و کشور اعتقاداتی داریم و مقصر نیستیم. با توجه به شرایط ایران، اگر مجاهدین نباشند و این قابلیت در آنها نباشد، پس چه کسی مناسب است...

رجوی: شما دیگر سوآلی ندارید؟

صابر: خیر؛ دیگر سوآلی ندارم و برای شنیدن حرف‌های شما حاضر هستم.

رجوی: ببینید کدام یک از نکاتی را که می‌گوییم، می‌توانید انجام دهید.

صابر: آیا منظورتان درخواست‌های نظامی است که قبلاً برای ما ارسال کرده‌اید؟

رجوی: نظر شما به قطعات درخواستی است؟

صابر: لیست‌های درخواستی شما به دست من رسید.

رجوی: آن لیست به درخواست‌ها و کمبودهای ما و لوازم آموزشی مربوط است؛ منظور

وسایلی نبوده که در عملیات آتی به آن احتیاج داریم.

صابر: من درخواست‌های شما را برای وزارت دفاع ارسال می‌کنم و با آنها مشترکاً

روی آن کار می‌کنیم و نیاز شما را تأمین می‌کنیم.

رجوی: آیا امکان دارد که باقی مهماتی را که تصویب کردید، به ما بدهید؟ از زمان مرگ

خمینی به بعد مقدار مهماتی را که یک کمیسیون تصویب کرد، هنوز به ما ندادند؛ کما اینکه

لیستی که خود شما در دسامبر گذشته [۱۹۹۰] تصویب کردید، به ما داده نشده است.

متقاضی هستیم که این مقدار که تصویب شده و مقدار زیادی از آن را داده‌اند، مابقی آن را نیز

به ما بدهند.

صابر: من نمی‌دانم کدام مورد مهمات مورد بحث است؛ ولی به عنوان یک اصل باید

بگویم که هرچه نزد ماست، مال شماست. برادر مسعود بدانند که در این شرایط وضعیت

ما غیرعادی است و کارخانه‌ای برای ساخت مهمات و تجهیزات نظامی نداریم.

رجوی: این را هم می‌دانم که کسی به شما نمی‌فروشد و می‌دانم که اگر بخواهید بخرید پول ندارید؛ چون فروش نفت قطع شده است. من این را می‌گویم و تصمیم دیگر با خود شماست.

صابر: من به برادر مسعود می‌گویم که متأسفم. ما درخصوص تأمین درخواست‌های شما کوتاهی نمی‌کنیم؛ و این دستور سید الرئیس است نه حرف من! این مسئله برای ما که نظامی هستیم و بیدار و شاهد هستیم روشن است که وقتی مجاهدین بیدار هستند، رفسنجانی و بقیه درایران می‌لرزند.

رجوی: متشکرم. پس من می‌خوانم و شما بنویسید و هر کدام امکان داشت تهیه شود...
صابر: من حاضرم؛ بفرمایید. ما یکی هستیم!

رجوی: مهمات باقی مانده که قبلاً گفتیم؛ دوم آموزش‌هایی برای قطعات تانک و آموزش خلبانی ارتش که یک ضرورت است از شما درخواست کردیم؛ لیست آن را به شما تقدیم کرده‌ایم و موافقت آن هم رسید. این درخواست‌ها را به آقای علی دادیم. خصوصاً روی آموزش خلبانی تأکید می‌کنم.

صابر: منظور شما خلبانان گذشته است؟

رجوی: بله؛ همان خلبانان آموزش ببینند تا تمرین و آموزش آنها یادشان نرود؛ این چیز جدیدی نیست. نکته بعدی...

صابر: منظور شما چیست؟ آموزش و استمرار تمرین آنها؟

رجوی: بله؛ تأکید روی آن تمرین و آموزش خلبانی‌ای است که قبلاً داده‌ایم؛ فقط یادآوری کردم که در جریان باشی.

صابر: مشکلی نیست؛ انجام می‌شود.

رجوی: نکته بعدی، برج‌های دیده‌بانی است که شما دستور آن را داده بودید.

صابر: بله؛ چیزی برای من فرستادید ولی من سؤال کردم که این برج‌ها کجاست و

چگونه است؟ در جبههٔ میانی است یا در تمام جبهه‌ها؟

رجوی: فقط در محدودهٔ سپاه دوم است.

صابر: مشکلی نیست.

رجوی: من از شما خواهش می‌کنم که سپاه دوم را از طریق سلسله مراتب توجیه کنید تا در هنگام مراجعت ما همکاری نمایند. شاید فقط تلفن شما را بخواهند که تماس بگیرند تا با ما رابطهٔ فعال نظامی و آموزشی داشته باشند. در مورد مسائل استخباراتی تا حدی باشد که با مجید در آنجا توافق نمایند و با حضور افسر مخابرات، که در آنجا هست، انجام گیرد. در حال حاضر روابط ما فعال نیست؛ خودمان نیز به سراغ آنها نرفته‌ایم تا از طریق شما به آنها معرفی شویم.

صابر: از سپاه دوم چه می‌خواهید؟ برای من مشخص نیست.

رجوی: اگر شما فقط تلفن بزنید و بگویید موافق هستیم که ارتباط نظامی و اطلاعاتی و آموزشی فعال داشته باشید، ما چیزی از آنها نمی‌خواهیم. مثلاً ما اطلاعات نظامی منطقه را داریم؛ که به آنها می‌دهیم و هرچه از مرزهای مقابل آنها و از داخل ایران یا از شنود به دست بیاوریم، به آنها می‌دهیم؛ آنها نیز اطلاعات خود را در اختیار ما قرار دهند؛ چون ما می‌خواهیم در این منطقه بینا باشیم.

صابر: خیلی خوب؛ من به افسر استخبارات دستور می‌دهم که با برادر مجید تماس و ارتباط داشته باشد و با یکدیگر همکاری کنند.

رجوی: من فکر می‌کنم همان حرف قبلی را تکمیل و تلفیق کنم؛ هر وقتی که من خواستم بروم آنجا چنان که شما گفتید قبل از آن به شما اطلاع می‌دهم تا با آنها تماس بگیرید و به فرماندهٔ لشکر بگویید. اگر فرصت بشود که خود شما نیز بیایید، خیلی عالی است.

صابر: یعنی من در سپاه حاضر شوم؟ مشکلی ندارم و می‌آیم.

رجوی: خیلی خوب است؛ چون من فرماندهٔ سپاه را نمی‌شناسم اما قبلاً سپهبد

برای قضاوت تاریخ

محمد را می‌شناختم؛ او معاون خود را به ما معرفی کرد ولی عوض شد. بنابراین من یک نشست با آنها می‌خواهم تا ما را معرفی کنید و یک‌سری از مسائل روزانه را که مصالح نظامی طرفین است، با هم هماهنگ کنیم. شما هر کسی را خواستید معرفی کنید تا بیاییم زبان همدیگر را بفهمیم؛ [چون] سازمان دهی عوض می‌شود!

صابر: اگر وقت اجازه بدهد من حاضر م و اگر برادر مسعود جلسه‌ای را بعد از این جلسه قرار ندهد و نزدیک نباشد، بهتر است تا یک‌سری از امور را آماده کنم.

رجوی: من می‌خواهم سپاه دوم را بینم تا سیستم‌ها را مستقر کنیم. اصلاً زمان رفتن را هر وقتی که برای شما مناسب باشد می‌گذاریم. شما بگویید.
صابر: ان‌شاءالله برادران یادآوری کنند؛ انجام می‌شود.

رجوی: اگر من خواستم بروم، سراغ فرمانده سپاه دوم نمی‌روم تا شما هم باشید؛ و اگر به‌طور تصادفی همدیگر را دیدیم، وارد بحث نمی‌شویم تا شما حاضر شوید. می‌دانید که سپاه دوم جواب هایش را حفظ کرده است؛ می‌گویند نامه یا دستور از سپهد صابر بیاورید! شما مطمئن باشید که هیچ چیزی به ما نمی‌دهند.

صابر: من مایل هستم که همه چیز به شما بدهند لیکن من دیگر از گروه ارتش نیستم.

رجوی: من مطمئن هستم که شما از استخبارات جدایی‌ناپذیر هستید و خاطر جمع است...

صابر: آیا غذا حاضر است؟

یکی از افسران مخابرات: بله قربان! آماده است؛ گفتیم برای بعد باشد.

رجوی: نکته بعدی مربوط به زمین ماتور است.

صابر: زمین یا زمین کشاورزی؟

رجوی: نه؛ دیگر بس است! چون نمی‌توانیم محصول را درو کنیم، با هر کسی هر

پیمانکاری قرارداد بستیم که بیاید محصول را درو کند، به نظر می‌رسید که تهدیدش کرده‌اند؛ یک روز کار می‌کند و می‌رود. ۱۵۰ تن بذر کاشتیم و الآن از دولت می‌خواهیم که برود محصول برداشت کند؛ چون خودمان نمی‌توانیم. برای اینکه محصول از بین نرود، این کار را به سرویس اطلاعات سپردیم...

یکی از افسران مخابرات:

قربان! با وزارت کشاورزی توافق کردیم که برداشت کند؛ فقط نتوانستند انجام دهند. صابر: تعدادی از نیروهای خرابکار و حرکت اسلامی، بیشتر به این امید بسته‌اند که کشاورزان فرار کنند یا اینکه بیایند و محصول را به آمریکایی‌ها بفروشند؛ چون آمریکایی‌ها محصول را چهار برابر می‌خرند.

رجوی: در هر حال این محصولات ماست و حکومت بیاید برداشت کند.

صابر: این مورد را با وزارت کشاورزی رفیق غالب پی‌گیری می‌کند و... افسر

مخابرات:

قربان! ما قبلاً با مجاهدین توافق کردیم که خودشان کشت و برداشت محصول بکنند و حفاظت محصولات به عهده خودشان است.

رجوی: ما دیگر حفاظتی نداریم.

افسر مخابرات: قربان! برداشت محصول انجام می‌شود ولی تأمین نیست.

صابر: با سپاه دوم و اسناداری هماهنگ کنید که تأمین برقرار شود.

رجوی: اگر ما بخواهیم دنبال برداشت محصول برویم و تأمین منطقه برداشت محصول را هم به عهده بگیریم، به نظر می‌رسد که رفسنجانی با آمریکایی‌ها توافق‌های خود را انجام دهند! برای حراست از آنجا باید سه یکان زرهی ببریم؛ شاید مجاهدین را به اسارت درآورند و این بهترین چیزی است که رژیم می‌خواهد.

صابر: وضعیتی که در منطقه شمال [عراق] وجود دارد، نگران‌کننده است. دولت

صبر پیشه کرده است؛ چون که راه را بر مردم می‌بندند و افراد اعزامی از خارج برای برهم زدن اوضاع و تخریب توافق‌نامه [یا قرارداد] موجود فعال هستند. ما تمام تلاش‌های خود را انجام می‌دهیم؛ زیرا مسئول استقرار امنیت در منطقه دولت بوده و آن را با قدرت انجام داده است. راه استقرار امنیت استفاده از قدرت نظامی است؛ ولی استفاده از این امکان، مشکلات دیگری را پیش خواهد آورد. ان‌شاءالله در چند روز آینده، وقتی که توافق‌نامه اعلام شود، کاری انجام خواهیم داد.

رجوی: من می‌خواستم جایی برای تمرین در منطقه «منصوریه» و «جلولا» در اختیار ما قرار گیرد؛ آیا امکان دارد؟

صابر: برای تمرین و مانور شما؟

رجوی: برای کارهای شلیک تانک و کاتیوشا؛ چون نیروهای خود را به «جلولا» منتقل کرده‌ایم.

صابر: من آماده هستم و با سپاه هماهنگی خواهم کرد. نزدیک «منصوریه» میدان تیراندازی تانک وجود دارد که میدان تیر خیلی خوب و مجهزی است. من خودم افسر تانک هستم و از زمان ستوانی در این میدان کار کرده و شلیک کرده‌ام.

رجوی: من دنبال افسر زرهی می‌گشتم...

صابر: میدان نظامی است و باید با سپاه دوم هماهنگ شود تا از آن استفاده کنید؛ خیلی خوب است.

رجوی: اگر گفتند که دستور از سید فریق [= آقای سپهبد مسئول مخابرات] بیاورید...

صابر: من هماهنگی را مستقیم با خود برادران خواهم کرد و پی‌گیری بین خود برادران باشد.

رجوی: شما می‌دانید که ارتش با ما نمی‌نشیند تا دستور شما سید رفیق [تیمسار سپهبد] صابر نباشد.

صابر: در حال حاضر سید فریق [تیمسار سپهبد] خارج از ارتش است و کسی به حرف او گوش نمی‌دهد!

رجوی: ببینید اگر در داخل ارتش بودید، چه می‌شد. چون شما افسر زرهی هستید، بهتر می‌دانید که خرابی‌های زیادی در ادوات زرهی ما [پیش می‌آید]. از ابتدای زمستان سال ۱۹۹۰ رئیس‌جمهور برای ما تصویب کردند که کارگاه متوسطی برای تعمیر تانک داشته باشیم. این برادران شما شاهد من هستند.

صابر: مگر در «بعقوبه» این کارگاه تحویل نشد؟

یکی از افسران مخابرات: قربان! کارگاه تعمیراتی در «منصوریه» را می‌خواهند.

صابر: مگر در حال حاضر مشکلی برای تعمیر دارید؟

رجوی: بله؛ مشکل داریم و در درخواست‌ها نیز برای شما ذکر شده است.

صابر: آیا کارگاه مشخص و مجزایی برای خودتان می‌خواهید؟

رجوی: نه. ببینید؛ یک مثال بزنم: مسئولین مربوطه گفتند که ۲۵ موتور تانک باید عوض شود؛ اما مدت‌هاست که این مسئله مانده است و ما نیازمند به کارگاه دیگری هستیم. کارگاه سپاه دوم متوسط است؛ در کنار آنها ما کشور جهان سوم هستیم؛ چون آنها جهان اول و ما جهان سوم هستیم!

صابر: نه؛ خود سپاه دوم هم جهان سوم است!

رجوی: ما می‌خواهیم به آنها بگویید که در حد کارگاه متوسط خودشان به زرهی ما برسند.

صابر: ان‌شاءالله این را من طی نامه و تلفنی به آنها اعلام خواهم کرد.

رجوی: فکر می‌کنم اگر من و شما برویم و سپاه دوم را ببینیم و فرمانده آن را ملاقات

کنیم، مسائل حل می‌شود.

صابر: اگر برادر مسعود می‌خواهد که به قصر شیرین هم برویم، مشکلی نیست و

به قصر شیرین هم می‌رویم!

رجوی: من پای خود را به شوق «دیاله» نمی‌گذارم؛ چون سرتیپ سریع به غرب «دیاله» خواهد آمد. فقط شما بایستی بیایید تا آنها ما را به رسمیت بشناسند. می‌دانید که جهان اولی جهان سومی را به رسمیت نمی‌شناسند؛ مگر مدیر مخابرات و مدیر استخبارات بیاید! شاید با حضور شما راه ما باز شود. حالا که می‌بینیم شما طرف ما ضعفا را می‌گیرید، امیدوار می‌شویم که آنها از این پس با ما مهربان شوند؛ این خودش خیلی از مشکلاتی را که به شما عرض کرده‌ایم، حل خواهد کرد. ما بدون حضور افسر مخابرات هیچ قدمی بر نمی‌داریم.

صابر: من به سید رئیس پیشنهاد می‌کنم که از فرماندهی کل برای ما نماینده‌ای

بگذارد.

رجوی: خود شما نماینده باشید. اگر از من سؤال کنند، می‌گویم خود شما. می‌دانید چه کار می‌خواهم بکنم؟! از شما یک نامه رسمی سفید امضا خواهم گرفت و هر وقت خواستیم، موضوع را در آن می‌نویسم و به فرمانده سپاه دوم می‌دهم!

صابر: من هم موافق نامه سفید امضا هستم؛ آن را امضا می‌کنم و در اختیارتان

می‌گذارم!

رجوی: اگر سؤالی دارید، بفرمایید.

صابر: من فقط یک سؤال دارم. آیا اطلاعات جدیدی از تحرکات نیروهای خمینی به

سمت ما دارید؟ آیا چیزی به دست شما رسیده است؟

رجوی: آخرین اطلاعاتی که به دست ما رسیده، مربوط به قرارگاه رمضان است. چهار روز قبل دستورالعملی صادر شده که از طریق قرارگاه لشکری رعد به دست ما رسیده است. می‌گویند: «کلیه اخبار را با دقت هرچه بیشتر راجع به منافقین جمع‌آوری و به مرکز انتقال بدهید.» این قرارگاه اقدام به انتقال بعضی از افراد به منطقه شمالی [عراق] و شروع به تسلیح

آنها کرده است. گفته‌اند که عشایر مختلف را برای کارهای بعدی استخدام کنید؛ ولی صحبتی از کارهای بعدی نشده است.

مورد جدید دیگر، مربوط به رفسنجان است که گفته است: «صدام منتظر است که وضعیت به آرامش برسد ولی ما تمام خط مشی‌مان این است که صدام نباشد؛ تا او هست، برای ما و منطقه امنیتی وجود ندارد. اگر زمینه‌های فراهم شود که یک ضربه کاری بزنیم به شرطی که این ضربه به قیمت اضمحلال صدام انجام شود نباید مضایقه کرد.» این را از طریق وزارت دفاع رژیم درآوردیم.

خبر دیگری هم داریم که به منبع دیگری در وزارت دفاع ایران مربوط است؛ می‌گوید: رفتن رفسنجان به فرانسه و آلمان برای سرنگونی صدام است. البته نمی‌دانیم چه قدر می‌توان روی آن حساب کرد. این اخباری بود که داشتیم. می‌دانیم مشکلاتی که اینها با آمریکا دارند، روی سر شما خراب می‌کنند. منظورم این است که دو جناح بر سر ایجاد رابطه با آمریکا با یکدیگر دعوا دارند؛ بنابراین با تشدید تضاد با عراق، روی آن سرپوش می‌گذارند. آیا اگر رژیم [ایران] هواپیماها را بلند کند، شما جواب می‌دهید؟

صابر: یعنی حمله به وسیله هواپیما؟

رجوی: بله...

صابر: این عمل به معنای جنگ است!...

رجوی: نه؛ منظور من این است که در چنین صورتی آیا دفاع ضدهوایی فعال خواهد شد؟

فرض کنید اگر به پادگان ما حمله کند، آیا دفاع ضدهوایی آماده دفاع هست؟

صابر: من تصویر واضح و روشنی از وضعیت نیروهای ارتش ندارم؛ فقط این را

می‌دانم که عملیات هوایی یا زمینی یعنی اعلام جنگ؛ که ما نیز جواب خواهیم داد. آیا

برادر مسعود فکر می‌کند که [ایران] می‌خواهد با هواپیما به پادگان‌ها حمله کند؟

رجوی: تا جایی که ما اطلاع داریم، طرحی را برای خامنه‌ای فرستاده‌اند.

صابر: من مطلع شدم. از نامه‌ای که برای ما فرستادی آگاه شدم؛ ولی این نقشه نمی‌گوید «حمله هوایی» بلکه از تحرکاتی مانند عملیات علیه شما می‌گوید که شروع کنند و ادامه دهند: از قبل هم قوی‌تر باشد.

رجوی: نه؛ چیزی که می‌خواهم بگویم، طرحی است که از یک منبع در داخل ارتش شنیدیم؛ مبنی بر اینکه مدیریت عملیات ارتش روی برنامه بمباران بخصوص روی قرارگاه‌های مجاهدین [تأکید دارد]...

صابر: یعنی فقط حمله‌هایی است یا کمک به عملیات زمینی است؟

رجوی: حمله هوایی؛ چون سه سال پیش حمله هوایی به پادگان «خالص» انجام دادند.

صابر: در آن زمان دو کشور در حال جنگ بودند و وضعیت فرق می‌کرد.

رجوی: چون این پادگان قبلاً نیروهای دفاع ضد هوایی داشت که در حال حاضر ندارد؛ و

این را رژیم خمینی می‌دانند.

صابر: رژیم خمینی نمی‌داند؛ هیچ چیز را نمی‌داند. این نتیجه تجربیات من در زمان

جنگ است که اطلاعات آنها خیلی ضعیف است؛ حتی از خط مقدم و اول خودشان هم

اطلاع نداشتند. من در زمان جنگ پنج سال مسئول استخبارات بودم.

رجوی: صلیب سرخ آمد و اسیرهای ایرانی را که از شما گرفته بودیم، همه را سریعاً از ما

گرفتند و به رژیم خمینی تحویل دادند. ۸۵۰ نفر بودند که همه چیز را می‌دانستند.

صابر: این اسرا در «خالص» بودند؟

رجوی: آنها همه چیز پادگان «خالص» را می‌دانند.

صابر: آنها در «خالص» بودند؛ شما که در حال حاضر در آنجا نیستید.

رجوی: هنوز خالی نکرده‌ایم. جاهایی که خواستیم به ما ندادید؛ با ۴۹ درصد خواسته‌ها

موافقت شد.

صابر: یعنی شامل پادگان «خالص» و پادگانی هم که پشت آن هستید می‌شود؟
رجوی: در حال حاضر ۵۱ درصد از نیروهای ما آنجا هستند؛ بنابراین هنوز نقش اصلی و اساسی را برای ما بازی می‌کند. دو اسیری که داشتیم و «یکتی» [گروه طالبانی] آنها تحویل رژیم داد، «جلولا» را می‌شناسند.

صابر: آیا اطلاع موثق دارید که این دو نفر تحویل ایران شده است؟
رجوی: اطلاعیه را خودشان [گروه طالبانی] داده‌اند؛ خبرگزاری فرانسه هم خبر را اعلام کرده است.

صابر: من شخصا از جلال سؤال خواهم کرد و پی‌گیری می‌کنم.
رجوی: خیلی ممنون. به صلیب سرخ هم اطلاع داده‌ایم و عکس‌های این دو نفر را به آنها دادیم تا از رژیم [ایران] سؤال کنند. رژیم [ایران] هنوز جوابی نداده است. ما به صلیب سرخ و مرکز حقوق بشر اطلاع دادیم و اعتراض کردیم که چرا اکراد حقوق بشر دارند ولی ما نداریم و چرا برای ما و مردم عراق حقوق بشر قایل نیستند. البته آنها به ما نمی‌گویند که از تیمسار مسئول مخابرات نامه بیاورید!

صابر: می‌دانید که مسئول قرارگاه رمضان دو هفته پیش با جلال ملاقات کرده است؟

رجوی: [به جلال] گفته است که کار روی مجاهدین چه قدر ارزشمند است؛ و گفته است که هر سری بیاورید، چه قدر قیمت دارد. ان‌شاءالله شما هم از جلال بپرسید.
صابر: در اولین ملاقات با جلال، از او سؤال خواهم کرد.

رجوی: ما حتی روی بی‌سیم‌های آنها پیام دادیم که دوتا اسیر ما را بدهید تا اسیران شما را بدهیم.

صابر: اسیران اتحادیه چند نفرند؟ ۲۰ نفر می‌شوند؟
رجوی: از ۲۰۰ نفر بیشتر بودند که ۲۰ نفر از آنها باقی مانده‌اند. پرونده آنها همه موجود

برای قضاوت تاریخ

است. مابقی را آزاد کردیم. خیلی از آنها را مخابرات به ما گفت که آزاد کنید؛ و ما هم آنها را در «جلولا» آزاد کردیم؛ حزب بعث دستور داده بود. فعلاً فقط ۲۰ نفر مانده‌اند. نیروهای طالبانی یا آن دو نفر اسیر مجاهد را به ما می‌دهند و یا ما این ۲۰ نفر اسیر «یکتی» را می‌کشیم و می‌گوییم که این معامله ما است.

صابر: بله؛ واقعا با اکراد باید این‌گونه برخورد شود؛ ولی اسرا را بفرستید تا برای شما محصول برداشت کنند.

رجوی: من می‌ترسم که سر ما را درو کنند.

صابر: نه؛ سر شما درو نمی‌شود؛ شما باید سر نیروهای خمینی را درو بکنید ان‌شاءالله.

رجوی: ان‌شاءالله بعد از اینکه سپهبد صابر دستور تحویل درخواست‌های ما را بدهند. یک نکته جالب به شما بگویم که این رزمندگان حساس بودند نمی‌دانم چرا و فقط روانشناسی آنها را می‌خواهم بگویم که آیا بالاخره شما یک تانک به ما می‌دهید یا نه؛ فقط یک تانک. یک مرتبه می‌خواستند ببینند و به شما بگویند که ۳۰۰ تانک درخواستی را نمی‌خواهیم، اتفاقاً به وزیر دفاع سپهبد سعدی گفتم که به جای تانک‌هایی که در عملیات از دست رفت، چندتا تانک به ما بدهید تا این رزمندگان به چشم خود ببینند. تنها عشق این مجاهدین در عراق تانک است؛ باور کنید! می‌دانید بعد از مرگ خمینی اغلب افراد خانه نمی‌روند و در شرایط عراق خانواده وجود ندارد؛ تنها چیزی که معنی دارد و از من می‌پرسند، دو چیز است که من از آن فرار می‌کنم؛ می‌گویند: «ببین؛ ما بمباران را تحمل کردیم، "یکتی" را تحمل کردیم، آتش بس را تحمل کردیم؛ و پنج سال است که در بیابان هستیم؛ قبلاً هم که ماهی یک بار یا سالی یک بار کربلا می‌رفتیم، این هم که دیگر نمی‌رویم؛ بچه‌های ما را هم که گرفتی و فرستادی خارج؛ خانواده و زن هم که نداریم؛ پس به ما بگو کی از اینجا می‌رویم یا بگو که وقتی رفتی سیدالرئیس را ملاقات کردی، آیا تانک گرفتی یا خیر...» من می‌دانم که تا شما به

یقین نرسید، باید منتظر بود. حالا با این روانشناسی رزمندگان من واقعا خودم هم نمی‌دانم که آدم در این پادگان‌ها چگونه عاشق تانک می‌شود! جدا نمی‌دانم چرا...

صابر: چون چیزی نیست که عاشق آن شود، عاشق تانک می‌شود!

رجوی: تانک‌ها را داریم می‌شویند و صابون می‌زنند و می‌برند حمام؛ و هر قطعه هم که خراب می‌شود عزا می‌گیرند. آن روزی که قبل از جنگ [خلیج] تانک‌ها را از ما خواستید و تعدادی را گرفتید؛ حدود ۱۰۰ تا ۱۵۰ و ۱۵۲ تانک گرفتید ...

صابر: به ما تحویل دادید؛ چه قدر تانک نزد شماست؟

رجوی: ۱۲۰ تانک؛ که ۱۰۷ دستگاه آن قطعه کم دارد.

صابر: به موجب اطلاعاتی که من دارم، بیش از ۴۰۰ دستگاه تانک نزد شماست...

رجوی: من می‌گویم تعداد ۱۵۲ دستگاه از این تانک‌ها را به شما دادیم و قبل از آن نیز ۱۰۰ دستگاه دیگر تحویل داده‌ایم.

صابر: اطلاعات من این است و من لیست کلی آن را ندارم.

رجوی: از زمانی که از استخبارات بیرون آمده‌اید، معلومات شما غلط بوده است. اگر 400 تانک داشتیم چرا باید شما را این قدر اذیت می‌کردیم؟! پس به همین خاطر است که شما اعتماد ندارید. در حال حاضر ما ۱۲۰ تانک داریم. بر اساس آمار، تعداد ۱۲۰ تانک را از شما بر روی برگه تحویل گرفته‌ایم که در حال بازسازی تعدادی از آنها هستیم؛ به خاطر اینکه ۴۰ تانک در این درگیری‌ها آسیب دیده و در حال تعمیر هستند؛ ما آخر حدود یک ماه جنگ داشتیم. تعداد ۱۰۷ دستگاه از این تانک‌ها قطعه کم دارد. ۸ سال توسط شما از این تانک‌ها کار کشیده شده است؛^۲ دو سال هم ما را با آنها آموزش داده‌اید؛ مدت دو ماه نیز تانک‌ها را برای حفاظت از بمباران زیر خاک مخفی کردیم. همچنین تعداد ۵۰ تانک را برای مراسم رژه

^۱ مقام عراقی به مسئله طلاق‌های سازمان طعنه می‌زند.

^۲ در اینجا صریحا از تانک‌هایی متعلق به ارتش عراق سخن می‌گوید و نه از تانک‌هایی که در تبلیغات علنی مدعی‌اند از ایران گرفته شده است!

به شما تحویل دادیم که تیربار دارند؛ هیچ چیزی ندارند. در واقع قطعاتی که از شما درخواست کردیم، برای راه‌اندازی ۱۰۷ تانک معیوب است.

صابر: من حساب کرده‌ام که مجموع تانک و زره‌پوش و کلیه ادوات زرهی که در اختیار شماست، ۴۰۰ دستگاه می‌شود. از جمله تعداد ۵۰ دستگاه تانک ۶۲۶ ۵ دستگاه تانک ۵۵ فرماندهی، ۸ دستگاه نفربر BM1، ۳۹ دستگاه نفربر زرهی MTL36 احتیاطی و ۸۰ دستگاه تانک بنلهض؛ که در مجموع ۴۰۰ دستگاه است. مشکل تانک‌ها چیزی نیست؛ ان‌شاءالله حل می‌شود.

رجوی: ببخشید؛ از شما سؤالی می‌کنم.

صابر: برادر مسعود الآن از عشق رزمندگان به تانک می‌گفت؛ می‌خواهد بگوید که عاشق تانک هستند؛ مانند عرب یا عجم که عاشق زن می‌شوند. البته ما عرب و عجم در تمام عمرمان عاشق یک زن می‌شویم!^۱

رجوی: ما هم حاضریم که برای هر رزمنده یک تانک بگیریم؛ به شرطی که در داخل آنها تانک T۲۷ هم باشند. ضمن اینکه شما که این قدر اطلاعات خودتان تکمیل است، می‌توانید بگویید که چه قدر تانک از ما پس گرفته‌اید؟

صابر: به یاد ندارم.

رجوی: ۲۵۴ دستگاه تانک و نفربر کاسکاول از ما گرفتید.

صابر: من از برادر مسعود سؤال دیگری دارم: چه امکاناتی در این ماه اخیر به شما داده‌ایم؟

رجوی: هیچ امکان زرهی به ما نداده‌اید؛ حتی یکی.

صابر: در لیستی که من در دست دارم، بیش از ۵۰۰ مورد است.

^۱ طعنهٔ مقام عراقی، هم به تعدد ازدواج‌های رجوی معطوف است و هم به تعدد تانک‌ها!

رجوی: آیا ممکن است این لیست را بیان کنید.

صابر: تعداد ۵۰۰ قبضه مسلسل BKT، ۵۰ قبضه مسلسل CBKC، ۵۷ قبضه مسلسل دوشکا C12، ۴ قبضه خمپاره، ۲ دستگاه جرثقیل متحرک، ۵ دستگاه خودرو BRM۲ ده قبضه ضد هوایی ۲۳ میلی متری و...

رجوی: اضافه بر آن، ۲۰۵ قبضه توپ از ما تحویل گرفتید.

صابر: ای کاش نمی گرفتیم؛ چون به دست آمریکایی ها افتاد.

رجوی: همچنین برخی از تسلیحات که سپهبد محمد گفته بود از سپاه دوم به ما بدهند؛

مانند گرینوف یا توپ ۲۳ میلی متری؛ که تصویب شد ولی هنوز به ما نداده اند.

صابر: نه؛ این تصویب شده و مشکلی ندارد.

رجوی: در هر حال من مطمئن هستم که چیزی را از ما دریغ نمی کنید. از شوخی ها که

بگناییم، من مطمئن هستم که اگر فرصتی پیش بیاید و درخواست را مطالعه کنید، راه حلی

پیدا خواهید کرد ان شاء الله.

صابر: برادر مسعود مطمئن باشد که ما رفتاری نمی کنیم که شما طرف دیگر باشید؛

ما یکی هستیم و این چیزی است که سید رئیس همیشه ما را به آن تذکر می دهد و

یادآوری می کند. برادر مسعود! ناهار حاضر است.

متن شماره دو:

مذاکرات مسعود رجوی با شهید طاهر جلیل حبوش

(سال ۱۹۹۹)

متن حاضر مشروح مذاکرات مسعود رجوی با سپهبد طاهر جلیل حبوش است که در سال ۱۹۹۹ صورت گرفته است. این متن، سند روشن سرسپردگی رجوی به رژیم صدام است.

ابتدا مسعود رجوی با هیئت همراه خود وارد سالن می‌شوند و توسط شخصی به نام ابوالحمد (از افسران ارشد و از مسئولان میز سازمان در مخابرات عراق) مورد استقبال قرار می‌گیرند و پس از سلام و احوال‌پرسی مذاکرات انجام می‌شود.

مسعود رجوی: شما از دیروز خسته هستید ظاهراً!

ابوالحمد: خیر؛ خسته نیستم و شاید این دقت نظر شما خیلی کم‌نظیر باشد.

رجوی: هر وقت شما خسته هستید، معنی‌اش این است که مشکلات ما دارد حل

می‌شود! و این پیام را برای ابومروان نیز اعلام کنید.

ابوالحمد: نشست روز گذشته خیلی خوب بوده است.

رجوی: الحمد لله! من حس می‌کردم که در بعضی از موارد نفس راحت می‌کشیدید؛

چون از شر من خلاص می‌شوید و ان شاء الله احسان هم تغییر می‌کند!

ابوالحمد: تعارف می‌کنند...

رجوی: ما آمده‌ایم که کار شما زیاد شود.

ابوالحمد: آماده هستیم.

رجوی: خوشحال هستیم از سلامت و تندرستی سید نائب؛ زیرا آن قدر در خصوص سفر ایشان به اتریش تبلیغات کرده بودند که فکر می‌کردیم حال ایشان خوب نیست؛ اما الحمد لله این طور نبوده است.

ابواحمد: خیلی ممنون. در خصوص ایران و ترکیه مطلبی را مطالعه می‌کردم؛ درباره اینکه هردو رژیم اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند و اختلافات آنها بیش از تفاهات است ولی حاضرند مناسبات را در سطحی حفظ کنند؛ علی‌رغم اینکه هر کدام از اینها توانایی درگیری را دارد.

رجوی: لازم است این طور فکر کنیم که [«آقای ماندلا»] نامه آمریکایی یا اسرائیلی را حمل کرده است؛ و اینکه «ماندلا» در ایران بوده و پس از دو روز به اسرائیل رفته، معنی اش این است که نقطه مشترکی دارند که آمریکا برای آنها ترسیم می‌کند. از طرفی [وضع] دولت عمان و وضعیت پاکستان خوب نیست و ترکیه نیز در دستور کار آمریکا جهت مساعدت [با] این سیاست است؛ هرچند که مسئله اساسی و اصلی اسرائیل است و سفر «ماندلا» از این جهت سفر بازی بود و پس از دو روز از ایران به اسرائیل رفت. آیا جدیداً به این محل^۲ آمده‌اید؟

ابواحمد: بله، بله.

رجوی: پس این حرکت خیلی مثبتی است و به شما باید تبریک گفت.

ابواحمد: باید به شما تبریک بگوییم، برای هشیاری و دقت نظری که دارید؛ و این از موهبت‌های الهی است که این قدر دقت نظر و فراست داشته باشید. همان طور که ضرب‌المثل قدیمی انگلیسی می‌گوید: این موهبتی است که دیگران ندارند و کیاست کسب کردنی نیست و خواندنی نیست. من دو نفر را [با این هوشیاری و دقت نظر]

^۱ منظور «عزت ابراهیم» است.

^۲ اشاره به ساختمان اداری مخابرات است که به دلایل امنیتی جابه‌جا می‌شده است.

می‌شناسم: یکی سید رئیس (صدام) است و دیگری سید مسعود رجوی؛ و این را بدون تعارف می‌گویم.^۱

رجوی: در صورتی این حرف را در مورد خودم قبول می‌کنم که با شما به تهران برسم.
ابواحمد: انشاءالله در یک روز خوب!

رجوی: برادر مجید و برادر ابراهیم ذاکری را با خود آورده‌ایم تا شما به احسان و رعد ابلاغ کنید؛ تا فردا احسان نگوید منطقه فلان یا خانقین و یا بصره خیلی خطرناک است. او نمی‌داند که برای مجاهدین این مناطق صد مرتبه از تهران امن‌تر است.^۲

ابواحمد: به هر حال من وظیفه خودم و دیگران و اداره می‌دانم که شما را در جریان وضعیت امنیتی و نظامی مرزی و تحرکات آن قرار دهم؛ چون همه علیه شما و برای زدن شما هستند.

رجوی: ما از شما سپاسگزاریم.

ابواحمد: شما مثال زدید که رژیم [ایران] در روز شانزدهم دیده‌بانی مستمری علیه شما ایجاد کرده است...

رجوی: این هم که... خودتان دستور العمل آن را دارید.

ابواحمد: بله، بله؛ این مسئله نیز برای ما مهم است که شما را در جریان قرار دهیم.

رجوی: خداوند به پیامبرش گفت: «و ما علیک الا البلاغ» و اینکه بعضی‌ها هدایت

می‌شوند و بعضی‌ها مثل مهدی [ابریشه‌چی] هدایت نمی‌شوند و شما در این خصوص

^۱. تشخیص اینکه محل یک اداره عوض شده است، خیلی بدیهی و حتی برای یک طفل ممیسز نیز ممکن است! حال مشاهده می‌کنید که طرف عراقی چون به روانشناسی رجوی آگاه است و می‌داند که او چگونه از تمجید و تحسین (ولو لغو و عبث) لذت می‌برد تشخیص این امر بدیهی را نشانه نبوغ رجوی عنوان می‌کند و او را در کنار دیوانه دیگری به نام صدام قرار می‌دهد!

^۲. ذکر نکاتی درباره امن بودن یا ناامن بودن برخی از مناطق ایران، صرفاً به منظور روحیه دادن و «استحمار» مسئولان اطلاعاتی امنیتی عراق جهت ارائه هرچه بیشتر امکانات و تسهیلات به مجاهدین است؛ و گرنه عراقی‌ها خود بیشتر به این امور واقف‌اند.

ابو احمد: با اجازه شما، چند لحظه‌ای بیرون می‌روم.

ظاهر حبوش با هیبتی وارد می‌شوند و با مسعود رجوی و همراهان‌اش سلام و احوال‌پرسی می‌کنند. رجوی همراهان‌اش را به حبوش معرفی می‌کند (یکی از آنها رحیم نام دارد).

رجوی: من به شما برای این مکان جدید و استقرارتان تبریک می‌گویم. به ابو احمد نیز گفتیم که استقرار شما نشان از ثبات و بهبود اوضاع است. در اول اجازه می‌خواهم که هدیه‌ای از صنایع دستی ایران را به شما تقدیم کنم.¹

حبوش: متشکرم و احسنت از هدیه شما!

رجوی: ان شاء الله که دیگر نیازی به ترک اداره و منزل نداشته باشید و همچنان که سید نایب رئیس بیان کردند، در اواخر ماه رمضان همدیگر را ملاقات کنیم.

حبوش: چون نام خداوند حق است، از ما حمایت می‌کند و این حق است که پیروز می‌شود. در سیاست و قبل از ورود به آن باید وضعیت دشمنان را درک کرد؛ اما در حال حاضر وضعیت به گونه‌ای است که دشمنان درک کرده‌اند و افراد ساده نیز درک کرده‌اند و تمام مردم در حال حاضر می‌دانند که بازی چگونه است؛ زیرا که همه چیز آشکار شده است. در سیاست جدید چیزی پنهان نیست و همه چیز آشکار است؛ مثلاً همه می‌دانند که آمریکا به عنوان ابرقدرت و تنها قطب دنیا می‌خواهد در همه‌جا توطئه کند. دلیل این مورد این است که کردهای کردستان عراق (شمال) حمایت می‌شوند و کرد ترکیه سرکوب می‌شود؛ شیعه جنوب لبنان کشته می‌شود و شیعه جنوب عراق حمایت

¹ گو اینکه عرضه هدایا در برخی از ملاقات‌های رسمی متداول است؛ لیکن رجوی از دیرباز در ملاقات‌های مکرر خصوصی خود نیز همواره به عنوان نماینده ملت و کشور ایران هدایایی تقدیم می‌کرده است!

می‌شود. این چیزی نیست که مخفی باشد.

من از مناسباتی با مجاهدین خلق در رابطه با کار امنیتی چه در داخل ایران و چه در عراق دور نیستم. با توجه به مسئولیت‌ام که قبلاً مسئول اداره کل امن العام عراق بوده‌ام^۱ آنچه از شما خواهم شنید، با این دید است که در جریان کلیت کار هستم؛ کارشناسان هم در جریان کامل آن هستند. آنچه هست این است که در جریان کلی امور قرار دارم و آماده شنیدن صحبت‌های شما هستم؛ از دیدن شما هم خوشحالم و اگر قرار باشد ملاقات ماهانه باشد، من حاضرم آن را هفتگی برگزار کنم. شما برادر و دوست ما هستید و حتی اگر در بعضی مواقع خلف وعده شود، مهم آن است که در اصول اساسی تفاهم و اتفاق نظر داشته باشیم.

شما که همه کارهای خود را آورده‌اید؟ نمی‌دانم کارهای قدیم یا جدید است...

رجوی: خودتان گفتید؛ هردو آنهاست [قدیم و جدید]. گفتید که قرارها هفتگی است ولی من ملاقات‌ها را روزانه می‌خواهم؛ زیرا که موارد و دلایل آن را دارم. استعمار در کشور من است؛ کشور من در دست استعماری اسپیر است که نه تنها دشمن کشور من است بلکه دشمن کشور عراق نیز هست. به سید نائب توضیحات کاملی دادم و رئیس جمهور نیز در جریان هستند و تأکید دارند؛ و آمدن ما به عراق برای رسیدن به این هدف است. به این دلیل من اصلاً خجالت می‌کشم که بگویم مبارز هستیم و از خود شما درخواست داریم و از نائب رئیس [عزت ابراهیم] و سید رئیس [صدام حسین] درخواست صد درصد دارم. کلام خودم را با مدارکی که از روز اول ورود من به عراق هست و در روزنامه‌ها و پیام‌ها عنوان شده، شروع می‌کنم.

رجوی آرشیو روزنامه‌ها و عکس‌هایی را نشان می‌دهد:

^۱ در بخش نخست کتاب، توضیحات مبسوط و کافی درباره سازمان‌های اطلاعاتی امنیتی عراق و مسئولان آن در سال‌های مختلف آمده است.

خصوصاً بر روی این موضوع تأکید می‌کنم که رسیدن به اهداف با حمایت شما انجام می‌شود و صدام نیز تأکید کرده که «از خاک عراق برای کار و تحقق اهداف استفاده شود؛ با تمام امکانات عراق و با تمام آزادی به اهداف خود برسید». من گواهی می‌کنم که در ۱۳ سال گذشته سید رئیس صدام حسین به تعهدات خود عمل نموده و یکایک کارها و درخواستها را انجام داده است. و شما می‌دانید که سیاسی کارها خیلی چیزها می‌گویند و بعد فراموش می‌کنند ولی سازمان از وقتی که با حزب بعث مرتبط شده و همکاری دارد [چنین نبوده]. این یک اتفاق ساده و تصادفی نیست و ضرورت تاریخی است.^۱ در اولین ملاقات با سید رئیس گفتیم که من نمی‌خواهم که گیاه پرورش دهم؛ بلکه می‌خواهم با همدیگر درخت بکاریم؟ و خوشبختانه شما عراقی‌ها این فرصت تاریخی را دارید که از سید رئیس که با کلمات بازی نمی‌کند و خودش نیز نمی‌خواهد با کلمات بازی کند، استفاده کنید. این مسئله در تاریخ فراموش نمی‌شود و اگر در این وضعیت عراق، شخص دیگری غیر از سید رئیس بود، هرگز این موارد که سید رئیس در مورخه ۸/۸ امسال بیان کردند تحقیق پیدا نمی‌کرد. صحبت‌هایی که خیلی تعجب کردند؛ حتی شاید افراد حزب شما نیز انتظار این همه نقد دقیق و گفت‌وگو را بین ایشان و نظام مایه [ایران] نداشتند. من در ۱۳ یا ۱۴ سالی که پی‌گیری می‌کنم، سید رئیس ملتزم به گفته‌ها و حرف‌هایی که می‌زند می‌باشد و ما به این احترام می‌گذارم و این‌گونه برخوردها به من شجاعت می‌دهد.

وقتی با دوستان عراقی می‌نشینیم و حرف می‌زنیم با سید نائب و یا رفیق طاهر [حبوش] به عنوان مسئول امن‌العام و یا مدیر مخابرات و در هر منصب و پست که باشد چون با هم

^۱ رجوی به درستی بر همکاری تام و تمام و انجام تعهدات و یکایک درخواست‌های مجاهدین توسط رژیم صدام تأکید می‌کند؛ و همه اینها در حالی است که رجوی بارها و بارها مستقل بودن خود و فرقه‌اش را جار می‌زده است. در آخر هم چنانکه مشاهده می‌کنید وجود مناسبات مزدورانه و رابطه‌ای از این دست را یک «ضرورت تاریخی» عنوان می‌کند!

^۲ «وفیق السامرای» مسئول سابق سازمان استخبارات ارتش عراق در خاطرات خود تحت عنوان «ویرانه دروازه شرقی» به این‌گونه همکاری‌ها از جمله نخل کاشتن به اتفاق مجاهدین اشاره کرده! خواندن این کتاب را به خوانندگان توصیه می‌کنیم.

یک هدف واحد داریم و در یک جبهه واحد جنگ کردیم و یک سرنوشت واحد در مقابل ارتجاع و مقابل استعمار و مقابل ملایان [ایران] داریم،^۱ حداکثر آن را خواستاریم؛ هر چند که به من بگویند حداکثر شما این نیست.

در اینجا شخصی به نام دکتر حسن وارد جلسه می‌شود.

و اکنون اگر شما بگویند این حداکثر شما نیست، اجازه می‌خواهم که بگویم من قانع نیستم؛ اگر قانع بشوم یعنی پذیرفته‌ام رسیدن به آن هدف مشترک را؛ چون خود شما می‌دانید که در اینجا کسی به دنبال هدف شخصی نیست. می‌خواهم یکی از ملاقات‌های گذشته خود با سید رئیس را یادآوری کنم که گفت: «نزار خزرچی مسئول ستاد ارتش از شما شکایت دارد و می‌گوید که فلانی [مسعود رجوی] حریص است؛ «اکل السلاح و المعسکر!» من گفتم اگر شما می‌دانید که چیز زیادی دارم، کسی را بفرستید تا تحقیق کند و آنچه را هست ببیند و اگر چیز زیادی هست بگیرد. سید رئیس خندید و گفت: «نه؛ من جواب بهتری به خزرچی دادم.» گفتم: می‌شود جواب خودتان را بگویند. ایشان خندیدند و گفتند: «بله؛ من گفتم خیلی خوب است که ایشان آمده به عراق برای گرفتن پادگان و اسلحه. در صورتی که می‌توانست در پاریس بماند و درینک (نووشابه) بخورد!» خود شما می‌دانید که کلبه دشمنان ما از آمریکا و ملایان گرفته تا دیگران^۱ فقط یک حرف دارند: چرا عراق؟! و اگر شما می‌خواهید پنجره‌ای بر روی ما باز شود، ما می‌خواهیم در نیز بر روی ما بسته شود. منظورمان این نیست که نمی‌خواهیم کار سیاسی انجام دهیم؛ و این افتخار ماست که به کسی اجازه ندهیم که این را نقطه ضعف ما بداند. خیلی خوشحال شدم وقتی که روز گذشته از سید نایب شنیدم که شما در شورای امنیت مسئول پی‌گیری بعضی امور امنیتی هستید. همان‌گونه که اطلاع دارید من در سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم. در آن سال‌ها

^۱ با توجه به خزعبلات و ادعاهای گذشته (و علنی) رجوی، تأکید وی بر «هدف واحد» و «جبهه واحد» قابل توجه است؛ و از این جالب‌تر تصریح او به «سرنوشت واحد» است که واقعاً چنین بود و آنچه اتفاق افتاد، حقیقت آن را ثابت کرد.

دشمنی به این گونه با ما نبود و به ما تروریست نمی‌گفتند؛ هر چند که کاخ سفید و کاخ الیزه می‌دانستند؛ با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم. می‌دانستند که چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد و چه کسی و چرا عملیات علیه رئیس جمهوری و علیه رئیس الوزرای ایران^۱ انجام داد. آنها می‌دانستند و خوب هم می‌دانستند ولی صفت تروریست هم به ما نزدند^۲. تا مقطع آتش‌بس، عددی که خاتمی به عنوان وزیر ارشاد اعلام کرد این بود که مجاهدین ۱۱ نفر از ما را کشته‌اند.

اما از روزی که به عراق آمدیم... این یک گزارش است از وزارت خارجه آمریکا به عربی است که در کشورهای عربی پخش کرده‌اند مثلاً لیست جنایات من و مجاهدین را بیان می‌کند؛ به عنوان مثال [می‌نویسد] در اوت ۱۹۹۴ من با عزت ابراهیم و علی حسن مجید وزیر کشور و یوسف حمادی وزیر تبلیغات عراق جلسه و ملاقات داشته‌ام.

رجوی از روی متنی که در دست گرفته است، مطالبی را

می‌خواند و برخی از آنها را بازگو می‌کند:

در پشت پرده، حرف‌ها و خیلی مواضع دیگر را می‌زنند و کلمات روشنی که در مجلات خودشان چاپ می‌کنند؛ مثلاً در این روزنامه واشنگتن تایمز عکس سید رئیس را با من چاپ کرده و نوشته‌اند که آنها (مجاهدین) ورق‌هایی در دست صدام حسین هستند؛ و همچنین به مسائلی که بین من و سید رئیس گذشته اشاره می‌کنند. این روزنامه‌های ارتجاع و استعمار حرف روشنی دارند؛ یک حرف می‌زنند و آن هم [این است که] از عراق دور

^۱. کار در آن زمان به جایی رسیده بوده که رجوی صریحاً آمریکا را در عداد دشمنان خود و سازمان‌اش آورده است.

^۲. به دلیل تبعات قضایی و مشکلاتی که از ناحیه پلیس بین‌الملل متوجه می‌شد، سازمان مجاهدین هیچ‌گاه مسئولیت مستقیم انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی (منجر به قتل دکتر بهشتی و...) و نخست‌وزیری جمهوری اسلامی (منجر به قتل رجایی و باهنر) را نپذیرفت. در دوران اختفای بنی‌صدر در ایران نیز مجاهدین در پاسخ به وی صریحاً اظهار داشتند که در انفجار حزب دست نداشته‌اند. اعتراف صریح رجوی به این دو مورد «عملیات ویژه» قابل توجه است. ناگفته نماند که مسعود رجوی در مجموعه گفتارهایی که تحت عنوان «گزارش یکساله...» انتشار یافت، به‌طور تلویحی اشاره به عملیات بزرگی می‌کند که به گفته خودش در جهت بی‌آینده کردن رژیم خمینی انجام شده است.

شويد، فاصله بگيريد از عراق. ما می‌گوئيم مگر می‌شود؟ می‌خواهيم از مرز عراق کشورمان را آزاد کنيم و اين استراتژی ما و ارتش آزادی‌بخش ايران است و هميشه می‌گوئيم مگر کسی می‌تواند از کالیفرنیا ايران را آزاد کند! بفرمايد پيایيد. و اما ما انتخاب‌مان مرز عراق است. به یاد می‌آورم که در سال ۱۹۸۲ وقتی که طارق عزيز به منزل ما در پاریس آمد، با همدیگر قرارداد صلح امضا کردیم و من جلو خبرنگاران گفتم: اگر خميني در جنگ دم از پیروزی می‌زند، پس از دو سال حسرت می‌خورد؛ و گفتم که خميني شکست می‌خورد و اين مقاومت [يعنی سازمان] و مردم و عراق هستند که پیروزمندانۀ از اين جنگ خارج خواهند شد. می‌دانيد که اين حرف در آن زمان کفر بود. هرچند که ارتباط شما با فرانسه خوب بود و با آمریکا رابطه رسمی داشتيد، باز فضای سیاسی و اعلام شده عليه شما بود و همین برنامه‌های استعماری وجود داشت هرچند که کمتر از اين زمان و جنگ کويت بوده است؛ هرچند خودتان خوب می‌دانيد که اين فضا را اسرائيل دامن می‌زند و مسئله ايران و «ريگان» [را در آمریکا] و ايران و «تاچر» را در انگلستان، شما نیز می‌دانيد.

می‌خواهم نتیجه‌گیری دیگری بکنم؛ مضافاً به اینکه همه خون‌هایی که در اين جنگ ريخته شده است، [به] سرنوشت من و سرنوشت شما مربوط است. همه اينها به ما می‌گويد که ملاقات ما تصادفی نيست؛ بلکه اين دیدارها تاريخی خواهد بود. گرچه شرایط شما را می‌دانم اما اميدوارم که شرایط ما را درک کنيد که چرا من ماکزيمم را می‌خواهم تا همچنان که سيد الرئيس گفتند، و همچنان که سيد نائب الرئيس بيان کرد به اهداف خودمان برسيم (و من از طريق تلویزیون ملاقات سيد الرئيس با کادرهای حزب بعث را مشاهده می‌کردم که یک عبارتی از سيد الرئيس خیلی به من چسبيد که می‌گفتند اول چیزی که یک بعثی بايد یاد بگيرد [این است که] بايد کار را در حداقل زمان انجام دهد و وقتی بعثی زمان را از دست بدهد يعنی وظايف خود را خوب انجام نداده است). اگر می‌بينيد که من دو روز قبل بعضی از موارد و درخواست‌ها را به سيد نائب الرئيس مطرح کردم و از او خواستم که شما هرچه سريع‌تر اين مسائل و فضاهای موجود را حل کنيد، [برای اين بود] تا برابر اعلام سيد الرئيس

وقت از دست نرود. و من از اینکه حداکثر استفاده از زمان را نکردیم، شکایت به شما تقدیم می‌کنم. نمی‌خواهم برایتان فاکتورهای مختلف بیاورم اما جداً باور کنید که در ۷ ماه گذشته ما [فقط] ۴ عملیات انجام دادیم. در صورتی که در این مدت امکان انجام ۴۰ عملیات را داشتیم. من می‌دانم که شما مشکلات زیادی دارید و لکن شما را مسئول امور ما قرار دادند. می‌دانم که هیچ سوظ تفاهمی بین ما اصالت ندارد و شما نیز این را بهتر می‌دانید که در خصوص چه چیزی بحث می‌کنیم؛ و شما بهتر می‌دانید که ما در خصوص مصطلحات عربی آشنایی کاملی نداریم و شما باید به ما بیاموزید و باید تصحیح کنید که چگونه خواسته‌های ما را بیان کنیم تا زمان را از دست ندهیم. الآن مدت ۱۸ سال و ۴ ماه است که جنگ مسلحانه را شروع کرده‌ایم. تا امروز من ۱۲۰ هزار نفر از مجاهدین را از دست داده‌ام.^۱ از شما پنهان نمی‌کنم که تیک تیک و ثابیه‌های ساعت (اگر اجازه بدهید از سیگار خودم بکشیم، چون سیگار شما قوی است) تمام دقیقه‌های ساعت به من می‌گوید که تأخیر شده و تأخیر کردید. تأخیر به معنی از دست دادن مال نیست بلکه ما خون‌ها را از دست داده‌ایم و دنیا نمی‌داند ملایان در ایران چه کار کرده‌اند. شاید بیشتر دنیا بگوید شاه چه کار کرد در ایران. واقعا ما داریم می‌گوییم که کارهایی که ملایان در ایران کرده‌اند گفته نمی‌شود؛ حتی درصدی از آن؛ زیرا تحت پوشش اسلام بیان می‌شود. ده سال است که شما تحریم هستید ولی اجناس در بغداد فراوان است و ارزان‌تر از تهران است. در این روز جمعیت ایران به صورت دقیق ۷۷ میلیون نفر است و این مردم برای تغییر نظام به ما چشم دوخته‌اند. خلاصه‌ای از تاریخ و تمدن ایران در مقاومت ما موجود است و آنجا دیگر کسی در صحنه نیست. افرادی از استعمار و تحت نام گروه‌های چند نفره در خارج هستند و کاری انجام نمی‌دهند؛ مثل گروه‌های معارض شما که کاری نمی‌کنند و جدی نیستند. فقط ما می‌مانیم و رژیم ملایی ایران.

^۱ همچنان با گفته‌های متداول رجوی از قبیل «من... از دست داده‌ام»، رو به رو هستیم؛ آن هم در کنار ارقام نجومی و علمی تخیلی تعداد اعدام‌شدگان سازمان.

در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ مدیر جهاز مخابرات وقتی که من را در پاریس ملاقات می‌کرد،^۱ به او گفتم (سوءتفاهم نشود؛ تصور نکنید که از کسی می‌خواهم غیبت بکنم یا اینکه چیزی برای خودمان می‌خواهم) شما بدون هیچ‌گونه امیدی وقت و امکانات خود را برای دیگر گروه‌های معارض ایرانی هزینه می‌کنید. مشاهده می‌کنید که از میان این گروه‌ها پس از ۱۳ سال که از عملیات کویت گذشته است، کدام‌یک از گروه‌ها همراه شما هستند و کدام‌یک از آنها در عراق هستند. خودتان خوب می‌دانید [که آنها] آینده‌ای ندارند. در ۱۵-۱۰ سال اخیر چه کسی در عراق مانده است؟! خودتان خوب می‌دانید هزاران جوان در صحرای عراق بدون خانه و سرپناه و زندگی [به‌سر می‌برند] و کمتر از افراد عراقی امکانات دارند؛ زیرا که ۱۵ سال است هرچه بوده به جان خریدند و خیلی از آنها گذرنامه‌های آمریکایی و انگلیسی دارند و از خانواده‌های معروف و باسواد هستند. چه فکر می‌کنید و به نظر شما اینها در عراق چه می‌خواهند؟

برادران مخابرات می‌دانند که این افراد فقط سه مکان را بیشتر نمی‌شناسند: اول کربلا؛ دوم یادگان‌ها؛ و سوم قبرستان.^۲ ثبات عراق در مقابل ۳۰ کشور معاند و دشمن بسیار خوب و استوار است و این فقط معنی رهبری سید الرئیس می‌باشد. در کنار آن، مسئله عجیب و شگفت [دیگری] که مانند آن در این قرن وجود ندارد و شگفت‌تر است وجود مجاهدین است در عراق؛ چون از هر جهتی علیه آنها اقدام شده است و اینها علاوه بر مسائل کشور خودشان، در مشقات شما هم سهیم هستند. ما به سرنوشت خودمان افتخار می‌کنیم و اگر می‌بینید چیزی می‌خواهیم، در این مسیر است و اگر تأکید می‌کنم به همین دلیل است. شما هنگام خداحافظی روز گذشته جمله‌ای به من گفتید که برای من بسیار زیبا بود. اگر درست

۱. اشاره رجوی به ملاقات با مسئول دستگاه اطلاعاتی امنیتی عراق در پاریس، طی سال‌های ۶۲ و ۶۳ / ۸۳ و ۸۴، صحت بعضی از اظهارنظرها مبنی بر وجود سابقه مودت بین سازمان و دستگاه اطلاعاتی عراق را اثبات می‌کند. اصولاً بجز ملاقات‌های تبلیغاتی سازمان و شخص رجوی بیشتر با شخصیت‌های اطلاعاتی امنیتی کشورها دیدار داشتند. رابطه حسنه رجوی با رئیس سرویس اطلاعاتی فرانسه (در دوران حکومت «فرانسوا میتران») از جمله مسائلی است که خیلی‌ها از آن خبر داشتند.

۲. در واقع، رجوی دستاورد ۲۰ سال حضور سازمان در عراق را تصویر می‌کند.

شنیده باشم، به من گفتید: «شما ضد تحقیر هستید» در ابتدا شما را نمی‌شناختم که از این جهت معذرت می‌خواهم چون کسی ما را به هم معرفی نکرده بود و زمان خداحافظی این جمله را به من گفتید و درست آن چیزی بود که من می‌خواستیم. به خاطر این جمله، احساس کردم که در این یک ساعت خیلی شما را شناختم.

مطلبی که می‌خواهم بگویم و امیدوارم که دیگر برادران خودتان در مخابرات را نیز توجیه کنید، این است که اگر ما چیزی می‌خواهیم و روی آن اصرار می‌کنیم (از یادگان و تلفن و یا خودرو و ورود خودرو به عراق) به این دلیل است که علی‌رغم زحمت زیادی که برای شما دارد، همان چیزی است که ما را به همدیگر پیوند می‌دهد. نگاه کنید به این عالم که ما را نگاه می‌کنند؛ و حتی مردم ایران از من سؤال می‌کنند که چرا در عراق هستید. جواب استراتژیکی و سیاسی آنها را این‌گونه می‌دهم که به دلیل ارتش آزادی‌بخش و سرنگونی رژیم از طریق عراق است؛ زیرا که هیچ‌گونه مشکلی برای حمله ما از عراق وجود ندارد.¹ این دلیل [است بر اینکه] مردان و زنانی که از آنجا به اینجا آمده‌اند، با این حربه سیاسی و ایدئولوژیکی زنده‌اند؛ و این سلاح دم و بازدم است. شاید اخوان شما از جمله ابوحمد و یا ابو مروان از درخواست عملیات ناراحت می‌شوند؛ ولی تحمل می‌کنند و ما خوب می‌فهمیم که روی اینها فشار هست. حقیقتاً این دم و بازدم است که نمی‌شود ارتش [آزادی‌بخش] را بعد از آتش‌بس [نگه داشت] و الآن یازده سال است که آن را در صحرای عراق با دم و بازدم حفظ کرده‌ایم؛ بدون اینکه امنیت داشته باشند. دشمن ما [این را] خوب می‌داند که در حال سرنگونی است و به‌دست این ارتش سرنگون خواهد شد و این دلیل انجام عملیات تروریستی هوایی و موشکی و زمینی [توسط جمهوری اسلامی] است.

در این فرصت بپردازیم به کارهای عملیاتی خود که از [سخنان] شما فهمیدم که به آن

¹ دولت عراق در تعامل دیپلماتیک و سیاسی خود با دیگر کشورها از جمله ایران محذوراتی داشته که به همین دلیل گاه موانعی برای سازمان ایجاد می‌کرده است. اشاره رجوی که زیرکانه بیان شده و ظاهراً قصد دارد توپ را به زمین عراقی‌ها اندازد به همین موانع است که البته در اینجا به صورت سلیبی و ایجابی توأمأ ذکر کرده تا عراقی‌ها را توی رودریاستی قرار دهد!

اهمیت می‌دهید؛ ولی این کار را بیشتر جدی بگیرید. من از شما شکایت دارم و نمی‌گذرم؛ چون وقت از دست رفته و الآن هم یک صورت بزرگی از خواسته‌ها دارم. روز اول رئیس جمهور به من گفتند: «هر چیزی که می‌خواهید به دوستان عراقی خود بگویید»؛ و من از این حرف خوشحال شدم. ما چیزی را از شما مخفی نمی‌کنیم؛ زیرا مصالح ما با شما گره خورده است و ضررها و آسیب‌های ما مشترک است.¹ شاید در عملیات اختلاف داشته باشیم اما این باعث این است که همهٔ مسائل و میدان‌ها [ی نبرد] را برای شما روشن کنیم؛ هرچند که شما بگویید نه و یا اینکه نظر دیگری داشته باشید و مخالف باشید؛ ولی من معتقد هستم که این راه و رسم برادری است. شما روز گذشته شاهد بودید که سید نائب رئیس وقتی که من گفتم که متحد شما باید این‌گونه باشد چه گفتند؛ گفتند: «ما یک هدف داریم»؛ و این حقیقت است و شما تنها کسی هستید که می‌توانیم خواسته‌ها و دردها را [برای شما] بیان کنیم.

حُبُوش: متشکرم. در حقیقت من می‌خواهم [چیزی را] به برادر مسعود بیان کنم و با صراحت صحبت بکنم؛ حکمت و منطق نزد عرب می‌گوید: تا وقتی آن را [معنی درخواست‌ها را] نفهمیده‌ام، هیچ چیزی از کسی نخواهیم. در ابتدا ما باید به یک توافق کلی برسیم. قطعاً شما از قبل توافقاتی داشته‌اید و امروز که من مسئول مخابرات هستم، نظرات و دیدگاه‌ها فرق می‌کند. خط‌مشی و نظرات من همان دستور و نظرات سید رئیس می‌باشد؛ هرچند که در بعضی از گام‌ها تسریع خواهیم کرد و شاید در بعضی از گام‌ها شتابزدگی [به چشم بخورد]. شما در صحبت‌های خود از انتخاب عراق صحبت کردید که بهترین انتخاب است. اگر این بهترین انتخاب است، به خاطر آرمان شما بوده و منی بر من نگذارید که عراق را انتخاب کرده‌اید. انتخاب عراق به دلایلی بوده است: اولاً شما مبارز انقلابی هستید و دیدگاه‌هایی دارید؛ و این آرمانی که برای آن مبارزه می‌کنید

1. تأکیدهای مکرر رجوی بر این مسائل قابل توجه است؛ گره خوردن مصالح صدام و «مجاهدین» و «اشتراک صدام و مجاهدین در ضررها و آسیب‌ها» را نیز به فرموده‌های قبلی اضافه کنید.

در اینجا موفق می‌شود. شما آرمان خود را دارید و ما نیز آرمان خودمان را؛ و در یک زمینه و آرمان مشترک هستیم. بعضا در آرمان‌هایی متفاوت هستیم ولی آرمان‌ها و اهدافمان از یکدیگر دور نیست. آرزو داریم همسایه‌ای داشته باشیم که عراق را اذیت نکند و آرزو داریم همسایه‌ای داشته باشیم که در زمان احتیاج و ضرورت به آن دست دراز کنیم؛ همسایه‌ای که مناسبات اسلامی داشته باشد. ولی همان‌طور که امت عرب دچار این بلا شده، این [کیس و موضوع] نیز دچار این مشکل شده است. شما [حتما] اخبار را پی‌گیری می‌کنید؛ حدود ۳ ماه پیش طارق عزیز صحبتی داشتند مبنی بر اینکه: «ما می‌توانیم با کشورهای که دارای تاریخ هستند؛ متحد و هم‌پیمان شویم؛ مانند ایران و ترکیه.» دوستانم می‌دانند که من نسبت به مسائل تاریخی علاقه دارم و یک‌سری نوشته دارم که ان‌شاءالله برای شما خواهم فرستاد. به لحاظ تاریخی، بیش از آنچه اعلام شده، پیوندهای قوی بین کشورهای ما وجود دارد و بعضی از آنها دردآور و بعضی نیز خطرناک است. هم مثبت و هم منفی است؛ اما تأسفبار این است که آخوندها استفاده نادرست از دین کردند و آن را به کار گرفتند. چه‌طور می‌شود دشمنی خمینی را با توجه به سکونت ایشان در این کشور (عراق) تفسیر کرد؟! ما جزئیاتی از خمینی و اطرافیان او در دستگاه امنیتی داریم؛ در جنگ ایران و عراق از رئیس‌جمهور درخواست کردیم که یک‌سری از آنها را رسوا کنیم ولی جواب رئیس‌جمهور این بود که «ما بزرگ هستیم و درکارهایی که این‌طور کوچک است، وارد نمی‌شویم.» من در این جلسه نمی‌توانم درباره کلیه نظرات و بیانات ایشان صحبت کنم؛ زیرا که ایشان صاحب اصولی است که هرچند عنوان کردن آن به لحاظ تاکتیکی ممکن است به ضرر ما باشد ولی به عنوان یک رهبر تاریخی، نظرات ایشان به مثابه یک مبدأ است؛ و چه بسا واژه‌ها

به تنهایی نتوانند معنای خیلی عمیق را برسانند. مثال‌های خیلی زیادی داریم. من می‌خواهم مطالبی را بیان کنم و به صراحت در کار اعتقاد دارم. در امن العام، حدود ۶ ماه پیش مقداری از قرص‌های موادمخدر را پیدا کردیم که ارزش آن ۵۲ میلیون دلار بود؛ از ترکیه می‌آمد و به عربستان می‌رفت. ما گفتیم که بگذاریم این مواد برود به طرف عربستان و امکانات مورد نیاز خودمان را از پول آن تهیه کنیم؛ مانند ماشین‌ها و چیزهای دیگر. جواب سید الرئیس این بود که «هرچه از حرام در بیاید، حرام است؛ یک کمیتهٔ مشترکی به مسئولیت مدیر امن العام تشکیل شود و کلیهٔ این مواد از بین برود». در سال ۱۹۸۵ سوری‌ها دو خاکریز داشتند ولی شروع به ایجاد یک خاکریز در دست احداث دیگر کردند. سید الرئیس به آنها گفت: «چگونه دم از وحدت امت [عرب] می‌زنید و می‌خواهید خاکریز ایجاد کنید؟! تاریخ شما را لعنت خواهد کرد!» و خیلی موارد دیگر.

شما خیلی علاقه‌مند هستید که به دلیل فشارهایی که از ناحیهٔ مردم روی شما هست، نقشه‌ها و برنامه‌های خود را انجام دهید. ما نیز در همین زمان در شرایط حساسی به سر می‌بریم و به نوبهٔ خود خیلی حساس هستیم که در معرض این مسئله (عدم ایجاب شرایط) قرار نگیریم. در بعضی موارد، علی‌رغم اعتقادات خودمان که آرمان‌های شما نیز چنین چیزی را ایجاب می‌کند اگر از مردم عراق بپرسیم که آیا به کویت حمله کنیم یا خیر، ۸۰ درصد مردم چنین چیزی را می‌خواهند؛ اما آیا شرایط نیز این اجازه را می‌دهد؟! خیر؛ اگر از کلیهٔ مسلمانان دنیا سؤالی مبنی بر از بین بردن اسرائیل شود، جواب مثبت می‌دهند؛ ولی آیا شرایط ایجاب می‌کند؟! بنابراین می‌گوییم که ما مخالف آنچه شما می‌گویید نیستیم؛ و فقط می‌گوییم باید بررسی و سبک و سنگین کرد تا هم هدف را به دست آوریم و هم کمترین خسارت را بدهیم. بی‌تردید ما

هدف مشترکی داریم. آنچه سابقه در امن‌العام و مخابرات بوده و هست نشان می‌دهد که تاکنون یک مورد جاسوسی از مجاهدین علیه عراق به‌دست نیامده و فردی در این رابطه دستگیر نشده است.^۱ می‌بینید که هیچ مشکلی نداریم که از مجاهدین بترسیم و از آنها احتیاط کنیم. مایل هستم از شما سؤال کنم که آیا ادارهٔ مخابرات قبلاً در شما این احساس و توقع را ایجاد کرده که هر عملیاتی که قرار بوده علیه مجاهدین انجام شود، به شما اطلاع دهند؟

رجوی: خیر؛ اطلاع نمی‌دادند... منظورتان عملیات تروریستی است که قرار بوده علیه ما انجام شود؟

حبوش: عملیاتی که انجام می‌شد و یا قرار بوده انجام شود...

رجوی: خیر؛ اطلاع داده نمی‌شد و همهٔ آن را اطلاع نمی‌دادند؛ فقط می‌گفتند که قرار است عملیاتی انجام شود.

حبوش (خطاب به افسران مخابرات): هر عمل و عملیاتی که علیه امنیت عراق و امن‌العام و مخابرات انجام بگیرد و [این دستگاه‌ها] مطلع شوند و مرتبط با مجاهدین باشند، باید مسعود رجوی مطلع شود. الآن اگر با همدیگر به بازداشتگاه مخابرات و امن‌العام برویم و شروع به سرشماری کنیم، می‌بینید افرادی که دستگیر شده‌اند و داخل این زندان‌ها هستند، کسانی‌اند که برای زدن مجاهدین به عراق آمده‌اند و خیلی هم زیاد هستند یعنی قسمت اعظم زندانیان را این افراد تشکیل می‌دهند؛ افرادی که برای عملیات

^۱ چنانکه از اشارهٔ حبوش بر می‌آید، با همهٔ سرسپردگی‌ای که مجاهدین نسبت به عراق ابراز می‌داشتند، خارج از کنترل دستگاه‌های امنیتی اطلاعاتی نبوده‌اند. ضمناً روشن می‌شود که مجاهدین هیچ‌گاه چه آشکارا و چه در خفا اجازهٔ کوچک‌ترین فعالیت اطلاعاتی و جمع‌آوری علیه عراق نداشتند و چنین سابقه‌ای از ایشان در دست نیست.

علیه مجاهدین خلق آمده‌اند.^۱

هرچند که شما برای انجام عملیات در داخل [ایران] مشتاق هستید ولی اگر از نیروهای امن‌العام و مخابرات هم سؤال کنید، می‌گویند: «چنانچه مجاهدین در عراق نبودند، عملیات علیه ایران برای ما خیلی راحت‌تر بود!»^۲ اگر از افراد دست‌اندرکار در امن‌العام و مخابرات سؤال کنید، بیش از نیمی از آنها کارشان پی‌گیری امور افرادی است که قصد عملیات علیه مجاهدین خلق را داشته‌اند.

رجوی: بله؛ اطلاع داشتیم...

حبوش: با توجه به پیمان استراتژیک ما، شما باید اطلاع داشته باشید که در ۹ سال گذشته حتی یک نفر کمونیست دستگیر نشده است؛ این طبق دستور سید الرئیس است که یک نفر از قومیت عربی و یک نفر از افراد انشعابی حزب بعث دستگیر نشده است؛ بیشتر افراد دستگیر شده نزد ما کسانی هستند که برای انجام عملیات علیه مجاهدین از ایران آمده‌اند. طبق شاخصی که داریم، ۹۰ تا ۹۵ درصد کسانی که در داخل عراق عمل می‌کنند، عراقی‌هایی هستند که از طرف رژیم [ایران] برای زدن هدف‌هایی آمده‌اند؛ و در رأس آنها عملیات علیه مجاهدین خلق است.^۳ بنابراین زمانی که ما بر روی زدن اهداف در داخل ایران برنامه می‌گذاریم، باید روی این واقعیت هم توافق کنیم که وقتی دشمن

^۱ همان‌طور که ملاحظه می‌شود، نیاز عراقی‌ها به وجود مجاهدین و میزان سرسپردگی آنها به رژیم صدام در حدی بوده است که بخشی از فعالیت‌های سرویس‌های امنیتی مصروف حفاظت و ضربه‌گیری از مجاهدین خلق می‌شده است؛ تا آنجا که تعداد زیادی از زندانیان به قول حبوش «قسمت اعظم زندانیان» مخالفان رجوی‌اند.

^۲ به رغم همه سرسپردگی‌ها و «اطاعت از اوامر»، باز عراقی‌ها منت می‌گذارند و حضور سازمان در عراق را مانع و مزاحم عنوان می‌کنند!

^۳ تکرارها و تاکیده‌های حبوش می‌رساند که در میان اپوزیسیون رژیم عراق، مخالفت با مجاهدین و تلاش برای ضربه زدن به آنها یک اصل عام مبارزاتی بوده است؛ و علت آن، چیزی نمی‌تواند باشد مگر پی بردن به نقش این سازمان در سرکوب مبارزات مردم عراق اعم از کرد و شیعه و...

بلند می‌شود و می‌آید اینجا برای زدن مجاهدین خلق، دشمن مشترک شما و ماست. اگر ما اهدافی را مشخص کردیم و از مجاهدین خواستیم که آن را انجام دهند، باید این کار را انجام دهند.^۱ وقتی که من در اینجا از شما حمایت می‌کنم، در نتیجه شما نیز باید این کار را انجام دهید تا من بتوانم به آن کسی که برای زدن مجاهدین به عراق می‌آید، ضربه بزنم. آنچه من فهمیدم این است که شما مایل نیستید روی بعضی از اهداف عمل کنید و مخالف آن هستید.^۲ دیروز از من در خصوص دستگیری دو نفر از مجاهدین توسط جلال طالبانی سؤال کردید. به شما خبر می‌دهم که آن دو نفر را جلال طالبانی به ایران تحویل داد. ۹۰ درصد اینها را به ایران تحویل داده است. من از مسئول پی‌گیری سؤال کردم و ایشان گفت که دو مرتبه با جلال طالبانی صحبت کرده‌اند؛ جلال از این شاخه به آن شاخه می‌پرد و مانند روباه است؛ اما اطلاعات و منابعی که در داخل ایران داریم منابع نفوذی ما در نیروهای جلال گفتند که این دو نفر را تسلیم ایران کرده‌اند. این را جهت اطلاع شما گفتم.

رجوی: یعنی برادران شما از طرف دولت عراق با جلال صحبت کرده‌اند؟

ابو احمد: این مطلب را شما قبل از اینکه من به عنوان مسئول مخابرات به اینجا بیایم، سؤال کرده بودید؛ مسئول وقت نیز برادران مخابرات را مأمور کرده بود که پی‌گیر قضیه باشند. من دیروز سؤال کردم و جواب را برادر عصام گفت که [جلال] آنها را

^۱ تصریح حبوش به اینکه عراقی‌ها اهدافی را مشخص می‌کرده و مجاهدین طبق دستور (چون می‌گوید که «باید» این کار را انجام دهند) انجام می‌داده‌اند، هم نشانگر نقش مجاهدین به مثابه نیروی سرکوب کمکی صدام است و هم بازگوکنندهٔ مزدوری این جریان.

^۲ حبوش در اینجا زیرکی به خرج داده، دست پیش می‌گیرد! حرف رجوی این است که چرا شما عراقی‌ها با استناد به مصلحت‌های سیاسی مانع انجام اعزام نفرات به ایران و خمپاره‌زنی و بمب‌گذاری می‌شوید؛ ولی حبوش دست بالا می‌گیرد و می‌گوید: شما بهتر است اهداف داخل عراق را که ما برای شما تعیین می‌کنیم بزنید و خودتان چیزی را تعیین نکنید! شما دبه در می‌آورید و می‌خواهید از زیر این کار در بروید.

تحویل داده است. رجوی: وقتی می‌گویید که جلال طالبانی روباه صفت است، به عنوان عراق با او تماس گرفتید و صحبت کردید؟

حبوش: بله، بله؛ به عنوان مخابرات عراق با او صحبت کردم... بهتر است یک مسئله شخصی را از برادر مسعود بپرسم: شما که قرآن می‌خوانید، با توجه به اینکه مدتی نیز در عراق هستید، چرا زبان عربی را یاد نگرفتید؟

رجوی: شما صد درصد درست می‌گویید؛ اما در فارسی یک شعر به عنوان ضرب‌المثل است که «شیطان کجا گذاشت که من بندگی کنم»؛ این شیطان‌های مالا که در کارهای روزانه من هم دخالت می‌کنند، کجا گذاشتند که این کار را بکنم!

حبوش: من فکر می‌کنم که یاد گرفتن زبان عربی یکی از کارهای روزانه باید باشد؛ جزئی از مبارزه شما باید باشد.

رجوی: بله؛ صد درصد درست می‌گویید و من معذرت می‌خواهم.

حبوش: چون هر فردی اگر روی هر مسئله‌ای تصمیم بگیرد، می‌تواند انجام دهد. من مسئولیت خیلی زیاد است اما روزانه یک تا دو ساعت مطالعه کرده و می‌نویسم.

رجوی: این قدر نگویید که من حسودی‌ام می‌شود! اما از خداوند می‌خواهم...

حبوش: من راه یاد گرفتن عربی را به شما نشان می‌دهم. همسر عراقی به تو می‌دهیم تا به تو کمک کند! (خنده مسعود رجوی و حاضران) فقط این مسئله را جایی مطرح نکنید!^۲

رجوی: بگذارید یک نکته را به شما بگویم و آن این است که خواهر رئیسه^۳ از این

^۱ رجوی آن قدر «مهم» و «بزرگ» است که آخوندها حتی در کارهای روزانه او نیز دخالت می‌کنند! خودبزرگ‌بینی و خودبرترنگری بیمارگونه این شخص حتی در مذاکرات فوق سری وی نیز ظهور دارد.

^۲ چنانکه در اینجا و نیز در دیگر متون مذاکرات نیز مشهود است، نوع رابطه رجوی و اربابان عراقی‌اش گاهی آن قدر سخیف است که چنین شوخی‌هایی نیز به راحتی رد و بدل می‌شود.

^۳ منظور مریم قجر عضدانلو (ابریشمچی رجوی) است.

پیشنهاد شما خوشحال می‌شود و تشکر می‌کند؛ چون زحمت او کم می‌شود! یک جوک فارسی است که می‌گویند: کلاغ خواست راه رفتن کبک را بیاموزد، در آخر کار نه تنها راه رفتن کبک را یاد نگرفت بلکه راه رفتن خود را نیز فراموش کرد! من می‌ترسم پیشنهاد شما نیز فارسی را از یاد من ببرد و عربی را هم یاد نگیرم...

حبوش: می‌خواهم نکته دیگری را به شما بگویم. یکی از دانشجویان عراقی در لندن درس می‌خواند؛ این شخص زبان [انگلیسی] یاد نگرفت. به همین دلیل پدر این شخص رفت به انگلستان و در منزل یک انگلیسی ساکن شد تا زبان عربی را نشنود. پس از یک سال پسر این شخص آمد و مشاهده کرد که کلیه افراد آن خانه عرب زبان شده‌اند!

رجوی: حقیقتاً مطلب شما درست است و من امیدوارم که دوستانم وقتی بدهند تا من مطالعه کنم. فقط می‌خواهم یک مطلبی را برای شما بگویم. من در زمان شاه محکوم به اعدام بودم و سال‌ها در زندان‌های مختلف شاه بودم. حقیقتاً آن چیزی که حس می‌کنم، این است که وضعیت زندان از زندگی 20 ساله گذشته برای من صددرصد بهتر بوده است. در این ۲۰ سال نشده که یک روز مجاهدین راحت بخوابند؛ هیچ روزی بدون توطئه و بدون خونریزی [نبوده است]؛ چون که دشمن ما به نام و کلمه اسلام آمده است.

ببینید وقتی جنگ با عراق شروع شد، خمینی گفت: «همه افراد ایستاده‌اند.» سپس شاه گفت من خلبان می‌شوم؛ (!) ملی‌گراها نیز کمک کردند. اینکه سید رئیس گفته کسی در عراق دستگیر نشود، از بزرگی و کرامت سید رئیس است. اما در ایران حزب توده، ملی‌گراها، لیبرال‌ها، سلطنت‌طلبان و همه گروه‌های دیگر که خمینی آنها را به سمت جنگ بسیج کرد، همه را داخل جیب کوچک خود کرد.^۲ هیچ روزی نبوده که ما با مشکلی مواجه نباشیم و توطئه‌ای از طرف ما لاها نباشد. همین الآن دو محاکمه و دادگاه در آمریکا و هلند داریم. از لیون (منطقه‌ای در فرانسه) تا شرق ایران، باید مراقب اوضاع باشیم.

^۱ احتمالاً اشتباه لفظی صورت گرفته است.

^۲ شاید منظور این است که خمینی از همه استفاده کرد ولی به آنها ضربه زد، دستگیر و اعدام‌شان کرد ...

در حقیقت نمی‌خواهم بهانه بیاورم اما در این موقعیت حرف شما درباره یادگیری زبان عربی درست است و من حسرت می‌خورم. حرف شما درست است؛ این [یادگیری زبان عربی] جزئی از مبارزه من است ولی موقعیت و شرایط این‌گونه اقتضا کرده است.

یکی از همراهان مسعود رجوی: تعدادی از مسئولین مجاهدین می‌گویند که ما ندیده‌ایم برادر مسعود استراحت کند. اگر شما تاریخ این چند سال اخیر را مطالعه کنید، می‌بینید که مسعود حتی یک روز در اتاق خودش استراحت نکرده است. شاید این برای شما عجیب باشد ولی تعدادی از مسئولین سازمان هر نیم ساعت یک بار باید مراجعه کنند تا مسعود آخرین وضعیت را بررسی نماید و در جریان کلیه امور باشد. او استراحتی ندارد¹ و مجبور است در صحنه باشد و در جریان کلیه امور قرار بگیرد.
رجوی: این برای شما یک نظریه بود که ارائه شد.

حبوش: من آرزو دارم که سید الرئیس به اندازه سه نفر وقت داشته باشد؛ ولی این آرزو تحقق‌پذیر نیست. اما در خصوص تأخیر در برنامه‌ها... برادر مسعود! به تو می‌گویم که ما سر هر مسئله که به توافق برسیم با شما خواهیم بود. در اجرا اما اگر به شما گفتم: ایست (عملیات متوقف شود) علت آن را شما باید بدانید تا برای شما ابهامی پیش نیاید. نباید به شما بگویم «ایست» ولی علت آن را ندانید و در ابهام باشید. با توجه به دشمن مشترک، چه بسا در آینده نزدیک با توجه به آینده و چشم‌انداز مخابرات شما را برای مأموریت‌هایی مکلف کنیم. از حالا ما به عنوان یک تیم کار

¹ همه کسانی که در طول این سال‌ها از فرانسه تا عراق به رجوی نزدیک بوده‌اند، روی این واقعیت اتفاق نظر دارند که هرچند رجوی تا پاسی از شب بیدار است و دیر هنگام می‌خوابد ولی به‌طور معمول در روز بعد تا حوالی ظهر در خواب است.

می‌کنیم؛ یعنی از شما کارهایی را خواهیم خواست؛ چون دشمن مشترک داریم.¹ الآن درخواست‌های شما را مورد بررسی قرار می‌دهیم. قبل از ورود به این بحث، باید بگویم که قسمتی از صحبت‌های شما و مسائلی که راجع به گذشتهٔ مجاهدین و سنگینی مبارزه‌ای را که داشته‌اید عنوان کردید، من درک می‌کنم و اطلاع دارم؛ حتی بیشتر از آنچه شما صحبت کردید، در مورد آنها اطلاع دارم؛ بنابراین الآن وارد بحث درخواست‌ها شویم. در آینده و در هر ملاقات در مورد مسائل گذشته صحبت خواهیم کرد.

رجوی: فقط من دو نکته را دربارهٔ صحبت‌های شما اشاره می‌کنم. اولاً در خصوص مسائلی که شما به آن اشاره کردید و اینکه شما شنیده‌اید که ما بعضی از اهداف و عملیات‌ها را قبول نکردیم؛ هرچند که شما خیلی مختصر به عدم انجام عملیات مورد نظر اشاره کردید ولی تصویر واضح و جامع این نیست. در ابتدا من از شما خواهش دارم که گزارش‌های گذشته را که موجود است، ببینید. شما مدیر مخابرات هستید و به این گزارش‌ها و اقدامات دسترسی دارید. این ذکاوت سید رئیس است که شخصی را برای این مسئولیت تعیین می‌کند که امین، دقیق، عمیق و قاطع باشد؛ بنابراین از شما خواهش می‌کنم که این گزارش‌ها را مورد بررسی قرار دهید، مثلاً بگویید که ابو احمد بیاید و این مطالب را مورد بررسی قرار دهد و یا اینکه مهدی [ابریشمچی] بیاید و گزارش‌ها را نزد شما بررسی کند. دیروز سید نائب رئیس به نکته‌ای اشاره کردند که من نگران شدم و آنجا هم جایی برای توضیح آن نبود. گفتند: «علت توقف عملیات‌های مجاهدین به دلیل اختلاف و تداخل در کار مخابرات عراق است»؛ در صورتی که این مورد وجود ندارد.

¹ تکرار این نکته توسط جوش که «چه بسا... شما را برای مأموریت‌هایی مکلف کنیم»، «به عنوان یک تیم کار می‌کنیم»، «از شما کارهایی را خواهیم خواست» و... با توجه به محذور عراق نسبت به عملیات علیه ایران نشانهٔ نوع داخلی استفاده از مجاهدین است. به یک تعبیر و در یک جمله، در آن زمان مجاهدین به مأموران عملیاتی رژیم صدام علیه مخالفان آن رژیم تبدیل شده بودند.

حبوش: آرزو دارم این طور باشد.

رجوی: اگر این طور نبوده پس چرا کسی ما را متوجه نکرده و تذکر نداده است؟

حبوش: من چیزی ندارم که به سید نائب رئیس بگویم؛ چون من چیزی نگفتم.

یکی از افسران مخابرات: قربان! ملاقات دیروز با سید نائب رئیس برای این بود که

جلسه‌ای داشته باشیم و گزارش آن را به ایشان ارائه کنیم.

رجوی: من دقیقا می‌دانم که شما در جریان موضوع و بحث سید نائب رئیس نبودید و

روز گذشته نیز همین‌گونه بوده است. اگر شما به من بگویید که نزد ما یک نفوذی هست،

ناچار من باید تشکر کنم و بگویم رفیق طاهر [حبوش] خوب من را می‌خواهد. آنچه که به

عنوان دلیل قطع عملیات به ما گفته شد این بود که دست ما بازتر شود و از عملیات کوچک به

عملیات بزرگ حرکت کنیم. در هر حال من نمی‌خواهم وقت شما را بیشتر بگیرم. در این

مدت اخیر ما به عنوان نیرویی هستیم که همه نوع مشکلاتی داشته‌ایم و مصایبی را دیده‌ایم.

در صورتی که اگر برادرانه می‌آمدند و به من می‌گفتند، موضوع را توضیح می‌دادیم تا چنانچه

اشتباهاتی در کارهای ما باشد آن را اصلاح کنیم.

حبوش: این اشتباه نبوده بلکه ما یک روش در ارتش داریم و آن بازسازی و

سازمان‌دهی مجدد است. آن چیزی که فهمیدم این است که برای اینکه حرکت جدیدی

انجام دهند، ارزیابی مجدد انجام شود؛ و این اصل مطلب است.

رجوی: شما می‌دانید که از آن زمان تا به حال حتی یک جلسه هم با این دیدگاه و تصور

برگزار نشده است...

یکی از افسران مخابرات (خطاب به حبوش): قربان! این در اختیار ما نبوده و در

اختیار مسئولان سیاسی کشور بوده است. ما در خصوص همکاری با مجاهدین، با آنها

همراه بوده‌ایم. در خصوص جلسه گذشته...

حبوش: این مورد را بگذارید من بررسی کنم.

رجوی: درباره آنچه در خصوص عملیات و عدم انجام آن از طرف مجاهدین گفته می‌شود، باید بگویم که بعد از جریان عملیات صیاد شیرازی و برگشتن از آن، برادران مخابرات بعضی از درخواست‌های عملیات را به ما گفتند؛ که ما هم آنها را قبول کردیم و تمام آن را در کرمانشاه و دزفول انجام دادیم.¹ برادران مجید و مهدی و رحیم در این ملاقات‌ها بودند و من این مطالب را شنیدم و رفتم با استاد طارق [عزیز] صحبت کردم؛ ایشان نیز همان مطلبی که شما گفتید، گفتند و من نیز به صورت مفصل توضیح دادم. آن را در دو نکته بیان می‌کنم و یقیناً شما نیز آن را تأیید می‌کنید. بحث این نیست که ما با عملیات مخالفیم؛ چنان که خود شما نیز الآن در صحبت‌های خودتان گفتید. خودتان قضاوت کنید؛ شما با چند عملیات موافقت می‌کنید؟ احتراز دارید و می‌خواهید بین این احترازهایی که دارید، موازنه برقرار کنید. ما چه می‌خواهیم؟ می‌خواهیم طوری نباشد که دشمن ما را با این عملیات تضعیف کند و بگوید آنها در دست دشمن ما هستند و مجاهدین جزئی از گارد [ریاست] جمهوری [عراق] شده‌اند؛² بعد به نیروهای آمریکایی و به سازمان عفو بین‌الملل و همین‌طور شورای امنیت ارائه نمایند. ما فقط این را می‌گوییم؛ اما می‌توانیم برای آن راه‌حل پیدا کنیم که این‌گونه کردیم.

حبوش: ما اختلافی روی این مسئله نداریم.

رجوی: مثلاً ۱۰ عملیات را انجام می‌دهیم تا بگویم که طرف ما مستقیماً مالایان هستند؛ تا مشروعیت داخلی [ایران] و بین‌المللی داشته باشیم. در کنار آن، هدف مورد نظر شما را

¹ در متن یکی از مذاکرات، مسئول عراقی با صراحت عنوان می‌کند که ترور صیاد شیرازی دستور بوده عراق صادر کرده و مجاهدین اجرا نموده‌اند. در اینجا نیز رجوی تصریح دارد که چون مورد صیاد شیرازی با موفقیت همراه بوده و عوامل آن به عراق باز می‌گردند، دستورهای دیگری برای عملیات در داخل به آنها داده می‌شود که آنها را در کرمانشاه و دزفول عملی می‌کنند!

² رجوی به دنبال دلایل دیگری برای توجیه حضور خود و نیروهایش در عراق است؛ از این رو مستقیماً به اصل مطلب اشاره می‌کند: او در کنار مزدوری و اجرای فرامین، اندکی هم استقلال عمل می‌خواهد؛ نه اینکه بخواهد تمرد کند!

انجام می‌دهیم؛ [هدفی] که مورد بحث و دستور شما باشد.¹ هنگامی که ما [جاهدین] به عراق آمدیم، هیچ‌گونه قرارداد همکاری با جناب طارق [عزیز] نستیم. تا به حال مسئله سیاسی ما حل نشده است. شما هزار تانک هم به من بدهید، وقتی که مسئله سیاسی حل نباشد این لیوان سم است که به من می‌دهید و ما جرئت نداریم عملیاتی که شما می‌خواهید انجام دهیم. شما می‌خواهید که ما و شما جلو برویم و نمی‌خواهید برای برادران سم باشد. من مطمئن هستم که شما این را نمی‌خواهید...

حبوش: اختلافی نداریم؛ باشد.

رجوی: از شما سؤال می‌کنم چون قبلاً مدیر امن العام بوده‌اید؛ ما [سازمان مجاهدین] در گذشته هم با امن العام ارتباط مستقیم داشتیم در زمان دکتر صابر؛ که این تماس الآن قطع شده است.² آیا شما موافقید که این تماس‌ها ادامه داشته باشد؟ آخر علت قطع آن را هم نمی‌دانم.

حبوش: من به جز ارتباط با مخابرات هیچ ارتباط دیگری را قبول ندارم؛ به دلیل

اینکه دیروز شنیدم که شما با مسئول دفتر سید نائب رئیس تماس می‌گیرید. چیزی نگفتم؛ چون وقتی که تماس‌ها و کانال‌ها متعدد شود، اهداف استراتژیک نیز تغییر پیدا می‌کند و مفقود می‌شود. باید یک کانال باشد و موارد سیاسی، نظامی و امنیتی تنها از همان کانال پی‌گیری و انجام شود و پرونده و هدایت در یکجا و یک سازمان باشد.³

1. عین تعبیر و برداشت فوق را رجوی با این بهانه و عنوان: «تا مشروعیت داخلی و بین‌المللی داشته باشیم»، بیان می‌کند؛ ولی فراموش نمی‌کند که بر وفاداری خود نیز تأکید نماید: «در کنار آن، هدف مورد نظر شما را که مورد بحث و دستور شما باشد انجام می‌دهیم.»

2. از افتخارات سازمان این است که همواره به قول خودش از قبل با خوشنام‌ترین و موجه‌ترین (!) دستگاه‌های رژیم صدام در ارتباط بوده است! در سطور بعد ملاحظه خواهید کرد که اصرار دارد همچنان با «همه» جاسوسان و جلادان و دژخیمان رژیم یعنی مرتبط باشد ولی این اجازه را به او نمی‌دهند.

3. با توجه به نکات قبل، تردیدی باقی نمی‌ماند که عمده‌ترین فعالیت سازمان در عراق، کارهای اطلاعاتی و جاسوسی و شناسایی بوده است. از همین روست که مسئول مخابرات عراق تأکید دارد (در واقع، چون جمله آمریکا نزدیک است و باید وحدت رویه و تمرکز اطلاعاتی برقرار باشد) که همه امور باید از کانال مخابرات حل و فصل شود.

رجوی: آیا می‌دانید چرا ما به اینجا و چند کانال رسیدیم؟

حبوش: برای اینکه در کارها تأخیر شد؛ که من ان شاءالله این مسائل را حل می‌کنم.

رجوی: شما شاهد بودید که وقتی سید نائب رئیس گفت که «عملیات شما متوقف شده»، من تکان خوردم که چرا؟! و آیا امکان دارد به من بگویید که چرا عملیات متوقف شده است؟ زیرا می‌دانید که ما در این راستا چه زیان‌هایی دیده‌ایم...

حبوش: من نمی‌توانم الآن جواب بدهم؛ چون تازه شروع به کار کرده‌ام و دلایل توقف و تأخیر در کارها و اینکه دلیل آن چیست را درست نمی‌دانم؛ چون می‌ترسم اشتباه شود؛ ولی در ملاقات‌های آینده آنها را برایتان بیان می‌کنم.

رجوی: قبل از شروع کار سوآلی دارم: آیا کمیسیون ما و مخابرات، بعد از این مواردی که در خصوص عملیات بحث خواهیم کرد، قطع می‌شود؟

حبوش: کمیته سیاسی، کمیته سیاسی دولت است.

رجوی: آیا جناب شما می‌دانید چرا سوآل می‌کنم و قصد من چیست؟

حبوش: منظور شما این است که پس از این جلسه، کمیته سیاسی این کار را قبول

دارد یا خیر؟

رجوی: خیر؛ منظور من این نیست. قرار من با سید نائب رئیس این بود که آن چارچوب را من و شما تهیه کنیم و سپس آن را به کمیته سیاسی‌ای که سید نائب رئیس در روز سوم ماه تموز (ژوئیه) به آن اشاره کرده بودند، ارائه کنیم. نظر ایشان این بود که در این کمیته استاد طه [یاسین رمضان] و رفیق علی حسن مجید و شما [حبوش] به عنوان مدیر مخابرات [حضور داشته باشند] برای اینکه راهکار توسعه عملیات را چه مربوط به ارتش آزادی‌بخش و چه مربوط به جدار مرز و استان‌های عمق کشور بررسی کنیم. آیا شما از این بحث مطلع هستید؟

حبوش: برای اینکه شرایط برای شما فراهم کنیم، می‌خواهیم که کار را با جدیت آغاز

کنیم. روز گذشته آقای عزت ابراهیم گفتند که «عملیات شروع شود؛ هدفها را آماده کنید» من هم به برادران مخابرات که الآن صدای من را [در این جلسه] می‌شنوند می‌گویم که بروند و هدفهای خود را [در داخل ایران] انتخاب کنند¹ تا بعد بنشینیم و سوژه‌های شما را مورد بررسی و بحث و گفتگو قرار دهیم؛ و وقتی توافق کردیم، آن وقت برای شروع به خدا توکل کنیم. کمیته سیاسی نیز برای انجام این عملیات کمک ما خواهد بود؛ چراکه من قطعاً دلایل کافی برای انجام این عملیات خواهم داشت.²

رجوی: قبل از ورود به دستور جلسه، اولین سؤال این است که آیا شما از آن چیزی که در ۲۰ ژوئن به نقل از یک دستور ریاست جمهوری به من ابلاغ شد و روز گذشته نیز سیدناآب رئیس به آن اشاره کردند مبنی بر خط مشی و کار جدید شما که برابر دستور سابق کار کنید و عملیات را انجام دهید اطلاع دارید؟³

حبوش: توافق یا دستور قبلی چه چیزی است؟

رجوی: اتفاق گذشته این بود که پس از حمله موشکی و انفجار اتوبوس توسط رژیم ملایان، در ۲۰ ژوئن به ما گفته شد جواب و انجام عملیات ضروری است؛ و مجاهدین می‌توانند منهای به‌کار بردن [ادوات] زرهی بدون محدودیت زمانی و مکانی برای انجام عملیات اقدام کنند و برای در نظر گرفتن سوژه‌ها و مکان‌ها نیز آزاد هستند. در آن جلسه که این دستور را ابلاغ کردند، برادر احسان و برادر ابومروان حضور داشتند. همین‌طور نیز گفته شد که مخابرات به شما کمک می‌کند. تنها محدودیت این بود که ظاهراً حرکت ستون نباید

1. ملاحظه می‌شود که حتی انتخاب سوژه‌های موردنظر سازمان نیز باید با تأیید رژیم عراق صورت پذیرد.
2. ملاحظه این مطالب (تأکید بر اهداف عراق و صدور دستور انجام عملیات از طرف عراق) توضیحات و توجیهات سازمان و رجوی را در نشریات علنی خویش و بخصوص در کتاب قطور «دموکراسی خیانت‌شده» دال بر استقلال از عراق، به لحن می‌کشد. آیا فضاحتی اینچنین سابقه‌ای در تاریخ معاصر ایران دارد؟!
3. رجوی در این‌گونه مذاکرات، سعی می‌کند که تمام دستورالعمل‌ها را به شخص صدام منتسب کند تا حداکثر بهره‌برداری را صورت دهد؛ ولی از آن طرف، مقام عراقی چنانکه در سطور بعد خواهیم خواند با زیرکی متوجه دروغ‌گویی و فریب رجوی می‌شود!

برای قضاوت تاریخ

ایه صورت] نظامی باشد و خودروهایی که به کار گرفته می‌شوند، باید غیر نظامی باشد. عملیات به عهده مجاهدین باشد؛ ملزومات و تدارکات هم به وسیلهٔ جهاز مخابرات تهیه شود. این قرار توافق قبلی بوده است.

یکی از افسران مخابرات (خطاب به حبوش): اجازه می‌دهید؟

حبوش: بفرمایید.

افسر مخابرات: موردی که برادر مسعود اشاره کردند، بدین صورت است که گروه‌های مجاهدین، در قالب ۳ یا ۴ نفره و نه به صورت گروهی، وارد خاک ایران شوند و با خمپاره یا موشک و... اهداف خود را مورد حمله قرار دهند و سپس بازگردند؛ و کمک‌های لجستیک و تجهیزات و اطلاعات را ما در اختیار آنها قرار دهیم.

حبوش: چگونه باز گردند؟

افسر مخابرات: همان‌گونه که وارد خاک ایران شدند، پس از عملیات به صورت انفرادی و یا گروه‌های کوچک ۳ یا ۴ نفره به عراق بازگردند.^۱

حبوش: این‌طور که برادر مسعود بیان کردند، من فکر کردم که این دستور ریاست

جمهوری است.^۲

رجوی: برادران مخابرات در آن جلسه حضور داشتند.

افسر مخابرات: قربان! این جلسه حدود ۴۰ تا ۴۵ روز قبل انجام شد. برابر اطلاعات

به دست آمده از مناطق مرزی و استراق سمع فنی، تحرکات و گشت‌های اطلاعاتی در

^۱. بنا به آنچه در رسانه‌ها بیان می‌شد، عراق همواره در جواب‌گویی به اعتراضات ایران در خصوص حملات و عملیات سازمان در ایران مدعی بود که این فعالیت‌ها بدون هماهنگی با عراق بوده است. تأکید بر این امر که تیم‌ها باید منفرد یا حداکثر ۳-۴ نفره باشند، از این جهت بوده که حساسیت ایران برانگیخته نشود و تصور نکند که عواملی بجز وابستگان سازمان در صحنه بوده‌اند.

^۲. حبوش در اینجا ضربه‌ای وارد می‌کند تا بتواند نشست را با دست بالاتری اداره کند. در واقع، او با بر ملا ساختن دروغ رجوی چندین امتیاز را از او سلب می‌کند و او را به اصطلاح در سه کنج قرار می‌دهد.

جدار مرز را ما به مجاهدین اعلام کردیم.

حبوش: من یادم هست که دو سال پیش [که در امن‌العام بودم] اطلاعاتی از منطقه «بدره»، «خانقین» و «ميسان جنوب» به شما [مخابرات] دادیم که در این مناطق تحرکات و گشت‌های اطلاعاتی هست؛ درست است؟ سه نفر سرباز ایرانی را دستگیر کردند؛ دو نفر را از منطقه «بدره» گرفتند و یک نفر را هم از «خانقین» دستگیر کردند؛ دو نفر بازگشتند و یکی بازگشت. سوالاتی که از آنها کرده بودند این بود که چه کسی وارد و خارج می‌شود. سپس این اطلاعات و اخبار را برای حمایت از مجاهدین (چون که اگر وارد شوند ضرر و زیان می‌بینند) به شما اطلاع دادند.

افسر مخابرات: اطلاعات و اخباری هم رسیده مبنی بر اینکه رژیم [ایران] در مناطق مرزی فعال است و در شنود فنی از نام «مجاهدین» به عنوان «منافقین» استفاده می‌شود. پیام‌ها را داشتیم و عملیات مجاهدین نیز در راستای اهداف از قبل مشخص شده و شناسایی و طراحی شده در داخل ایران انجام می‌شد.^۱ اینها (مجاهدین) می‌گویند از دفتر ریاست جمهوری دستور صادر شده؛ در صورتی که این توافق بین مجاهدین و مخابرات بوده است.^۲

حبوش: پس این توافق از طرف مخابرات بوده و نه از دفتر ریاست جمهوری.^۳

رجوی: سؤال من این نیست؛ فقط می‌خواستیم نظر شما را به توافقات قبلی و آن چیزی که روز گذشته سید نائب رئیس به آن اشاره کردند و مد نظر من هست، معطوف کنم. ان شاء الله طوری ما با شما عمل خواهیم کرد که به یک روش و سیاق کار جدید برسیم؛ ولی

^۱ مطابق اظهارات کارشناسان افسر امنیتی عراق مثل همه موارد مشابه که بارها ذکر شده عراقی‌ها شناسایی و طراحی می‌کردند و مجاهدین به عنوان «سربازان» و «مأموران» آنها دست به عمل می‌زدند.
^۲ افسر مخابرات و حبوش مجدداً ضربه وارد می‌کنند! ذلت رجوی را در پاسخ وی ملاحظه خواهید کرد.
^۳ همان.

تا آن موقع بر اساس توافق قبلی اشاره شده عمل خواهیم کرد.

حبوش: هیچ‌گونه تغییری ندارد و مشکلی نیست.

افسر مخابرات: قربان! ما در حال حاضر کار شناسایی را انجام داده‌ایم و اطلاعات را از منابع جمع‌آوری کرده‌ایم.

حبوش: در برنامه‌های آینده کار من دقیق خواهد بود تا هیچ جنجالی ایجاد نکند و هیچ مشروعه‌ی برای حمله به مجاهدین در عراق به رژیم [ایران] ندهد. آن کارهایی هم که شما گفتید، انجام بگیرد و منجر به قیام در داخل ایران بشود و [آتش قیام را] شعله‌ور کند.

رجوی: من می‌خواهم توافقی‌ها را بنویسم تا همه روی آن اتفاق نظر داشته باشیم. راجع به توافق ۲۰ ژوئن عمل می‌کنیم تا به سیاق‌های جدید برسیم.

حبوش: منظور از سیاق کار جدید چیست؟

رجوی: همان‌گونه که خودتان می‌دانید، من از سیاق کار جدید اطلاعی ندارم...

حبوش: تا زمان انتخاب سوژه‌های مشترک، باشد.

رجوی: درست است؛ تا زمانی که اهداف مشترک ابلاغ شود، برابر توافق ۲۰ ژوئن عمل می‌کنیم.

یکی از افسران مخابرات: قربان! با اجازه شما... ما نیازی به وقت نداریم؛ چون اهداف

شناسایی و انتخاب شده و آماده کار هستیم؛ حتی می‌توانیم اولین گروه را برای عملیات بفرستیم.

حبوش: پس چرا روی آن عمل نکردید؟

افسر مخابرات: چون ما منتظر گروه برای انجام عملیات بودیم...

حبوش: خوب، این اهداف را به من بدهید. (خطاب به افسر مخابرات): آیا مجاهدین

اهداف خودشان را به شما داده‌اند؟ افسر مخابرات: خیر قربان! نداده‌اند.

رجوی: این دو برگ حاوی عملیات و اهداف جدار مرز و عمق خاک ایران است.

حبوش: این ۲۹ هدف است و من به‌زودی پس از بررسی به شما جواب خواهم داد.

یک سؤال دارم: آیا مجاهدین می‌توانند از طریق مرز پاکستان مثلاً عملیاتی انجام دهند؟^۱

رجوی: اگر فرصت بود، جواب مبسوطی می‌دادم. من از جزئیات می‌گذرم؛ خصوصاً چون ابومحمد نیز سؤال کرده و جواب داده‌ام که ما حدود ۳ سال است در مرز پاکستان فعالیت می‌کنیم؛ ولی تا الآن نتوانسته‌ایم [عملیات داشته باشیم].

حبوش: ببخشید؛ منظور من فقط پاکستان نیست؛ بلکه مرز ترکیه و افغانستان نیز

موردنظر من است.^۲ آیا ممکن است؟

رجوی: تا الآن نتوانستیم؛ چون که برای هر عملیات امکانات لازم است: اولاً نیاز به چند گذرنامه و بعد وسیله ارتباطی و ملزومات دیگر نیاز داریم. ما ۳ سال قبل، در مرزهای [پاکستان و افغانستان و ترکیه، از خدا می‌خواستیم که بتوانیم با تمام قوا عمل کنیم ولی تا به حال نتوانسته‌ایم نتیجه عملی بگیریم.^۳

حبوش: دلایل شما مربوط به عوامل و مسائل پشتیبانی بود. من از برادر مسعود

^۱. مقام عراقی این مطلب را بدین جهت عنوان می‌کند که محذورات و مشکلات سیاسی عراق دامنگیر مجاهدین و خودشان نشود. در اینجا ارائه اهدافی در راستای تأمین نظرات عراق و انجام عملیات از غیرمرزهای عراق قابل توجه است. بنا به سوابقی که از گذشته موجود است، معمولاً اهداف اعلام شده، بمب‌گذاری در مناطق حساس یا زدن اپوزیسیون عراق در مناطق مختلف است.

^۲. در اینجا حبوش صریحاً منظور اصلی خود را لابه‌لای جملات کوتاهی که بیان می‌کند، القا می‌نماید! وقتی از مرزهای پاکستان و افغانستان و ترکیه سخن می‌رود، بدین معنی است که تاکتیک‌ها دگرگون و عرصه فعالیت‌ها عوض شود تا فشار از روی عراق برداشته شود و رژیم ایران روی عراق حساس نگردد.

^۳. اگر رجوی در موقعیت مواجهه با اعضا و هواداران قرار داشت، مدعی می‌شد که حتی از کره مریم هم می‌تواند (یا توانسته) ایران و رژیم آخوندها را هدف قرار دهد؛ و لاف می‌زد که «بروید و بروید...» اما در اینجا چون نیاز به عراق حیاتی است و سازمان هیچ پایگاهی در هیچ جایی ندارد و به عضو منفصلی از ارتش و

می‌خواهم که مجدداً بررسی کند تا چنانچه مشکلات‌شان فقط شامل امکانات پشتیبانی می‌شود، کمک کنیم و آن را حل کنیم.

رجوی: من یک گزارش برای شما می‌فرستم که از روی آن نتیجه بگیرید که اگر عملی هست اشکالی ندارد. گزارشم را می‌فرستم که چه کارهایی کرده‌ایم و مشکلات در آنجا چگونه است. اگر شما بتوانید این مشکلات را حل کنید، نور علی نور خواهد بود.

افسر مخابرات: برادر مسعود نمی‌داند که امکاناتی که در آنجا می‌توانیم ارائه کنیم چگونه است؛ چون فکر می‌کند که ما به راحتی در آنجا تحرکاتی داریم.

حبوش (خطاب به افسر مخابرات): برادر من! اینکه من می‌گویم از مرز پاکستان یا ترکیه، نمی‌دانید چرا این را می‌گویم؛ چون که ملاً یان می‌دانند تحرک مجاهدین از مرز عراق است، از مرزهای دیگر غافل هستند. از جایی می‌آییم که انتظار ندارند و اهداف را محقق می‌کنیم.^۱

افسر مخابرات: حتی از امارات و قطر و دیگر کشورهای خلیج [فارس] نیز می‌توان عملیات انجام داد.

رجوی: من با این کار موافقم؛ اگر بشود، فواید زیادی از جمله سیاسی اطلاعاتی و امنیتی را به دنبال خواهد داشت.

حبوش: برای اهدافی که شما مشخص می‌کنید، همراه با اهدافی که افسران مخابرات مشخص می‌کنند، از همین حالا اتاق جنگ مجاهدین و ما تشکیل داده می‌شود. در اتاق عملیات، با شما درباره هدف‌های مشخص روی آن بحث می‌شود و بعد روی اهداف مشترک کار می‌کنیم؛ به نحوی که بتوانیم هدف مورد توافق را به وسیله مجاهدین انجام

دستگاه امنیتی عراق تبدیل شده است، از عجز خود و اینکه در طول ۳ سال هیچ کاری در خارج از عراق نتوانسته انجام دهد، سخن می‌گوید!

^۱. این هم یک توجیه دیگر، برای آنکه مسعود رجوی نرنجد!

دهیم. به عنوان مثال اگر بتوانیم به جایی از اطراف خلیج برسیم، باید ببینیم چه امکاناتی مورد لزوم است، شما چه امکاناتی دارید، و ما چه تسهیلاتی می‌توانیم ارائه کنیم. الآن تماس می‌گیرم. اینجا تلفن هست؟

افسر مخابرات: بله قربان.

رجوی (خطاب به یکی از افسران مخابرات): این فرصت خیلی خوبی است که به توافق برسیم. این کار جدیدی است و تا حالا کم‌شناسی ما بوده است. انشاءالله در آینده بهتر و بیشتر شود.

افسر مخابرات: ان شاءالله.

به دلیل اینکه ظاهر حبوش برای تماس با تلفن بیرون

می‌رود حضار طوری در جلسه با یکدیگر صحبت

می‌کنند که سخنان آنها زیاد مشخص نیست.

رجوی: این بهترین چیزی است که رئیس (حبوش) به ما هدیه داده‌اند.

حبوش: خوب برگشتیم به آن چیزی که داشتیم می‌گفتم.

رجوی: مهدی! سؤالی داشتید؟

مهدی ابریشمچی: سؤالم این بود که تا رسیدن به اهداف مشترک، آیا ما مانند گذشته

و بر اساس توافق قبلی می‌توانیم روی اهدافی که داشتیم عمل کنیم؟

حبوش: یعنی شما فکر می‌کنید اهداف مان دیر می‌شود؛ چه وقت می‌توانید عملیات

کنید؟

رجوی: بله؛ ما آمادگی کامل داریم و گروه‌ها آماده اعزام به داخل [ایران] جهت عملیات

هستند.

یکی از افسران مخابرات: قربان! در حال حاضر اعزام تیم، نیاز به بررسی و هماهنگی

با ارتش و جمع‌آوری اخبار از منابع تقسیم و حدود ۷ تا ۱۰ روز زمان دارد تا تحقیقات ما کامل شود و نیروها و منابع ما تیم‌ها را به داخل منتقل کنند.^۱

رجوی: درست است؛ شما افسران یگان‌های ارتش را مشخص کردید و موجود هستند. حبوش: بله؛ درست است.

رجوی: بی‌گیری آن با ماست و شروع و دستور کار و عملیات ساده است و هیچ‌گونه درخواست دیگری نداریم.

افسر مخابرات: ما باید به افسران خود اطلاع دهیم و آنان با یگان‌های در خط هماهنگی کنند و سپس اجازه تردد و عبور داده شود. این کار را در اسرع وقت انجام می‌دهیم.

حبوش: ما ابتدا باید زمانی را برای شروع عملیات مشخص کنیم و بر روی اهداف به توافق برسیم. ۱۰ روز زمان برای ابلاغ و هماهنگی زیاد است. در خصوص عملیات مشترک به توافق رسیدیم ولی اینکه اهداف در کجا باشد، خیلی مهم است و نحوه و روش کار مجاهدین باید طوری باشد که سلامت آنها برای بازگشت تأمین شود.

رجوی: شما نکته‌ای فرمودید و من هم نوشتم؛ روز گذشته نیز سید نایب گفتند که این دستور شامل نیروهای نظامی در مناطق مرزی نیز می‌شود و از این جهت نیروها می‌توانند از مرز عبور کنند و برای همین باید با نیروها هماهنگی صورت بگیرد.

حبوش: این مشکلی نیست. هماهنگی با یگان‌های نظامی خیلی عادی [است] و کار روزانه ماست.

رجوی: از آنجایی که این برادر ما می‌گوید...

حبوش: آیا اهدافی که شما برای عملیات انتخاب کرده‌اید، از این لیست است؟

^۱ بر اساس اظهار افراد نزدیک به سازمان و کسانی که بچه‌ها را دیده‌اند، اعزام یک تیم دونفره به داخل

برای قضاوت تاریخ

رجوی: بله...

حبوش: خوب؛ ممکن است اهدافی که می‌خواهید روی آن عملیات کنید، روی لیست

برای من مشخص کنید که چگونه برای عملیات آماده و شناسایی شده است.

رجوی: بله، می‌توانم...

حبوش: این لیست را بگیرید و اهداف آماده را مشخص کنید تا من بررسی کنم و

جواب آنها را توسط برادران به شما اعلام کنم تا کارتان را شروع کنید. آنهایی را که

شناسایی شده علامت بگذارید. می‌توانیم تا فردا فرصت بدهیم. شما فردا لیست را به

برادران بدهید تا اهداف را بررسی کنیم و به شما بگوییم این هدف بله و این هدف خیر

و به این دلیل انجام نشود. همان‌گونه که شما مایل هستید که هرچه سریع‌تر عملیات را

شروع کنید، من نیز نمی‌خواهم به شما آسیبی برسد. ضمناً نیم ساعت [دیگر] برای شما

وقت دارم.

رجوی: می‌خواهید بقیه کارها را بگذاریم برای بعد و ادامه جلسه را بعداً پی‌گیری کنیم؟

حبوش: خیر؛ اصلاً نمی‌خواهم. ادامه می‌دهیم. الآن ساعت ۱۲/۳۰ است و من تا

ساعت ۱۳ هستم.

رجوی: من مطالب را به صورت مختصر بیان می‌کنم؛ چون مطالب گذشته نوشته شده و

قبلاً موجود است.

حبوش (خطاب به افسر مخابرات): اولاً [درباره] اختصاص تعدادی تانک چیفتن از

غنیمت‌های گرفته شده که صحبت آن را کردیم؛ وقتی من بازگشتم، یادآوری کنید تا

ترتیب جلسه‌ای را با وزیر دفاع برای مسعود دهیم. تا موارد را از طریق وزیر دفاع انجام

دهیم.

رجوی: پس موارد و درخواست‌های نظامی را از طریق وزیر دفاع انجام دهیم.

حبوش: بله، انجام می‌شود. از طریق وزیر دفاع درخواست‌های نظامی و تدارکاتی را مانند اینها در لیستی برای ما بنویسند؛ ما نیز برای آنها [مجاهدین] طی لیستی اعلام کنیم و به صورت بنبند جواب دهیم تا بر روی یک برگه سفید (نه فرم‌های مخابرات) ثبت شود و موافقت‌های آن نیز قید گردد. درباره درخواست شناسایی جدار مرز و ورود به داخل ایران هم باید بررسی کنیم و مثلاً بگوییم اینجا بلامانع است. درخواست‌های پول و... را هم مورد بحث قرار می‌دهیم. (خطاب به افسر مخابرات) جواب درخواست‌ها را تهیه کن و برای مطالعه بیاور تا دستور تایپ و ارسال آن را صادر کنم. یک نسخه برای مجاهدین و یک نسخه برای ما می‌ماند.

افسر مخابرات: آیا این جلسه، جلسه شفاهی است؟

حبوش: خیر؛ آن را کتبی کنید. ما امروز و فردا را داریم. پنج‌شنبه جواب درخواست‌ها را به مجاهدین تحویل دهید.

افسر مخابرات: قربان! چگونه؟ یعنی جواب همه اینها را بدهیم؟

حبوش: بله؛ اینها درخواست خود را به ما دادند، ما هم باید دستور آن را برای شروع عملیات و کار آنها به مجاهدین ابلاغ کنیم.¹ تو منظور و مقصود مرا متوجه نشدی.

افسر مخابرات: چرا قربان! یعنی پنج‌شنبه جواب آماده باشد.

حبوش: بله؛ من می‌خواهم دستور آن را صادر کنم و باید روی هر کدام بحث و تبادل نظر شود. در ملاقات بعد درخواست‌های خود را ارائه می‌کنیم و می‌گوییم: برادر مسعود! این درخواست‌های ماست؛ و روز پنج‌شنبه جواب درخواست‌ها را به صورت

¹. به مجاهدین درست مثل یک نیروی عملیاتی عراقی دستور صادر می‌شود!

رسمی و طی نامه ابلاغ می‌کنیم.

رجوی: فقط در خصوص دو برادر دستگیر شده، امروز جواب ما را بدهید. من این نامه را خدمت شما تقدیم می‌کنم که توسط نماینده شورای ملی مقاومت برای نماینده مجلس انگلستان نوشته شده و ایشان، «مورت بریمری»، به شورای امنیت فرستاده و نوشته که [دو نفر زندانی] حق پناهندگی آنان کمیساریای عالی پناهندگان قبول کرده و اینها حتی می‌توانند به عراق برای پناهندگی و یا به کشور دیگری بروند. این سند رسمی است.

حبوش (خطاب به افسر مخابرات): مطالبی قبلاً به من گفته شده که برابر اطلاعات رسیده جلال اینها را تحویل ایران داده است. با ما بازی کرده، تذکر دهید تا بیرسم و تحقیق کنم. الآن یک سند رسمی داریم؛ این سند می‌گوید که عراق می‌تواند آنها را تحویل بگیرد. وقتی می‌روید پیش جلال به او بگویید که این نامه رسمی است و شما باید جواب بدهید؛ چون ما دلیل کافی داریم که عراق باید این دو نفر را تحویل بگیرد یا بگوید برابر این سند آنها را چه کار کردید. جواب آن را به برادر مسعود بدهید.

رجوی: متشکرم. مطالب نظامی را بگذاریم برای جلسه با وزیر دفاع.

حبوش: بله؛ من قرار آن را از طریق تلفن داخلی خواهم گذاشت. (خطاب به افسر مخابرات) از اینجا شماره آن را بگیرید.

رجوی: در مواردی که می‌خواهیم با وزیر دفاع صحبت کنیم، نسخه‌ای از آن را به ابوالاحمد (افسر مخابرات) می‌دهیم؛ حتی مواردی که دیروز روی آن صحبت شد و باید با وزیر دفاع صحبت کنیم، همه آنها را نوشته و تحویل دادیم. و باید با وزیر دفاع صحبت کنیم.

حبوش: برادر مسعود در جریان باشد که فقط درخواست‌های نظامی را با وزیر دفاع بحث کنید؛ درخواست‌های عملیاتی را مطرح نکنید؛ چون از شرح وظایف ماست. فقط درخواست‌های پادگان، تانک، اسلحه و... با ارتش است و با وزیر دفاع مطرح

برای قضاوت تاریخ

می‌شود.

توسط حبوش با وزیر دفاع تماس تلفنی گرفته می‌شود: الو (پس از سلام و احوال‌پرسی): دیروز نایب رئیس با برادر مسعود جلسه داشتند و گفتند که با شما نیز جلسه‌ای داشته باشند. می‌دانید که ارتباط و علاقه ما با مجاهدین خوب است. کی برای ملاقات و جلسه با برادر مسعود وقت دارید؟... فردا خوب است. یعنی ساعت ۱۰ صبح فردا خوب است. خداحافظ. فردا ساعت ۱۰ صبح، جلسه با وزیر دفاع.

رجوی: ممنون؛ محل جلسه کجاست؟

حبوش: بروید به وزارت دفاع، نزد ایشان؛ از قسمت تشریفات بروید. ابواحمد نیز با شما می‌آید.

رجوی: آیا شما با استاد طه [یاسین رمضان] ملاقات خواهید کرد؟ همان‌گونه که سید

نایب رئیس گفتند؟

حبوش: بله، سید طه یاسین.

رجوی: در خصوص موارد تجارت...

حبوش: بله، می‌روم. (خطاب به ابواحمد) به من یادآوری کنید و یادتان باشد که بعد از جلسه با وزیر دفاع یک ملاقات با سید طه یاسین نیز برای مسعود ترتیب دهم. باید با او تماس بگیرید و وقت ملاقات را تعیین کنید اما در خصوص پول، دفتر ارتباطات باید به من بدهد؛ چون دارم این ملاقات‌ها را برای شما ترتیب می‌دهم. (خنده حضار)

رجوی: و این کرامت و فضل شماست. (خنده حضار)

حبوش: فردا وقتی ملاقات با وزیر دفاع تمام می‌شود، تماس می‌گیرم و قرار ملاقات با طه یاسین را برای روز بعد می‌گذارم.

رجوی: پس موارد و درخواست‌های تجارتمی و بازرگانی را با طه یاسین مطرح خواهم

کرد.

حبوش: بله، خوب است.

رجوی: من فقط یک نکته آخر را می‌خواهم از جناب شما [حبوش] بشنوم که ممکن

است البته سؤال من زیادی باشد.

حبوش: این سؤال چیست؟

رجوی: این سؤال ممکن است زیادی باشد؛ ما قبلاً توافق داشتیم که بعضی از افراد را

برگردانیم ایران [یعنی تحویل ایران بدهیم]. این افراد کسانی هستند که نباید دیگر پیش ما

باشند و عدد آنها کم است. افرادی هستند که به آنها شک داریم [به لحاظ امنیتی] و این

توافقی بین ما و شماست.

حبوش: برای برگرداندن به ایران چه مشکلی هست؟

رجوی: اصلاً مشکلی نداریم. برای بازگشتشان به ایران لیست آنها را تحویل داده‌ایم؛

اما درخواست ما این است که نمی‌خواهیم اطلاعات این افراد قبل از ورود آنها، به دستگاه

اطلاعاتی رژیم ایران داده شود (اسامی آنها قبل از تحویل به ایران اعلام نشود).^۱

حبوش: شما می‌خواهید این افراد را به صورت یک مرحله‌ای به ایران بفرستید یا

تحویل دهید؟

رجوی: نه؛ باید به صورت تدریجی و گروه گروه افراد را به ایران بفرستیم.

حبوش: اگر می‌گفتید به صورت یک مرحله‌ای آنها را به ایران می‌فرستیم، می‌گفتم نه!

این یک کار اطلاعاتی نیست که مرحله به مرحله باشد. اصلاً می‌توانید آنها را برای

^۱ شمه و نمونه‌ای از ردالت و ناجوانمردی رجوی و فرقه وی در اینجا عریان می‌شود. رجوی از راهکاری سخن می‌گوید که هیچ حزب و سازمان و جمعیتی بدان دست نمی‌زند: تحویل اعضای که یا توان مبارزه را از دست داده‌اند و یا به نحوی نسبت به روند جاری تشکیلات مسئله‌دار شده‌اند، به دولت و رژیمی که این افراد قریب دو دهه با آن در مبارزه بوده‌اند! تأکید رجوی روی برگرداندن نیروهای مسئله‌دار سازمان و تحویل آنها به ایران است. این جنایت عریان و ناجوانمردانه بدین منظور است که وی می‌خواهد عناصر مسئله‌دار را به کلی از کار بیندازد و به اصطلاح «تمام‌سوز» کند.

یکسری کار اطلاعاتی بفرستید.

رجوی: ما نیز همین کار را می‌کنیم.

حبوش: مثلاً به آنها بگویید بروید در عمق ایران کار کنید؛ به نحوی که او فکر نکند

شما او را برای شک امنیتی می‌فرستید و اخراج می‌کنید.^۱

رجوی: همین کار را در مورد بعضی از این افراد انجام داده‌ایم. قبلاً ما با مخبرات

برنامه‌ریزی کرده بودیم...

حبوش: هیچ مشکلی و اعتراضی نیست.

رجوی: مشخص است. یکی از این افراد از منابع رژیم [ایران] است.

حبوش (با حالت تعجب): یعنی منبع نظام است؟!

رجوی: چون به دلیل مسائل سیاسی نمی‌خواهیم این افراد را نگهداری کنیم.

حبوش: خوب؛ آیا برای شما مشخص شده است که این فرد با رژیم ارتباط دارد؟

رجوی: بله، و پیش ما اعتراف کرده است.^۲ افرادی از ایران وارد عراق شدند و خودشان را

تسلیم کردند و شما آنها را به ما تحویل دادید. برای توافق فی‌مابین، از آنها بررسی و تحقیق

می‌کنیم و سپس آنها را تحویل شما می‌دهیم. خواهشی که داریم این است که چون شما

مطلع هستید، به دوستان و همکاران خود تأکید کنید که...

حبوش: من می‌گویم وقتی که در تحقیقات ثابت شد که فردی از طرف رژیم [ایران]

هدایت شده است، آن را به ما تحویل دهید تا تعیین تکلیف کنیم. همه آنها در یک سطح

^۱ چنانکه ملاحظه می‌کنید، نوع برخورد نیروهای اطلاعاتی امنیتی عراق با اعضای مسئله‌دار سازمان، انسانی‌تر و منطقی‌تر از برخورد سازمان با این نیروهاست!

^۲ بجهه‌ایی که در جریان مناسبات سازمان در عراق و خارج از عراق بوده‌اند، خوب می‌دانند که رجوی در اینجا چه می‌گوید؛ رجوی در پروسه پیوسته انقلاب‌های پی‌درپی «ایدئولوژیک» و نشست‌های «خرنگ‌کن»، به اجبار اعترافاتی مبنی بر بریدن، مزدوری و جاسوسی برای رژیم خمینی و فساد اخلاقی می‌گرفت تا در مواقع لزوم مثلاً هنگام بیرون رفتن بچه‌ها از مناسبات از آنها استفاده کند. این اعترافات گاه هنگام خارج شدن از تشکیلات و در دوره زندان سازمان، به زور شکنجه و تک، گرفته می‌شد.

نیستند و اگر به کسی ۵ درصد شک و یا ۱۰ درصد شک دارید، او را برای کار جمع‌آوری اطلاعات در ایران بازگردانید؛ اما فردی را که ۱۰۰ درصد مطمئن هستید، به من بدهید تا شاید در تحقیقات ما مطالب بیشتری به دست بیاید.^۱

افسر مخابرات: قربان! این شخص وقتی می‌رود، در داخل آنها [مجاهدین] زندگی می‌کند؛ چنانچه بازگردد به شما آسیب می‌رساند.

رجوی: غرض من از طرح این سؤال این بود که این افراد قبل از اینکه به ایران بازگردند، اطلاعات و امکان تماس با هیچ کجا نداشته باشند تا نظام [جمهوری اسلامی] نفهمد که این شخص به ایران باز می‌گردد.

حبوش: خوب روشن است؛ باید این‌گونه باشد.

رجوی: قبلاً ما توافق کرده بودیم و می‌خواستیم شما نیز مطلع باشید؛ نمی‌خواهم UN و

صلیب [سرخ جهانی] مطلع شوند.^۲

افسر مخابرات: ما نیز قبلاً در همین چارچوب کار کرده‌ایم.

حبوش: گفته‌ای که برای برادر مسعود داشتم این است که شیوه‌ها را در عملیات تغییر دهید؛ چراکه آخوندها در خصوص کارهای شما تجربه دارند. درخواست دارم که دنبال راهکارهای جدید و نامشخص باشیم. هدف‌هایی که من مشخص می‌کنم، هدف‌هایی است که ترجیح می‌دهم هرچه بیشتر در عمق ایران باشد نه در جدار مرز؛ چون اگر در مرز انجام شود، طرف مقابل خواهد فهمید که این افراد از پادگان‌های

^۱ همان‌طور که مشهود است، عراقی‌ها نیز تا حدی به منطق گردن می‌نهند! حبوش که به احتمال قریب به یقین می‌داند رجوی و سازمان وی به راحتی انگ می‌زنند اصرار دارد که اعضای مسئله‌دار درجه‌بندی شوند و گتری و فله‌ای متهم نشوند؛ در اینجا رجوی، هم حرف‌های حبوش را ظاهراً قبول می‌کند و هم کماکان روی حرف و تشخیص خود پافشاری می‌نماید.

^۲ سازمان همواره به مطلع نشدن سازمان ملل و صلیب سرخ جهانی تأکید داشته و به مثابه یک روش اعمال می‌کرده است تا خارج کردن این افراد از عراق توسط مقامات بین‌المللی میسر و ممکن نشود.

مجاهدین در عراق اعزام شده‌اند؛ ولی اگر در مرز شرقی ایران یا در استان‌های داخل عمق ایران باشند، اولاً بیان انجام این عملیات و امکان تبلیغات روی آن بیشتر است و ثانیاً روحیهٔ مجاهدین داخل ایران نیز بیشتر و بهتر می‌شود و باعث می‌شود جسارت بیشتری برای انجام عملیات داشته باشند. این را من از شما می‌خواهم. اگر شما با حرکات و جنبش‌ها و احزاب معارض ایرانی روابطی دارید، می‌توانید اهداف مشترکی را با آنها در نظر بگیرید و سوژه‌های مشترکی داشته باشیم. البته بدانید که از نظر ما تنها گروهی که ما می‌شناسیم و در مخابرات با آن تماس داریم و [برای ما] در ایران عملیات انجام می‌دهد، فقط مجاهدین است و [آنچه گفتم] تأثیری روی کارها [و نظر ما نسبت به مجاهدین] ندارد؛ ولی حداقل به لحاظ اطلاعاتی [با دیگر گروه‌های مخالف ایرانی] همکاری داشته باشید.^۱ قطعاً هر عملیاتی که شما انجام دهید، واکنش خاص خودش را دارد و ما به عنوان دولت باید این حساب‌ها را انجام دهیم و پیش‌بینی لازم به عمل آید. برادر عصام! مطالب را شنیدید؛ آیا مطالبی دارید و آیا شما برادران مجاهد مطلبی دارید؟ رجوی: تنها نکته‌ای که داریم، در خصوص توافقات است که باید معلوم شود انجام عملیات چگونه بر طبق آن صورت می‌گیرد...

حبوش: ۵۰ کیلومتر در عمق ایران [از مرز ایران] و هرچه بیشتر در داخل باشد بهتر

است. اگر از من سؤال کنید که در تهران بهتر است، من می‌گویم تهران بهتر است؛ یا اگر

^۱ حبوش این حرف‌ها را برای گرفتن امتیاز و کم‌ارزش کردن والور مجاهدین خلق بیان می‌کند؛ وگرنه به خوبی می‌داند که جریان رجوی در میان همهٔ گروه‌های داخل و خارج از ایران ایزوله و منفور است و اصلاً چنین امکانی که بتواند با یک گروه مخالف در داخل کشور همکاری داشته باشد، وجود ندارد! منطق او ظاهراً درست است؛ ولی این توصیه را گروهی می‌تواند به کار بندد که ممکن نشود.

^۱ حبوش این حرف‌ها را برای گرفتن امتیاز و کم‌ارزش کردن والور مجاهدین خلق بیان می‌کند؛ وگرنه به خوبی می‌داند که جریان رجوی در میان همهٔ گروه‌های داخل و خارج از ایران ایزوله و منفور است و اصلاً چنین امکانی که بتواند با یک گروه مخالف در داخل کشور همکاری داشته باشد، شهره به مزدوری و جاسوسی نباشد.

برای قضاوت تاریخ

سؤال شود اهواز یا مشهد بهتر است می‌گوییم مشهد بهتر است و این، هم برای ما و هم برای شما بهتر است. اهداف عملیات‌ها نیز طی لیستی مشخص است؛ ما نیز اهداف خودمان را به شما داده‌ایم و پس از بررسی جواب می‌دهیم.

رجوی: سؤال آخر؛ آیا ممکن است که چنانچه مسئله ضروری و فوری بود، من با شما تلفنی تماس بگیرم؟

حبوش: بله؛ مشکلی نیست. شماره تلفن مخصوص و عادی را به ایشان بدهید.

شماره مخصوص چند است؟

افسر مخابرات: ۸۸۶۰۶۵۶

رجوی: کی می‌شود مسئول دفتر شما را پیدا کنیم؟

حبوش: برادر مسعود! من هستم و حتی خانواده‌ام در ارتباط با این شماره‌اند. اگر

شما تماس نگیرید، من با شما تماس می‌گیرم.

رجوی: این لیست را من دیروز به سید نائب رئیس تحویل دادم و نسخه دیگری

نداشتیم ولی در حال حاضر تهیه شده و تقدیم شما می‌شود.

حبوش: این برای من است؟

رجوی: بله...

حبوش: خیلی خوش آمدید و خداحافظ...

متن شماره سه:

مذاکرات مسعود رجوی با شهید طاهر جلیل حبوش

(سال ۲۰۰۰)

پس از احوال‌پرسی و اعطای هدیه‌ای از هنرهای تجسمی

ایران از طرف «مسعود رجوی» به «طاهر جلیل حبوش»

طاهر حبوش: عید^۱ را به شما تبریک می‌گوییم و درود و سلام معاون رئیس‌جمهور^۲ را به شما ابلاغ می‌نمایم. [ایشان] مشتاق ملاقات با شما بودند؛ البته از سوی شما ایشان را مورد عتاب قرار دادم. پس از ملاقاتی که بین من و شما در مقر سازمان [مجاهدین خلق] انجام شد، به شما قول دادم که در ماه مبارک رمضان ملاقاتی با هم خواهیم داشت.

مسعود رجوی: [قرار،] افطاری نزد ما [بود].

حبوش: دیروز برایم مأموریتی پیش آمد که می‌بایست به خارج از بغداد می‌رفتم؛ ابواحمد^۳ به من گفت که خودش با برادر رجوی ملاقات می‌کند. به ایشان گفتم: خیر! من چندین بار خلف وعده با رجوی کرده‌ام. این بار مایل بودم به قول خود عمل کنم تا این ملاقات بین ما صورت گیرد.

رجوی (با خنده): لطف شماست.

حبوش: درخواست‌ها و مسائل و موضوعاتی که مطرح کرده بودید، همه را یادداشت کرده‌ام:

(۱) «پنج زاغه مهمات» موافقت آن حاصل گردید.

(۲) «شبکه و کابل فیبر نوری» موافقت حاصل شد و مبلغ آن یک میلیارد

^۱ منظور عید فطر است.

^۲ عزت ابراهیم الدوری.

^۳ کنیه حبوش نیز «ابواحمد» است ولی در اینجا منظور یکی از مسئولان میز ایران در استخبارات است.

برای قضاوت تاریخ

و نهصد هزار [دینار] بود که درباره آن صحبت کردم...

رجوی: آیا این [مبلغ] قیمت تمام شده است؟

منشی حبوش: قرار شد که آنها مبلغی را (خالص) بپردازند و ما نیز بقیه آن را تکمیل

و پرداخت کنیم...

حبوش: بقیه چند صد میلیون و هشتصد هزار دینار را ما پرداخت می‌کنیم؛ مشکلی

نیست!

(۳) «باز گرداندن [مجدد] سلاح‌های ارسالی به وزارت دفاع» موافقت کردند

که بخشی از آن سلاح‌ها و مهمات را بازگردانند؛ گزارش آن نیز به ستاد اداری

ارسال گردید.

(۴) «مجهز کردن سازمان [مجاهدین] به ۲۵ دستگاه [تانک] چیفتن»؛ ظاهراً

تعدادی از تانک‌ها نقص فنی داشته و تنها ۲۵ دستگاه سالم است که تحویل

شما خواهد شد.

(۵) «مجهز کردن سازمان به ۱۰ دستگاه خودروی شناسایی اسکورپین»

موافقت حاصل شد.

علاوه بر این، یک سری درخواست درباره تعمیرات فوری برخی از تجهیزات

داشته‌اید که وزارت دفاع اظهار داشته هزینه آنها را باید طرف استفاده کننده بپردازد.

البته شاید از طرف ریاست جمهوری ابلاغ شود که هزینه‌ای دریافت نکنند. این مشکل را

ما حل خواهیم کرد.

^۱ سازمان همواره ادعا می‌کرده که تانک‌های «چفتن» انگلیسی را به هنگام تصرف مهران و... از ایرانیان به غنیمت گرفته است؛ ولی در این گفت‌وگو به وضوح بیان شده که ارتش عراق این تانک‌ها را به سازمان می‌داده است.

رجوی: تانک‌های دیگر قابل تعمیر است یا خیر؟

حبوش: بعضی از آنها قابل تعمیر است ولی برخی اصلاً قابل تعمیر نیست؛ وزارت دفاع هم زیر بار هزینه تعمیر آن نمی‌رود... ولی چنانچه بودجه‌ای در این مورد دریافت کند، برخی از آنها را تعمیر خواهد کرد. ما نمی‌خواهیم دستگاه‌های اسقاطی و خراب به شما تحویل بدهیم.

رجوی: آیا این تعمیرات شما، کل درخواست‌های ما است یا فقط مربوط به تانک‌هاست؟

حبوش: فقط مربوط به تانک‌ها و خودروهای شناسایی است؛ و چون وزارت دفاع نمی‌خواهد زیر بار هزینه سنگین برود، منتظریم که یک بودجه اختصاصی برای این امر دریافت شود. چنانچه هزینه خیلی سنگین باشد، به وزارت دفاع خواهیم گفت که این دستگاه‌های خراب را نمی‌خواهیم؛ از این وضعیت نزد ریاست جمهوری نیز شکایت خواهیم کرد.

اشاره به سندی دربارهٔ بازرسان سازمان ملل کردید^۱؛ از طرف رئیس جمهور عراق دستور صادر شد که کمیته‌ای متشکل از وزیر امور خارجه، رئیس سازمان مخابرات^۲ و سرلشکر حسام که بازرسان را همراهی می‌کند تشکیل شود تا پیش‌نویس سندی که مسعود رجوی به آن اشاره کرد، تهیه و تدوین شود. دیروز آن جلسه تشکیل شد و پیش‌نویس مورد نظر هم تهیه گشت؛ که آن را به فرماندهی «حزب بعث» بردم تا تصویب شود. ما (مخابرات) موافقت کردیم و منتظریم تا دستور رئیس جمهور را دریافت کنیم. درخواست‌های شما البته برای یک کمیتهٔ دیگر متشکل از وزیر دفاع،

^۱ در صفحات بعد وضوح مسائل بیشتر روشن می‌شود؛ از این رو فعلاً این توضیح کوتاه کفایت می‌کند که مقادیری از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی عراق جهت اختفا به سازمان مجاهدین داده شده بود.

^۲ مخابرات، سرویس اصلی اطلاعاتی امنیتی عراق است که در زمان گفت‌وگو، شخص «حبوش» ریاست آن را به عهده داشته است.

رئیس سرویس [اطلاعاتی] عراق و قصی [صدام حسین] نیز ارسال شد؛ معاون رئیس جمهور، آقای عزت ابراهیم هم آن را به ما ابلاغ کرد؛ و ما نیز خدمت رئیس جمهور خواهیم رساند که قطعاً پاسخ آن مثبت خواهد بود. وقتی آن شب از مأموریت برگشتم، نامه‌ای تهیه کردم و به رئیس جمهور تحویل دادم؛ ایشان هم دستور داد که کمیته سه جانبه تشکیل جلسه دهد و نتیجه، ابتدا به عزت ابراهیم ابلاغ شود؛ ایشان هم به ریاست جمهوری اطلاع دهد تا دستورهای لازم صادر گردد.

رجوی: آیا بازرسان دربارهٔ بشکه‌ها از شما سؤال خواهند کرد؟¹

حبوش: آری...

رجوی: اگر شما یک سری اطلاعات به ما بدهید، کمک [مؤثر]ی به ما خواهید کرد... آیا به

آنها (بازرسان سازمان ملل) مجوز برای بازرسی خواهید داد؟

حبوش: مانع بازرسی آنها نخواهیم شد. سؤال شما البته جنبهٔ دیگری دارد. اولین

پرسشی که بازرسان مطرح خواهند کرد این است که آیا پادگان شما [یعنی قرارگاه

مجاهدین خلق] عراقی است یا خارجی...

رجوی: خواهیم گفت که ما یک سایت خارجی هستیم، آنها خواهند گفت که اگر راست

¹ بشکه‌هایی که رجوی بدان اشاره می‌کند، محتوی مواد شیمیایی و میکروبی بوده است. سندی که قبلاً بدان اشاره شد، به همین مواد مربوط می‌شود. رجوی، با نوعی زیرکی، تنظیم سندی را خواستار شده بود تا ضمن آن قید شود که سلاح‌ها و مواد ممنوع به صورت امانی نزد آنها قرار گرفته است. معلوم می‌شود که مقادیر قابل توجهی از بشکه‌های حاوی مواد شیمیایی و میکروبی در اختیار رجوی قرار داشته است. توضیح اینکه در جریان جنگ اول خلیج فارس در ۱۹۹۰ مجاهدین از طریق رابط‌های خود در کشورهای غربی، محل استقرار خود در عراق را به اطلاع آمریکا و انگلیس و... رسانده بودند تا از حملات هوایی مصون باشند؛ و در ضمن آرم و علامت اختصاری لاتین سازمان را هم در بام قرارگاه‌ها تصویر کرده بودند تا هواپیماها پس از مشاهده تشخیص دهند. چون به دلیل روابط خاص سازمان با محافل غربی (بخصوص با محاذکاران و راستگراها) اماکن متعلق به مجاهدین مصونیت پیدا کرده بود، رژیم صدام این اماکن را بهترین مخفی‌گاه برای سلاح‌ها و ادوات شیمیایی و میکروبی تشخیص داد. سند مورد اشاره مربوط به مواقع اضطراری است و منظور رجوی این است که در صورت کشف این مواد، مدرکی باشد تا عدم تعلق مواد مذکور به مجاهدین در آن قید شود.

می‌گویید، سند خودتان را نشان دهید. ما هم به سخنان رئیس جمهور عراق در این باره که در روزنامه‌ی التوره منتشر گردید به عنوان بالاترین سند استناد خواهیم کرد. آنها خواهند گفت که با ما بحث حقوقی دارند نه بحث سیاسی (مانند مسئله‌ی خودروهایی که توسط ما از آنها استفاده می‌شود؛ که طرح این [مسائل] نشانگر توطئه‌ی رژیم آخوندها علیه ما است). ما به آنها خواهیم گفت که هر جا می‌خواهید، بیایید بازرسی کنید.

در این میان، سودی که رژیم آخوندها به دست خواهد آورد، این است که ادعا کند پایگاه مجاهدین یک سایت عراقی است و سازمان ما همکار سرویس اطلاعاتی عراق است ولی از پوشش خارجی و اجنبی استفاده می‌کند و سلاح‌های شیمیایی و میکروبی را پنهان می‌کند. رژیم آخوندها تلاش فراوانی به عمل می‌آورد تا این مسئله را شایع و پخش کند. چنانکه مطلع هستید «اوبرایت» معاون وزیر امور خارجه‌ی انگلستان، در هفته‌ی گذشته همین مسئله را مدعی شد؛ و پس از دیدار «استراو» [وزیر امور خارجه] از تهران و بازگشت وی به انگلستان، مصاحبه‌ی معاونش در روزنامه‌ی الشرق الاوسط منتشر گردید. البته ما اعتراض مان را به ادعای آنها مطرح خواهیم کرد و خواهیم گفت که اگر اشکال حقوقی دارید، به ما بگویید تا پاسخ دهیم. کاری که رژیم [ایران] انجام می‌دهد، یک اقدام کثیف است. رژیم آخوندها پول زیادی خرج کرد تا نظر وزیر دادگستری آمریکا را به نفع خود جلب کند. زمانی که این فرد سناتور بود، به نفع ما اطلاعیه صادر می‌کرد ولی الان رژیم [ایران] توانسته او را جذب کند تا علیه ما در روزنامه‌ها مطلب بنویسد! لذا هر چه بتوانیم، به صورت قانونی [پاسخ می‌دهیم]... شما با «اینترپول» کار کرده‌اید (؟) و خوب می‌دانید که باید تمام نقاط ضعف‌ها را برطرف کنیم و بهانه‌ای به دست آنها ندهیم؛ لذا با اینکه در خاک عراق هستیم، بایستی از شما دور شویم.^۲

حبوش: این کار شما موجب خواهد شد تا اقدامات بعدی آنها را به نفع خودتان در دست بگیرید.

^۱ منظور رجوی از اشاره به International Police چندان روشن نیست.

^۲ رجوی در تدارک نمایش و مانور استقلال مجاهدین است ولی کمتر موفق خواهد بود.

رجوی: ما [در پاسخ به پرسش‌های بازرسان سازمان ملل] از یک سری دلایل قانونی استفاده خواهیم کرد؛ مثلاً دربارهٔ خودروهایی که از آنها استفاده می‌کنیم، خواهیم گفت که این اتومبیل‌ها و خودروها متعلق به ماست نه عراقی‌ها.

حبوش: بگذارید به بقیهٔ درخواست‌های شما بپردازیم...

۶) دربارهٔ «تکذیب ادعاهای رژیم آخوندها علیه سازمان» به وزارت امور خارجهٔ عراق دستور دادیم که به نمایندگی سیاسی عراق در لندن ابلاغ کند که یادداشت اعتراض‌آمیزی را علیه ادعاهای وزیر مشاور در امور خارجی انگلستان به وزارت امور خارجهٔ انگلستان تسلیم نماید.

۷) راجع به «خودروها و اتومبیل‌هایی که [از اروپا و...] وارد شده‌اند»، فرمولی را به عنوان یادداشت تهیه کردیم تا مالکیت آنها را به نام خودتان بنیم؛ من موافق هستم.

۸) دربارهٔ «سه تن از مجاهدین که نزد گروه جلال طالبانی رفته بودند»^۱ باید بگویم که افسر رابط ما و جلال، مجدداً اظهارات قبلی را مطرح نمود که این سه تن در حال حاضر در کمیساریای پناهندگان سازمان ملل حضور دارند که از کنترل جلال طالبانی خارج است. جلال گفته است: «سلام مرا به سپهبد طاهر حبوش برسانید و بگویید که راجع به این سه نفر از طرف ایرانی‌ها تحت فشار بودم؛ می‌گفتند آنها را به ما تحویل دهید... سرویس عراق هم می‌گوید آنها را تحویل ما بدهید تا به سازمان [مجاهدین خلق] تحویل دهیم... من این کار را [تحویل سه عضو مجاهدین به سازمان ملل] کردم تا از این تنگنا خلاص شوم.»

^۱ این سه نفر عبارت بودند از: «عباس صادقی نژاد»، «احمد ویسی» و «اکبر آماهی»؛ اینان از جمله نیروهای عملیاتی سازمان بودند که در خرداد ۱۳۸۰ / ژوئن ۲۰۰۱ از تشکیلات فرار کرده به سلیمانیهٔ عراق رفتند.

ما چیزی را از شما پنهان نمی‌کنیم؛ من چیزی را در اختیار دارم که به وسیله آن می‌توانیم جلال را تحت فشار قرار دهیم. من جلال را خوب می‌شناسم و بازی او را می‌دانم... این پاسخ را قبول ندارم؛ او را تحت فشار قرار خواهیم داد. قرار است یک هفته دیگر جلال از پاریس برگردد؛ من او را می‌بینم و مسئله را پی‌گیری می‌کنم.

(۹) راجع به «بازگشت اعضای بازداشت شده ایرانی که علیه سازمان فعالیت می‌کردند»، منتظر عملیات تبادل اسرا و زندانیان با ایرانی‌ها هستیم و آنها را در اولویت قرار خواهیم داد.

رجوی: منظورتان آن ۶۰ نفر زندانی عضو سازمان است؟^۱

حبوش: راجع به افراد اعزام شده توسط ایران که به ما تحویل می‌شوند، من ترجیح می‌دهم که نزد شما باشند تا تکلیف آنها در آینده مشخص شود و بعد آنها را تحویل بگیریم...

رجوی: البته موارد خاص و استثنایی تحویل شما خواهند شد.
حبوش: قبول است.

رجوی: شما برخی از افراد را خارج از چارچوب تبادل زندانیان می‌توانید به مرز ایران و عراق برگردانید و آنها را به داخل خاک ایران طرد کنید.^۲ شما قبول کردید...

حبوش: نمی‌خواهم شما را هیچ امر و نهی‌ای بکنم...

رجوی: خیلی ممنون. امروز عید [فطر] است و این، هدیه عید شما به ما است.

^۱ منظور افراد عضو سازمان است که مظنون به نفوذ در تشکیلات‌اند و از گروه طرد می‌شوند. بسیاری از این افراد، که سازمان آنها را به رژیم نسبت می‌دهد، عناصر مسئله‌دار سازمان‌اند که با این بهانه به دربه دری و آوارگی گرفتار می‌شوند. اعتراف رجوی به عضویت این افراد در سازمان قابل توجه است.

^۲ اعزام افراد مسئله‌دار و تحویل آنها به ایران، خط و درخواست سازمان بوده است؛ در حالی که در تبلیغات رسمی، به نفوذی بودن آنها تأکید می‌کردند.

حبوش: راجع به عید این را بگویم که در بغداد، همیشه شیعیان با یک روز تأخیر عید می‌گیرند. یکی از روزها در سال ۱۹۸۶ مرحوم [آیت‌الله] سید ابوالقاسم خویی قهر کرد و نزد ریاست جمهوری از ما شکایت کرد. ریاست جمهوری گفت: «شما دو طرف بنشینید؛ من ناظر بر گفته‌ها و اظهارات شما هستم و قضاوت می‌کنم؛ خاطی را هم مجازات خواهم کرد.» در آن هنگام، من در حال ارتقا از درجهٔ سرهنگ دوم به سرهنگ تمام بودم. جلسه شروع شد و [آیت‌الله] خویی گفت: «چرا وقتی عید می‌شود، دولت من جمله استاندار در نجف شیعیان را الزام می‌کند که باید عید بگیرند؟ چرا این کار را می‌کنید؟ بگذارید هر فرقه‌ای، چه شیعی و چه سنی، طبق فتوای خودشان عید را اعلام کنند.»

در آن هنگام مرحوم عبدالرحمان الدوری رئیس کل «امن العام» که صورت جلسه را می‌نوشت، به استاندار ابلاغ کرد که چنین حقی ندارند؛ نباید به شیعیان زور بگویند و باید اجازه دهند که هر روز دوست دارند، عید بگیرند.

من [در آن جلسه] به سید خویی گفتم: می‌خواهم سؤال کنم که ما از کی درباره عید اختلاف پیدا کردیم؟ ایشان پاسخ داد: «نمی‌دانم.» به او گفتم: وقتی که زیر سلطهٔ استعمار انگلیس بودیم، ما شیعه و سنی با هم عید می‌گرفتیم و حتی در دوران پادشاهی در عراق نیز عید را با هم می‌گرفتیم؛ زیرا پادشاه [و نهاد پادشاهی] سفرهٔ صبحانهٔ عید را پهن می‌کرد و فرماندهان نظامی، مراجع دین، [شخصیت‌های اقتصادی] و نمایندگان مجلس را بر سر این سفره دعوت می‌کرد. زمانی که سیستم به حکومت ملی تبدیل شد، اختلاف پیدا کردیم... سید مرحوم به من گفت: «تو را دعوت می‌کنم که سر سفرهٔ عید صبحانه بخوریم!...» (خندهٔ حضار) [ادامهٔ درخواست‌ها:]

(۱۰) قضیه «عقب کشاندن سه گروهان حفاظتی از پادگان "سلف فاخر"» (غرب بغداد) را به وزارت دفاع اطلاع دادیم و آنها قول دادند که در کوتاه‌ترین مدت، مجدداً در همین منطقه مستقر خواهند شد. دو گروهان عقب کشانده شد و به دستور آقای علی [یا رفیق علی] یک گروهان باقی ماند. نظر وزارت دفاع این است که دو گروهان را به مسعود رجوی و سازمان مجاهدین بدهیم و یک گروهان را در اختیار آقای علی قرار دهیم. مسعود رجوی چه موضع خوبی داشته که اکنون در سال ۲۰۰۲ باید از وی بیشتر حفاظت کنیم!... (خنده حضار) به هر حال دو تا از این گروهان‌ها برای حفاظت از سازمان [مجاهدین خلق] و یکی برای حفاظت از رفیق علی [یکان فرماندهی کل در جنوب] اختصاص داده شده است. من مبارزه خواهم کرد که این سه تا را برای شما بازگردانم؛ البته رفیق علی کل ارتش عراق را در اختیار دارد!

مسئله حمید عصب را بعد از عید پی‌گیری و بررسی خواهیم کرد.^۱ ما از وکیل

دادگستری استفاده کردیم و شاید به کار غیرقانونی نیز دست بزنیم.

رجوی: آن هفته، پس از ملاقات با شما، در دادگاه برنده و پیروز شدیم.

۱. دادگاه مورد اشاره درباره زخمی شدن یک کارمند سفارت ترکیه در عراق است که با گلوله مجاهدین مسلح زخمی شده بود. چند سال پیش از این نیز مشابه چنین حادثه‌ای رخ داد و یک کارمند سفارت ترکیه در شلیک نهبانان مجاهد به قتل رسید. در متن گزارش وزارت امور خارجه آمریکا چنین آمده است: «در دسامبر ۱۹۹۳ (آذر ۷۲) مجاهدین اعلام کردند که دو مقام ترک در بغداد را اشتباهاً دیپلمات‌های ایرانی تصور کرده و آنان را با گلوله به قتل رسانده‌اند.» (نقل از گزارش خبرگزاری فرانسه به زبان انگلیسی، ساعت ۲۳ به وقت گرینویچ ۱۲ دسامبر ۱۹۹۳؛ با مشخصات JN121095693FBIS) سازمان در جواب به گزارش وزارت خارجه آمریکا، تنها به یک مقتول تصریح می‌کند که گویا کارمند سفارت ترکیه بوده ولی اتومبیلی را رانندگی می‌کرده که سفارت ترکیه به تازگی از سفارت ایران خریده بوده و علام جمهوری اسلامی ایران روی پلاک آن مشاهده شده است. بنا به توضیح سازمان، گویا محاکمه دو نفر از گاردهای مجاهدین در ماه نوامبر ۱۹۹۴ (آبان ۷۳) در یک دادگاه در بغداد انجام شده است. (دموکراسی خیانت‌شده، صفحات ۳۸-۳۷)

حبوش: بعد از عید شاید به کاری غیرقانونی دست بزنم و فشار بیاورم.

رجوی: باید این قضیه را به پایان برسانند و پول را پس بدهند.

حبوش: بحث از بازگرداندن پول نیست؛ باید بدانند که سازمان [مجاهدین] و

سرویس اطلاعاتی عراق یک حق و حقوقی دارند.^۱

رجوی: در حقیقت ما تسدیدا به این پول نیاز داریم...

حبوش: بعد از عید ان شاءالله. [ادامه خواسته‌ها]

(۱۱) موضوع «باز گرداندن نیروی فراری سازمان به نام "ادهم" (مسعود طیبی)...»^۲

رجوی: شما [خودتان] ما را راهنمایی کردید که از چه روشی جهت بازگرداندن او

استفاده کنیم.

حبوش: پرونده این فرد و تحقیقات به عمل آمده، به اداره حقوقی مخابرات عراق

تحویل داده شد تا نسبت به استرداد وی از راه «اینتریل» اقدام گردد.

(۱۲) درباره «علی‌رضا نوری‌زاده» است که باید خوب مورد بررسی قرار گیرد...^۳

رجوی: پیرو جلسه‌ای که در ژوئن گذشته با هم داشتیم، اگر شما نیاز به کمک دارید، ما در

خدمت هستیم تا در جنگ سیاسی به شما کمک کنیم. به هر حال شما می‌خواهید آزمایش

کنید؛ سپس طرح خودتان را اجرا کنید.

حبوش: ما درباره این فرد طرحی داریم که پس از بررسی، با کمک شما، هم نیاز ما و

هم نیاز شما تأمین خواهد شد.^۴

۱. منظور استرداد جریمة سنگین مالی است که به حکم دادگاه باید عودت داده می‌شد.

۲. وی عضو شورای مرکزی سازمان بود که در آذر ۱۳۸۰ / دسامبر ۲۰۰۱ از تشکیلات گریخت.

۳. علی‌رضا نوری‌زاده، روزنامه‌نگار و مفسر معروف، به دلیل موضع‌گیری‌ها و برخوردهای روشن‌گرانه‌اش درباره مجاهدین و رجوی و شورای پوششی وی، همواره مورد عناد سازمان بوده است. از جمله ضدتبلیغات فرقه رجوی درباره نوری‌زاده، اتهام وابستگی وی به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است.

۴. طرحی که بدان اشاره می‌شود، احتمالاً نوعی مونتاز اینترنتی است که به سوابق سوء اخلاقی نوری‌زاده معطوف است. نوری‌زاده، خود در این باره به تفصیل توضیح داده است.

به بازرسان سازمان ملل هم که به دنبال یافتن سلاح‌های کشتار جمعی هستند، گفتیم: خوش آمدید! دیروز آنها از روشی استفاده کردند که خودشان شرم‌نده شده‌اند. طرحی به این شکل داشتند که همزمان، هر گروهی، از یکی از درهای کاخ وارد شوند! طی ۱۵ دقیقه درها باز شد و بلافاصله روزنامه نگاران وارد کاخ شدند که صحنه را از تلویزیون مشاهده کردید. کسی که به دنبال سلاح‌های کشتار جمعی می‌گردد، باید مجهز به ماسک و لباس‌های مخصوص ضد تشعشع باشد؛ این در حالی بود که رئیس تیم بازرسان با پیراهن آستین کوتاه وارد کاخ شد و اقدام به بازرسی کرد! این رئیس‌جمهور جدید آمریکا بدبخت در خواب هم خواب ما را می‌بیند. ان‌شاءالله در ژوئیه آینده برنامه خودمان را در رابطه با بازرسی ارائه خواهیم کرد و مطمئن هستیم که از جنگ پیروز بیرون خواهیم آمد!

یک اطلاعی هم به شما بدهم: علی یونسی، وزیر اطلاعات آخوندها از سوریه دیدن کرد و می‌خواست تا یک کمیته سه‌جانبه [مرکب از] سوریه، عراق و ایران تشکیل شود و یک توافق‌نامه امنیتی هم جهت مقابله این سه کشور با حمله آمریکا امضا گردد. البته این مطلب را سوری‌ها به من دادند. ما هم گزارشی را درباره توطئه همکاری آخوندها با آمریکا در این موارد به سوری‌ها دادیم:

- تسهیلاتی که در افغانستان به آمریکایی‌ها دادند؛

- اطلاعات و تسهیلاتی که در شمال عراق در اختیار چند عضو «جند الاسلام» قرار

دادند؛

- ملاقات‌های پنهانی که در برخی از جاها با هم داشته‌اند و...

سوری‌ها این گزارش را به یونسی ارائه می‌دهند؛ که در نهایت، از همان جایی که

آمده بود، بازگشت!

ما با چنین توافق نامه‌ای مخالفت کردیم؛ زیرا برای ما ثابت شده است که درخصوص اسرای ما و روابط میان دو کشور نمی‌توان به حکومت آخوندی اعتماد کرد؛ چراکه [آن رژیم] در دست یک حزب انقلابی نیست و هیچ پایگاه مردمی نیز ندارند. تحلیل فرماندهی حزب بعث درباره آنها نیز درست از کار درآمد و در واقع چیزی به نام «تندرو» یا «محافظه‌کار» در میان آنها وجود ندارد.

روز گذشته در «مدرسه آمادگی حزبی» سخنرانی داشتم. (آخر من در «مدرسه کادر سازمان‌دهی حزبی» و «دانشگاه البکر» به طور مرتب موضوع امنیت ملی خارجی را درس می‌دهم.) پس از درس، نیم ساعت به سؤال و جواب حول همان بحث می‌گذرد. بحث‌های من هم عناوین ثابتی دارند: (آمریکا، آخوندها، وضعیت در شمال عراق، اسرائیل و... از من درباره عنوان‌های فوق مرتب سؤال می‌شود.) در سخنرانی دیروز، به کادرهای پیشرفته حزب گفتم: ما در این اشتباه می‌افتیم که اسرائیل روی آمریکا تأثیر می‌گذارد یعنی آمریکا تحت تأثیر اسرائیل قرار می‌گیرد و یک لابی اسرائیلی در آمریکا وجود دارد. من مخالف این ایده هستم؛ زیرا آمریکا همان اسرائیل است و اسرائیل همان آمریکا است. اگر کسی هم راجع به ایران از من سؤال کند، پاسخ من این خواهد بود: تندرو همان میانه‌رو است؛ و نقشی هم که خاتمی بازی می‌کند، سخت‌تر و مشکل‌تر از نقش رفسنجانی است. اینها نقش خود را خوب بازی می‌کنند.

استاد مسعود! من یک سری اطلاعات دارم که هرگاه می‌خواهم آن را با شما چک کنم، فراموش می‌کنم. در خصوص خامنه‌ای (البته این اطلاعات شاید صددرصد درست نباشد؛ ولی منبع من صددرصد موثق است) این اطلاعات حاکی است که وی به

کوهنوردی می‌رود، عود می‌نوازد و جلسهٔ هفتگی با دوستانش دارد. این برنامهٔ هفتگی اوست. آیا این اطلاعات درست است؟

رجوی: تقریباً؛ البته من از برنامهٔ هفتگی‌اش اطلاعی ندارم ولی اطلاعات شما صحیح است. کوهنوردی درست است؛ سه‌تار زدن درست است؛ علاوه بر آن تریاک نیز می‌کشد. این فاکتورها درست است؛ ولی جهت اطلاع شما اضافه می‌کنم که ایشان همشهری من است (مشهدی است)؛ وقتی که به تهران می‌آمد، در منزل پدر مهدی ابریشمچی بیتوته می‌کرد و برای هر جلسهٔ روضه‌ای که می‌خواند، پنج تومان دریافت می‌کرد... هر شب جمعه جهت روضه‌خوانی به منزل پدر مهدی می‌آمد. پس از آمدن خمینی و در دوران مبارزهٔ سیاسی، هوادار سازمان بود و می‌خواست روابطش را با سازمان حفظ کند.

حبوش: آیا خامنه‌ای دارای مدرک دکترا از دانشگاه می‌باشد؛ درست است؟

رجوی: خیر؛ ایشان هیچ مدرک دانشگاهی ندارد. محسن رضایی هم که اکنون دبیر کل شورای امنیت ملی ایران است،^۱ به مدت دو سال و هر پنجشنبه دو ساعت، درس سیاسی ارائه می‌دهد.

مهدی ابریشمچی: اضافه کنم که خامنه‌ای فقط درس خارج را طی کرده است ولی بعد از اینکه ولیّ فقیه شد، تحت عنوان «آیت‌الله العظمی» دارای رساله شد. البته این رساله، فقهی نیست و بیشتر سیاسی است. همهٔ آخوندها می‌گویند که او آخوند روضه‌خوان است. ایشان حتی «حجت‌الاسلام» هم نیست؛ لذا رسالهٔ خود را منتشر و چاپ کرد تا به او بگویند «آیت‌الله» است.

رجوی: پس از آمدن خمینی به ایران، بازوی راست وی هاشمی [رفسنجانی] بود؛ (من در

^۱ «محسن رضایی» دبیر «مجمع تشخیص مصلحت نظام است» که ریاست آن با رفسنجانی است. دبیر «شورای عالی امنیت ملی» حسن روحانی و سخنگوی آن نیز علی ربیعی مقام اسبق امنیتی است. برای پی بردن به صحت و وثوق اطلاعات رجوی همین مورد کافی است!

ابتدای انقلاب در شورای انقلاب بودم^۱ و خامنه‌ای نفر بعد از هاشمی بود؛ ولی بهشتی از این دو نفر بالاتر بود. رئیس شورای انقلاب آیت‌الله طالقانی بود که بعد از یک ماه به خاطر ما استعفا داد؛ زیرا به رژیم اعتراض می‌کرد که چرا مجاهدین را از حکومت دور می‌کنید. آیت‌الله طالقانی به طور خصوصی به من گفت: «اگر واقعاً شما می‌خواهید حکومت را در ایران در دست بگیرید، باید حداقل برای مجاهدین ارتش تشکیل دهید.» این از موارد اختلاف وی و خمینی بود. ^۲ این در حالی است که برخی از آخوندها راجع به خامنه‌ای اطلاعاتی به ما ارائه داده‌اند مبنی بر اینکه وی دارای موارد اخلاقی می‌باشد. البته ما روی این مسائل زوم نمی‌کنیم ولی اخباری به ما رسیده، مانند آنچه شما فرمودید و گفته منابع موثق مانند آیت‌الله مهدی حائری [قزوینی] که در آلمان اقامت دارد...

حتماً شما می‌دانید که هر دو جناح حاکمیت با آمریکایی‌ها همکاری نزدیک دارند. شاید بدانید که دیروز «بوئس» اقدام به تعیین «زلمی خلیل‌زاد» به عنوان مسئول معارضه عراق نمود؛ آن هم به دلیل اینکه فارسی حرف می‌زند. وی در اوت گذشته اعلام کرد که حاضریم راجع به آینده عراق وارد مذاکره با ایران بشویم. من مطمئنم که وی را به خاطر زبان فارسی‌اش به این مسئولیت گماشته‌اند؛ زلمی مدتی است که علیه عراق سخن می‌گوید. تحلیل من این است که رژیم آخوندها تمام امید خود را روی سرنگونی رژیم عراق گذاشته‌اند و دست به هر توطئه چینی می‌زنند.

حبوش: من به شما اطمینان می‌دهم که پیروزی از آن ما خواهد بود ان شاءالله.

رجوی: می‌توانید به بنده بگویید که شما در برخورد با برنامه بازرسی [بازرسان سازمان

۱. جمله «در شورای انقلاب بودم» این معنا را به ذهن متبادر می‌کند (و به خیال رجوی عراقی‌ها نیز همین طور می‌فهمند) که وی عضو شورای انقلاب بوده است؛ که چنین نیست.

۲. پس از فوت آیت‌الله طالقانی، مجاهدین خلق مطالب و خاطرات و نقل‌قول‌های زیادی مطرح و منتشر کردند که همه در حد ادعا بود. این درست است که بین مجاهدین و طالقانی رابطه‌ای سمپاتیک وجود داشت ولی بدان معنا نیست که ایشان حرف‌های نامربوطی درباره لزوم تشکیل ارتش مجاهدین، آن هم در ماه‌های اول پس از پیروزی بهمن ۵۷ گفته باشد! ادعای رجوی مصداق بارز «خالی‌بندی» است و با توجه به مخاطب خود آن را بیان کرده است و گرنه در هیچ جای دیگری، چنین چیزی نقل نشده است.

ملل] چه سیاستی را دنبال خواهید کرد؟ و آیا این برنامه شما منجر به درگیری با آمریکا خواهد شد؟

حبوش: ما تمام تسهیلات را به بازرسان ارائه خواهیم داد؛ معتقدیم حتی اگر همه تسهیلات را هم ارائه کنیم، آمریکا به ما حمله خواهد کرد و سعی خواهد نمود برخی از اماکن حساس را مورد حمله قرار دهد و بر اساس آن اقدامات بعدی را انجام دهد.

رجوی: آیا شما معتقدید که بازرسان چیزی را به دست نخواهند آورد؟

حبوش: قطعاً چیزی به دست نخواهند آورد... مطمئنم.

رجوی: خیلی خوب است؛ ظاهراً رویه‌ای که «بیلکس» دارد دنبال می‌کند، با رویه گذشته فرق می‌کند.

حبوش: «بیلکس» دارای اختیارات بیشتری است. قبلاً برای ورود به کاخ‌ها می‌بایست با دبیرکل سازمان ملل هماهنگی می‌شد؛ که این امر کلاً ملغی شده است. برای مثال این بازرسان در قبال افکار جامعه بین‌الملل در حرج [و فشار] قرار دارند. «بیلکس» پس از بازگشت از بغداد، به دیدار «خانم رایس» رفت. «برادعی» و «بیلکس» با «بوش» هم ملاقات می‌کنند. این واقعاً مسخره است! ما به افشای ماهیت آنها ادامه می‌دهیم تا سروصدای دنیا درآید. شما مشاهده کردید که هر شخصیتی وارد عراق می‌شد، او را به محل بازرسی اعزام می‌کردیم تا از نزدیک با واقعیت‌ها آشنا شود و بداند که ما هیچ سلاح کشتار جمعی در اختیار نداریم. روزنامه‌نگاران و خبرنگاران را نیز جهت پوشش خبری به آنجا اعزام می‌کردیم تا حقایق را منعکس نمایند. مطمئن هستیم که ممکن است آن بازرسان اقدام به قرار دادن برخی از موارد مشکوک به سلاح کشتار جمعی نمایند تا در نهایت ادعا کنند که دولت عراق این سلاح‌ها را در اختیار داشته است.

عمده آنها دنبال جمع‌آوری اطلاعات راجع به محل استقرار ریاست جمهوری تا اقدام

به قرار دادن دستگاه خاص در این مکان بنمایند. اطلاعاتی داریم که اسرائیل و آمریکا شاید اقدام به مخفی کردن برخی از سلاح‌ها [ی کشتار جمعی] طی یک عملیات هلی‌برد در منطقه غرب عراق نمایند و بعداً ادعا کنند که این سلاح را عراق در اختیار داشته است. شاید این سلاح‌ها را از منطقه شمالی عراق وارد منطقه نزدیک بغداد بنمایند؛ سپس بازرسان سراغ آنها بروند. تمام این احتمالات را محاسبه کرده‌ایم؛ ولی هیچ چیزی را صددرد نمی‌شود پیش‌بینی نمود.

شما الآن اولین مجاهد و شخصیت انقلابی درجه یک هستید که به شما امید بسته شده تا ایران را به وضعیت ملّی قبلی خود بازگردانید؛ ولی هر اندازه نیرومند باشید، محاسبه‌های خود را دارید. شاید نیروهای داوطلب شما مرتکب اشتباه شوند؛ ولی شما هم‌سنگر و هم‌رزم ما هستید که داریم پیش‌بینی‌های خودمان را برای شما بازگو می‌کنیم.

رجوی: شما تصور می‌کنید که یک جنگ سرنوشت‌ساز اتفاق نخواهد افتاد؟

حبوش: ما خودمان را برای یک جنگ سرنوشت‌ساز آماده کرده‌ایم؛ ولی هر چه غیر از آن باشد، آن را آرزو می‌کنیم. احتمال می‌دهیم که آمریکایی‌ها در مناطقی دست به عملیات هلی‌برد بزنند؛ از این رو حتی چوپان‌ها را مسلح به آر.پی.جی کرده‌ایم؛ و حتی برخی از عشایر را مسلح به سلاح‌هایی کرده‌ایم که ممکن است حتی نیروی پیاده ارتش آن را نداشته باشند؛ زیرا چوپان، کشاورز و... نیروهایی هستند که در محاسبات آمریکایی‌ها قرار ندارند. ما مردم را در حال آمادگی کامل قرار دادیم و با آنها اعتمادسازی

¹ از این گونه «هندوانه زیر بغل گذاشتن»ها در اظهارات مقامات امنیتی عراق زیاد است. رجوی نیز در موارد لازم، شخصیت صدام را استثنایی و خارق‌العاده عنوان می‌کند. در مجموع، نوع مخاطبه عراقی‌ها با رجوی، درست شبیه دادن اسباب‌بازی به یک کودک و نوازش و دست کشیدن به سر اوست و نه مطالبی جدی و تحلیلی.

کردیم.^۱

پس از آزادی زندانیان از زندان‌های عراق، کمیته‌ای متشکل از وزارت کشور و دستگاه‌های امنیتی تشکیل دادیم و دربارهٔ بازتاب منفی رها شدن قاتلان و دزدان در جامعهٔ عراق، بحث و بررسی کردیم. پیش‌بینی کردیم که ممکن است اتفاقات زیادی رخ بدهد؛ ولی آنچه اتفاق افتاد پیش‌بینی نشده و مثبت بود. در واقع اعتماد رئیس‌جمهور به ملت‌اش درست و صحیح بود. در جنگ تبلیغاتی آمریکا و همکاری برخی رسانه‌های کشورهای غربی با آنها به نظر می‌رسد که ظاهراً هیچ مشکل دیگری در دنیا جز مسئلهٔ عراق وجود ندارد! ما این شرایط را درک می‌کنیم. حتی اگر شما صدای هواپیماها و انفجار بمب‌ها را بشنوید، [بدانید که] پیروزی از آن ما خواهد بود.

رجوی: تسکی نداریم، ما دیگر چه قدر وقت داریم؟

حبوش: من به شما گفتم یک ساعت جلسه داریم و الآن یک ساعت تمام شد. (خندهٔ

حضار)

رجوی: قرار بعدی ما کی خواهد بود و برای مقابله با رژیم [ایران] چه باید کرد؟

حبوش: چنانچه مطلب خاص یا مهمی دارید به ما بگویید.

رجوی: ما باید بدانیم چگونه با رژیم [ایران] مقابله کنیم.

حبوش: این مسئله بسیار مهم است. روی این مسئله کار شده و بعد از عید یک

جلسهٔ خصوصی فقط راجع به این موضوع خواهیم داشت. شما باید طرح خودتان را

ارائه دهید و بعد از آن بروید سراغ ایران... شاید شگفتی‌هایی پیش بیاید و یا شما [به

ایران] بروید و ما هم دنبال کار خودمان برویم. (خندهٔ حضار) رجوی همین را می‌خواهد!

^۱ در اینجا روشن می‌شود که علت وجود سلاح‌های بی‌شمار و شاید بمب‌های ساخته شده و آمادهٔ انفجار در میان عراقی‌ها چیست. در واقع، حبوش رازی را برای رجوی که خودی و مزدوری مطمئن است فاش

پریروز، در جلسه فرماندهی حزب بعث، استاد قصبی و عزت ابراهیم و برخی از مسئولین از من سؤال کردند: استاد مسعود حالش چه طور است؟ کی او را ملاقات کردی؟ من گفتم هرچه دیرتر مسعود را ببینیم، امتیاز بیشتری می‌گیریم و اطلاعات بیشتری دارد. الآن که «نیروهای بدر»^۱ دارند وارد خاک ایران می‌شوند، مسعود باید نیروهای سازمان را آماده کند. وزیر دفاع گفت: تو را به خدا از آنها نخواهید که فقط یکی دو تا شهر ایران را بگیرند؛ بگذارید به سراغ تهران بروند! این همان شگفتی است که بدان اشاره کرده بودم.^۲ من بعد از عید منتظر طرح‌های عملیاتی شما هستم، آقای ابوالاحمد! شما نزد استاد مسعود بروید و با طرح‌های وی آشنا بشوید که چه اقداماتی ممکن است ایران انجام بدهد که به سازمان ضربه بزند؛ تا ملاقات بعدی فقط ملاقات ویژه کاری باشد؛ بهتر است وقتی که من سراغ فرماندهی می‌روم، با یک طرح عملیاتی سراغ آنها بروم. شاید در یک جلسه‌ای با آنها، با حضور استاد مسعود، آن طرح مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.

*رجوی: آیا شما ملاقات من با رئیس جمهور را به بعد از ماه مبارک رمضان موکول کردید؟
آیا زمان و ساعت ملاقات مشخص نشده است؟*

حبوش: وقت ملاقات را من تعیین نمی‌کنم؛ من فقط یک نقل‌کننده امانت‌دار هستم. چهار روز قبل از ماه مبارک رمضان، در جلسه شورای وزیران، با رئیس جمهور ملاقات کردم. ایشان پس از احوال‌پرسی به من گفت: خیلی وقت است که مسعود را ندیده‌ام. من

می‌کند که شاید در جای دیگری بیان نشده باشد.

^۱ «سپاه بدر» بازوی نظامی مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق است که چهار پنج هزار نیرو را شامل می‌شود. در ساختار موقت فعلی، بیشتر این نیروها وظایف حفاظتی و انتظامی را به عهده دارند.

^۲ مقامات امنیتی عراق به روانشناسی رجوی و جاه‌طلبی‌های وی واقفاند؛ از این رو تأیید و تقویت گزافه‌گویی‌های رجوی نیز نوعی «دلخوشکنک» و «نان قرض دادن» است نه امری جدی.

گفتم: مسعود به شما سلام رساند و برای شما کارت تبریک فرستاد. بعد گفتم: قربان! شما دو سال است که با مسعود ملاقات نکرده‌اید. به ایشان گفتم: مسعود شرایط را درک می‌کند. به من گفت: بعد از ماه مبارک رمضان راجع به این ملاقات به من یادآوری کن. من یک هفته تا دو هفته بعد از ماه مبارک رمضان به دفتر زنگ خواهم زد. آیا چنین پسر خوشگلی ارزش ندارد که یک زنگ برایش بزنیم! اگر خبر داغی در اختیار دارید، به من بدهید.

رجوی (ضمن ارائه یک سند و یک آلبوم): این پاسخ ادعاهای «اوبرایت» (معاون وزیر خارجه انگلیس) است. ضمناً این آلبوم حاوی اسامی یکصد و پنجاه نفر عضو کنگره آمریکا و پارلمان دانمارک در پشتیبانی و حمایت از سازمان است.

حبوش: شنیده‌ام که آنها نتوانستند علیه شما در بلژیک کاری بکنند.

رجوی: از اینکه به ما وقت ملاقات داده‌اید، متشکریم.

حبوش: تبریک من و رئیس جمهور مرا پذیرا باشید. ان شاءالله سه چهار روز بعد از

عید، ابوالاحمد را نزد شما می‌فرستیم تا ایده‌ها و طرح‌های شما را دریافت کند؛ بعد از آن با شما ملاقات خواهم کرد و سپس با هم نزد فرماندهی می‌رویم.

رجوی: با توجه به اینکه بازرسان سازمان ملل در عراق هستند، محل استقرار من کجا

خواهد بود؟ «الطارق» است یا جایی دیگر؟

حبوش: در را ببینید! سؤال خوبی کردی. من ممنون هستم که چنین سؤالی را

مطرح کردی. من مکان «سیدیه» را بیشتر از «الطارق» تأیید می‌کنم ولی... به دلیل اینکه

بازرسان سازمان ملل در منطقه «سیدیه» مستقر هستند، از دید ما برای شما منطقه

ناامنی است.

¹. قابل توجه کسانی که ممکن است تصور کنند رهبر مجاهدین پا به سن گذاشته است!

ابواحمد: قربان! «الطارق» با هیچ تهدیدی روبه‌رو نیست، مگر از طرف هوا؛ ولی از طرف زمین خوب حفاظت شده است. مساحت اطراف آن هم بسیار گسترده است؛ موانع زیادی دارد و امنیت آن توسط «امن الخاص»^۱ حفاظت می‌شود؛ نزدیک اتوبان است و ساکنان اطراف آن از طرفداران ما هستند.

رجوی: وقتی ما می‌گوییم تهدید رژیم آخوندها پابرجاست، لذا «طارق» بهتر است و ما هم تا حالا در «طارق» بودیم. ولی با توجه به شرایط جدید، آیا تهدید هوایی برای «طارق» متصور است؟ آیا [این تهدید] از طرف آمریکا است یا ایران؟

حبوش: خیر؛ تهدید هوایی ممکن است از سوی آمریکا باشد. اگر بخواهم پاسخ دقیقی به شما بدهم، در این رابطه باید نظر خانم رئیس جمهور را بدانیم؛ زیرا نباید درباره مسئله‌ای به این اهمیت عجولانه تصمیم گرفت. من از آقای ابواحمد می‌خواهم به همراه نیروهای امنیتی این موضوع را بررسی نمایند. اگر بحرانی به‌وجود آمد، باید چندین احتمال را مد نظر قرار دهیم و راه‌حل‌های مناسبی برای هر کدام طراحی نماییم؛ تا در صورتی که حمله آمریکا علیه عراق صورت گرفت [خطری نباشد]. نمی‌خواهیم اگر بازرسان سازمان ملل به عراق آمدند، خانه رئیس جمهور و مسعود را ببینند. باید چند تا مکان را به عنوان جایگزین تعیین و مشخص نماییم تا در صورتی که اتفاق خاصی در یکی از اماکن افتاد، شما به مکان دیگری انتقال یابید.

رجوی: راجع به روز ۸ دسامبر [۲۰۰۱]، اگر شما اعلام کنید حاضریم که از بازرسان استقبال کنیم، آیا آمریکایی‌ها دست به بحرانی دیگر خواهند زد؟

^۱ برای آگاهی درباره امن الخاص، متن توضیحات بخش اول این کتاب را حتما بخوانید.

^۲ منظور

^۲ رجوی خطر آمریکا و بحران‌های احتمالی را به عراقی‌ها ر حبوش از «خانم رئیس‌جمهور» خیلی روشن نشد.

حبوش: دشمن، دشمن است؛ ممکن است دست به هر کاری بزند.

رجوی: آیا شما برای آن روز آمادگی کامل دارید؟^۱

حبوش: به عنوان دوست یا فرد؟

رجوی: هر دو...

حبوش: نه؛ من شب‌ها در دفتر خودم می‌خوابم؛ به خانه نمی‌روم!

رجوی (با خنده و خوشحالی): خیلی خوب شد! من هر وقت دلم بخواهد به تو زنگ

می‌زنم!

حبوش: استاد مسعود! به شما می‌گویم که باید در مقابله با دشمن همه احتمالات را

بدهید؛ باید در محاسبات خودتان قضا و قدر الهی را مدنظر بگیرید؛ مؤمن نباید از یک

سوراخ [دو بار] گزیده شود. من این را به شما می‌گویم: سلامتی شما و حفظ سلامتی

شما به اندازه حفاظت از سلامتی رئیس جمهوری عراق [مهم] می‌باشد. باور کنید؛ این

تعارف نیست، دستور رئیس‌جمهور عراق است که از شما کاملاً محافظت به عمل آید؛ زیرا

به قول ایشان، «سلامتی استاد مسعود سلامتی من است». حتی اگر خطری برای تو

پیش آید، خودم شخصاً می‌آیم در خانه شما نهبانی می‌دهم و از شما محافظت می‌کنم.

(لبخند و تشکر رجوی از حبوش) زیرا شما برادر واقعی ما هستید و ما شما را در سال

۱۹۹۱ خوب امتحان کردیم.^۱ شاید قسمت بشود که همراه تو به زیارت جدمان [امام

رضا(ع)] برویم و در آن راه از شماها کشته‌ای نبینیم.

^۱ رجوی خطر آمریکا و بحران‌های احتمالی را به عراقی‌ها گوشزد می‌کند و تلویحا (در مواردی به صراحت نیز تبدیل شده است) می‌خواهد که نقش داوطلبانه‌ای برای مقابله، عملیات و محافظت از سران و مقامات رژیم بعثی، به عهده مجاهدین باشد. به نظر می‌رسد که نظر عمده رجوی، ایفای همان نقشی باشد که در سال ۱۹۹۱ به عهده داشت؛ یعنی سرکوب قیام‌ها و شورش‌های مردمی.

رجوی: ان شاء الله. ابواحمد: قربان! اورکت تان را نمی پوشید؟
حبوش: می خواهم استاد [مسعود] را تا در اتومبیل مشایعت کنم.

¹ همان طور که در متن های دیگر به صراحت آمده است، منظور حبوش نقش مجاهدین در سرکوب کردها و شیعیان جنوب عراق در سال ۱۹۹۱ است. ذکر اهمیت حفاظت از رجوی و آن را به موازات حفاظت از صدام قلمداد کردن، میزان وابستگی و سرسپردگی و چسبندگی رجوی به رژیم صدام را می رساند.

متن شماره چهار:

مذاکرات مسعود رجوی با شهید طاهر جلیل حبوش

(سال ۲۰۰۰)

این متن حاوی مذاکرات مسعود رجوی و سپهبد طاهر جلیل حبوش در ماه‌های آخر سال ۲۰۰۰ است. از جمله مباحثی که در این نشست قابل توجه است، تصریح به اختصاص دو میلیارد دینار (ماهانه) به گروه رجوی است؛ آن هم در شرایط محاصره اقتصادی! رژیم صدام بخش مهمی از درآمد نفت را که باید صرف بهداشت و تغذیه کودکان عراق می‌شد، به سازمان مجاهدین هبه کرده است. روند سرسپردگی و اجرای دستورات عراق توسط مجاهدین نیز بارها در این متن مورد اشاره یا تصریح قرار گرفته است.

مسعود رجوی: خیلی مشتاق دیدار شما بودم.

سپهبد طاهر جلیل حبوش: من هم مشتاق دیدار شما بودم.

رجوی: ظاهراً خیلی گرفتار هستید...

حبوش: حقیقتاً؛ سفیر سودان قرار بود نزد من بیاید ولی تأخیر کرد؛ من هم آن

ملاقات را لغو کردم و به دیدن شما آمدم. حال مادام [خانم] شما چه طور است؟

رجوی: خوب است. دانستم به خاطر رژه نظامی تبریک می‌گفتم...

حبوش: رژه نظامی چگونه نظر شما را جلب کرد؟

رجوی: باید هزار تبریک گفت...

حبوش: ما دل‌مان می‌خواست که شما هم در دیدن این رژه حضور داشته باشید؛

ولی می‌ترسیم. می‌دانید که...

رجوی: اگر من در آن سان دیدن رژه مشارکت می‌کردم، لیست‌ها را برای تان می‌آوردم (خندهٔ حضار). ابواحمد^۱ خوب می‌داند که ما چه قدر دنبال تانک تی ۷۲ هستیم. داشتیم می‌گفتم که مجاهدین وقتی که رژه را مشاهده می‌کنند دو برابر خوشحال می‌شوند. یک بار وقتی که می‌بینند شهروندان عراقی خوشحال هستند و عزت و اقتدار عراق را می‌بینند آن هم در این شرایط؛ یک بار هم دیدن چیزهایی که به دنبال‌اش بوده‌اند.^۲

حبوش: این رژه که برادر مسعود آن را [در تلویزیون] مشاهده کرد، بخش کوچکی از توانمندی نظامیان است. تازه ما امکانات نظامی را در شمال، جنوب، میانه و حتی در جبهه‌ها مستقر کردیم و منتظر دستور هستیم. ظاهراً اعراب فعلاً آمادگی جنگیدن را ندارند! موشک‌هایی که آوردیم، فقط یکصدوپنجاه تا بود؛ بیشتر نداریم!

رجوی (با خنده): درست است؛ نگه‌داشته‌اید! واقعاً چشم همه دوستان تان روشن می‌شود؛ بخصوص که در ماه نوامبر بود که رژه بزرگ پیاده را انجام دادید و یک میلیارد دلار را برای انتفاضهٔ فلسطین اختصاص دادید. این [کارها]، قلب‌ها را به سمت شما به سمت عراق و رهبری عراق می‌آورد. واقعاً کارهای آقای رئیس‌جمهور عراق تحسین‌برانگیز است. به نظرم بهتر از این نمی‌شود سال ۲۰۰۱ را شروع کرد؛ باران هم با شماست، سما و ارض هم با شماست؛ «ثم یأتی [من بعد ذلک] عام فیه [یغاث الناس و فیه] یعضرون!».

حبوش: تا فراموش نکرده‌ام، بپرسم که آیا چیزی در منطقهٔ شمال نیاز دارید؟ ملاقات با طالبانی یا بارزانی؟ ظاهراً ملاقات شما با بارزانی جور نشد. آیا افرادی از مجاهدین نزد جلال طالبانی زندانی‌اند؟ البته آن دو نفر را ما از آنها گرفتیم؛ باز هم دارید؟ رجوی: بله؛ ما لیست را تقدیم شما کردیم. لیست پارسال را دادیم که ۲۰ نفر بودند؛ البته

^۱ در اینجا «ابواحمد» کنیهٔ حبوش است.

^۲ جلوه‌ای دیگر از خوش‌رقصی و چاپلوسی رجوی نسبت به عراقی‌ها.

۲۲ نفر بودند که دو نفر را تحویل گرفتیم و الآن ۲۰ تا باقی مانده‌اند.

حبوش: می‌خواهم به شما بگویم که جلال طالبانی برای ما تلکس ارسال کرده و جهت مبارزه در قدس علیه اسرائیل داوطلب شده است. برای او این پاسخ را ارسال داشتم که قبل از اینکه داوطلب بشوید، پایگاه‌های ایرانیان را در «سلیمانیه» تخلیه کنید! این به عنوان پیش‌پرداختی باشد پیش شما؛ که جوابی به من نداد (خنده حضار).

رجوی: الآن رابطه‌تان با جلال خوب است؟

حبوش: بیشتر برای کارهای هماهنگی و اجرایی [تماس داریم]. ما از جانب آقای رئیس‌جمهور دستور داریم که روی اینها فشار نیاوریم. بگذارید بروند و پدرخوانده‌ای غیر از عراق پیدا کنند. قطعاً پس از مدتی خودشان پی خواهند برد. در این مدت خود مردم کرد [می‌دانند که] شعارهای اینها دروغین است و دولت اکراد نتیجه کار آنها نبوده است؛ این حزب بعث است که طراح دولت خود مختار کرد بوده است. مردم کرد ما بدانند که اکراد در عموم منطقه چه در ایران و چه در ترکیه و چه در سوریه هیچ‌کدام به هیچ وجه نتوانستند آنچه که عراق به آنها داد، به دست آورند و قطعاً از این مرزبندی و درک آن هرچه عقب بیفتند، ضرر خواهند دید و مردم خواهند فهمید چه کسی در خدمت آنهاست و چه کسی به آنها خدمت نمی‌کند.^۱ ما این خط باریک رابطه را داریم. گاه در کارهای اجرایی از دست آنها ناراحت می‌شویم و به آقای رئیس‌جمهور می‌گوییم که اجازه بفرمایید پاسخ آنها را بدهیم؛ رئیس‌جمهور هم می‌گوید: خیر؛ کاری نکنید.

رجوی: [با] این صحبت‌هایی که شما در مورد اکراد و حکومت خودگردان کردید، ایادم

^۱. آیه‌ای که رجوی به‌طور ناقص قرائت می‌کند، آیه ۴۹ سوره یوسف (۱۲) و ترجمه آیه چنین است: «آن‌گاه بعد از سال‌های (قحطی) سالی می‌آید که مردم در آن به آسایش و وسعت می‌رسند و در آن (سال) باران بسیار می‌بارد.»

آمد که] در سال ۱۹۸۲ در پاریس با آنها صحبت کردم و آنها گفتند که می‌خواهند یک قرارداد با شما امضا کنند. جلال طالبانی برخی از اعضای دفتر سیاسی خود را نزد من اعزام کرد؛ چون ما هم طرح خودمختاری برای اکراد ایرانی داشتیم. قاسملو هم آنجا با ما بود و هنوز به سمت مذاکره با رژیم نرفته بود. به او گفتیم که آنچه شما در عراق دارید، چنین حقوقی را کردها در ترکیه و ایران دارند؟ گفتند خیر. گفتیم آنچه را آقای رئیس‌جمهور در مارس ۱۹۷۱ اعلام کردند، اگر نصف نصف آن را به اکراد ایران و ترکیه بدهند، چه خواهند کرد؟! گفتند ما راضی ایم...^۲

حبوش: جهت اطلاع جناب شما [باید بگویم که] وضعیت اکراد در ترکیه خیلی وخیم است؛ وخیم‌تر از ایران. حتی در ترکیه ملیت کردی به آنها نمی‌دهند و در شناسنامه‌شان می‌نویسند: «ترک کوهستانی». ترک‌ها همین سیاست را با اعراب سوریه شهر «اسکندرونه» دارند؛ تلاش کردند مهر ترک بودن را بر پیشانی آنها بزنند؛ اجازه نمی‌دهند جز ملیت خودشان هیچ ملیت و دینی داشته باشند. به همین خاطر است که آنها با نیروهای PKK جنگ دارند.

رجوی: آیا PKK ضد رژیم ایران و علیه طالبانی است؟

حبوش: بله.

رجوی: آیا روابط شما با بارزانی بهتر است؟ درست است؟

حبوش: رابطه ما با آنها فرق می‌کند تا رابطه ما با شما؛ ما و شما به لحاظ عقیدتی و

فکری همسو هستیم. در کنگره‌ها و نشست‌های رهبری خودمان رابطه با شما را تحلیل

^۱ بمباران شیمیایی زن و مرد و پیر و جوان و کودک، و قتل عام توسط ارتش بعثی و مزدوران مجاهدشان و... کارنامه اصلی خدمات رژیم بعثی به کردهای عراق است.

^۲ اگر رجوی راست بگوید که بعید است قبل از آمدن به عراق و در سال‌های اول اقامت در پاریس هم کارش تبلیغ برای رژیم صدام بوده است. در اینجا می‌خواهد به حبوش القا کند که «در گذشته هم گرچه در عراق نبودیم. تمرین نوکری و مزدوری برای شما می‌کردیم که این هم از جمله کرامات سید الرئیس است!»

کرده‌ایم. گروه‌های دیگر سروته یک کرباس‌اند. ما با هر دو [گروه کرد] رابطه داریم؛ یک رابطه پنهان. شاید مسعود بارزانی از دیپلماسی بهتری برخوردار باشد. می‌خواهم خلاصه‌تر به شما بگویم که اگر یک مقایسه‌ای انجام بدهیم، افرادی هستند که برای شما خوشایند هستند ولی اعتماد برانگیز نیستند؛ بعضی‌ها قابل اعتماد هستند ولی خوشایند نیستند؛ و بعضی هم نه اعتماد بخشند و نه خوشایند. مسعود بارزانی خوشایند است و گاهی هم با ما بازی‌هایی می‌کند که نه خوشایند است و نه اطمینان‌بخش. کارهایی انجام می‌دهد و از ما پنهان می‌کند ولی ما او را می‌بینیم.

اگر بخواهم جلال طالبانی را برای شما تشبیه کنم، مانند یک حوله دستی است که هر کس می‌رسد، دست‌اش را با آن پاک می‌کند! آمریکایی‌ها، آخوندها و... همه دست‌شان را با آن پاک می‌کنند. مدتی آخوندها از محمدباقر حکیم ناراحت بودند؛ چون جلال نزد حکیم می‌رفت و از این رو گاهی در دسرهایی برای آخوندها به‌وجود می‌آورد. فردی است فرصت‌طلب که دنبال تحقق منافع خود می‌باشد و حتی نیروهایی که از او پشتیبانی می‌کنند، با احتیاط با وی کار می‌کنند. من خودم شخصاً در سالهای ۱۹۸۶-۱۹۸۵ با جلال نشستیم و گفت‌وگو کرده‌ام. هر جا حرکتی کنند، ما متوجه می‌شویم.

«اتحادیه میهنی» دچار انشعاب و دودستگی نامرئی شده‌اند؛ یک جناح به سمت رژیم آخوندها رفتند و جناح دیگر به سمت دولت مرکزی عراق؛ یکسری نیز دنبال هماهنگی کردن با ترک‌ها هستند. در جنگ اخیر با PKK، جلال آخوندها را ناراحت کرد؛ چراکه می‌خواست با ترک‌ها کار کند تا به آخوندها بفهماند که قیمت‌اش بالا رفته است. ترک‌ها در رابطه با جنگیدن وی با PKK یکسری امکاناتی در اختیارش قرار دادند ولی او دچار وهم شد و در دام افتاد. الآن خودش به دنبال متوقف کردن جنگ با PKK هست

ولی از آن طرف دارند PKK را تحریک می‌کنند.

رجوی: کدام جناح آنها به سمت شما گرایش دارند؟

حبوش: آنها دفتر سیاسی دارند. جفاف فرمان به رژیم [ایران] تمایل دارد؛ برخی از آنها نیز مذاکراتی با دولت ترکیه دارند؛ برخی دیگر خودمختاری نمی‌خواهند بلکه به دنبال تحقق یک خواسته بزرگتر هستند. آنها در حقیقت هیچ هدفی در داخل عراق ندارند؛ و خودشان می‌دانند که حضورشان در عراق دایمی نیست.^۱ در حقیقت آقای رئیس‌جمهور به ما ابلاغ کرده که بر آنها فشار وارد نیاورید و هرگاه خودشان بیایند، به آنها بگویید: خوش آمدید. طبعاً وقتی برخی از کارهای آنها مشاهده می‌شود، ما به عنوان نیروهای امنیتی تمایل پیدا می‌کنیم که کارشان را یکسره کنیم؛ که [در این موقع] آقای رئیس‌جمهور و فرماندهی حزب بعث مخالف این برخورد هستند و می‌خواهند خود آنها مجاب بشوند که عراق تنها پناهگاهشان است و راهحل آنها فقط در بغداد است. نگاه سیاسی [آنها] در حال حاضر به سمت عراق است؛ از این رو روی این گروه‌ها حساب باز می‌کنند تا بتوانند برای ما بحران ایجاد کنند. ان‌شاءالله خدا کمک کند تا این مسئله را به پایان برسانیم.

رجوی: این بهترین سیاست است که آقای رئیس‌جمهور اتخاذ کرده‌اند. اگر طالبانی فقط با ما دشمنی نمی‌کرد، عملاً برای ما خیلی باارزش بود؛ حداقل [اگر] بین ما و دشمن ما بی‌طرف بود [خوب می‌شد]. در تابستان گذشته، دست کم ۱۲۰ نفر از کسانی [مجاهدین] را که می‌خواستند از طریق منطقه تحت کنترل او از داخل ایران به عراق بیایند دستگیر کرد.

حبوش: هرچه آخوندها می‌خواهند، او اجرا می‌کند؛ زیرا معتقد است که ایرانیان

^۱. تصریح به اینکه کردها «خودشان می‌دانند که حضورشان در عراق دایمی نیست»، از جمله اظهارات عجیبی است که فقط در چنین مذاکراتی می‌توان آن را شنید. مطامع و اغراض پنهانی رژیم صدام علیه کردها در این جمله مندرج است.

پشت جبهه هستند و به او کمک می‌کنند؛ انواع سلاح سبک و نیمه‌سنگین به او می‌دهند. او در عملیات آزادسازی «اربیل» علی‌رغم حمایت همه‌جانبه رژیم [ایران] درس بزرگی گرفت؛ بلافاصله منطقه را تحویل داد و رفت!

رجوی: چرا آنچه که آخوندها به اینها می‌دهند، شما به ایشان نمی‌دهید؟ من تسکی ندارم که اگر آمریکایی‌ها مانع نباشند، مطمئناً شما بیشتر می‌دهید؛ چون خودتان گفتید که [جلال] مانند حوله دستی است. ما می‌گوییم که او مزدور استیجاری است؛^۱ خوب، چرا شما او را اجاره نمی‌کنید؟

حبوش: والله ما خیلی زیاد به او دادیم؛ نه اینکه نداده باشیم ولی بعضی‌ها این‌گونه کار می‌کنند. اگر آقای رئیس‌جمهور یک میلیون دلار به او بدهد، باز بر می‌گردد و بیشتر می‌خواهد؛ ولی بعضی‌ها به همان اندازه اکتفا می‌کنند و در حد خودشان قانع‌اند.

رجوی (باخنده): مشکل در ماهیت است!

حبوش: بگذاریم. بشنویم که اسناد مسعود چه چیزی در چنته دارد...

رجوی (کارتابل خود را باز می‌کند): می‌دانم که خیلی گرفتار هستید... اول سؤالی را مطرح می‌کنم. رژیم خبری را مبنی بر یک تلاش جهت ترور شما منتشر کرد؛ شما خودتان شنیده‌اید؟

حبوش: شنیده‌ام! با یک اتومبیل تله‌گذاری شده مرا ترور کردند. سه تا رسانه این خبر را پخش کرد: رادیو کمونیست‌ها، رادیو رژیم و روزنامه‌ی الوفاق. روزی که این خبر را پخش کردند و گفتند که من ترور شدم، من در یک تأثیر مشغول تماشای نمایشنامه بودم و الحمدلله سالم خوب است.

رجوی: ان شاءالله این خبر دروغ بوده است.

^۱ لایب رجوی مزدور «استرهای» است! جلال طالبانی از شخصیت‌های سیاسی مورد احترام است و تعبیرات حبوش و رجوی نشان‌دهنده اوج نفرت آنهاست.

حبوش: روزی که آقای رئیس‌جمهور داشتند از رژه سان می‌دیدند، می‌دانید چه خبری را پخش کردند؟ گفتند که بعد از پایان رژه، ایشان را به بیمارستان ابن‌سینا انتقال دادند.

رجوی: بهتر از این نمی‌توانستند کینه خودشان را خالی کنند.

حبوش: برخی‌ها از دروغ گفتن شرمنده می‌شوند و برخی دیگر پروا ندارند که دروغ بگویند؛ از دروغ راست می‌سازند و این حرف‌ها را در رادیوهای خود می‌زنند.

رجوی: پس، [این خبر] از اساس دروغ بوده است. من حدس می‌زدم که ان‌شاءالله «اضغاث احلام» است.^۱ می‌خواهم به اختصار شما را دربارهٔ اوضاع رژیم [ایران] در جریان قرار بدهم. شما حتماً می‌دانید که هفتم ژوئن سال دیگر که سال ۲۰۰۱ می‌شود انتخابات ریاست جمهوری در ایران است.

حبوش: آخرین گزارش راجع به انتخابات ایران را خواندم که روز ۷ ژوئن ۲۰۰۱ / ۱۷ خرداد ۱۳۸۰ نتایج انتخابات را اعلام خواهند کرد.^۲ این خبر شما درست است.

رجوی: آنها این انتخابات را جنگ انتخابات نامیده‌اند و این صد درصد بزرگ‌ترین آزمایش است؛ همچنین آزمایشی است برای ما. هم نقطهٔ عطف جنگ دو جناح است، که چهار سال بعد را تعیین می‌کند و استراتژی آیندهٔ رژیم است؛ و هم روی ما تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، از مردم کوچه و خیابان تا توجُّهات بین‌المللی و همچنین کشورهای منطقه، از ترکیه گرفته تا امارات و از روسیه تا سعودی، به صحنه نگاه می‌کنند. پس برای من سرفصلی است.

حبوش: از نظر شما و این کشورها این انتخابات برای شما مهم و حیاتی است؛ چون در اینجا منافعی هست و برای شما سرنوشت‌ساز است.

رجوی: بهترین کلام را گفتید. این روز بهره برداشتن از کاشته‌های گذشته است و به

^۱ تعبیری قرآنی است به معنای خواب‌های پریشان.

^۲ اطلاعات حبوش غلط است؛ ۸ ژوئن / ۱۸ خرداد روز برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در ایران بود.

همین دلیل این شش ماه آینده از حالا تا پایان ماه ژوئن هر روز و هر ساعتش برای ما خیلی مهم است. می‌خواهیم بالاترین تأثیرگذاری سیاسی، اجتماعی و نظامی را در جامعه ایران داشته باشیم. بالاترین تأثیری که دارد، همان چیزی است که مردم از ما انتظار دارند؛ چون این شرایط حالت سفیدی تخم‌مرغ را دارد و ما می‌توانیم بالاترین اثر را روی آن بگذاریم. بر این اساس، از شما شخصاً خواهیم که تا پایان ژوئن سال آینده یک‌سری رهنمودهای خاصی را برای افسران نظامی و مسئولین سیاسی صادر کنید تا این مرحله را یک مرحله فوق‌العاده بدانند و تلقی کنند؛ بخصوص خواهان حمایت و پشتیبانی صد درصد شما هستیم. باور کنید هر ساعت و هر روزش برای ما بسیار ارزشمند است. روزی که آنچه را می‌توانیم انجام بدهیم انجام نداده باشیم، جداً من به خواب نمی‌روم.^۱

از طریق آقای ابواحمد،^۲ می‌خواستیم ملاقاتی هم با کمیته چهارجانبه فراهم کنند تا افق‌های آینده را مورد بحث قرار دهیم. بر همین اساس، در این شش ماه دشمن باید سعی کند با تمام قوای سیاسی و تروریستی که دارد، تأثیر ما و شما را در ایران به حداقل برساند. تمام بازی‌های سیاسی که می‌بینید از این بابت است؛ یعنی خیلی مهم است که بخواهد حداقل تأثیر را در این مدت داشته باشیم؛ به همین دلیل تلاش [ایران] این است که هر طوری شده، با بازی‌های سیاسی، عراق و مجاهدین را از صحنه داخلی ایران برکنار کند؛ بخصوص که فکر می‌کند کانال‌های جدیدی را از طریق نفتی‌ها و جناح طرفدار جریان نفت در آمریکا و «دیک چنی» با آمریکایی‌ها دارد. رژیم [ایران] از این بابت خیلی خوشحال است. طبیعی است که علاوه بر بازی‌های سیاسی سعی خواهد کرد اگر بتواند به پادگان‌های ما ضربه بزند. مدتی پیش خبردار شدیم در روز ۱۹ نوامبر [۲۰۰۰] / ۲۸ آبان ۱۳۷۹ که شهبختی وزیر دفاع رژیم به عربستان سعودی رفته بود، یکی از صحبت‌هایش این بود که تست کند آیا عربستان و آمریکا با دخالت نظامی در خاک عراق علیه مجاهدین مخالفتی

^۱ رجوی درست مانند یک کارمند حرف‌شنو روبه‌روی حبوش نشسته و می‌گوید: «یک‌سری رهنمود... صادر کنید!»

^۲ در اینجا منظور «سمیر» معاون حبوش است.

دارند یا خیر. و این یکی از مهم‌ترین مطالبی است که شمعانی به دنبال آن بوده است. تا آنجایی که ما می‌دانیم البته از داخل رژیم [ایران] «امیر عبدالله» نظر خوشی نداشته است؛ اما مجدداً شمعانی و محسن رضایی صحبت کردند که چراغ سبز آمریکا را از طریق سعودی به‌دست آورند. اگر یادتان باشد، ماه مه گذشته، زمانی بود که یک ماه قبلش آمریکایی‌ها عکس هوایی قرارگاه ما را منتشر کردند؛ رژیم هم از دو ماه پیش شروع کرد به پخش این شایعه در سطح منطقه که بغداد به مجاهدین سلاح شیمیایی داده است.¹ به نظر منابع ما در داخل [ایران، این موضوع] می‌تواند یک نوع زمینه‌سازی در صورت لزوم برای به‌کار گرفتن سلاح شیمیایی علیه مجاهدین باشد.

مسعود رجوی این مطالب را از روی مطالب نوشته شده‌ای

که در یک کار تابل قرار دارد، می‌خواند.

منظور من از این مطالب، فقط بیان اهمیت مرحله‌ای است که در پیش داریم و شما بهتر از من می‌دانید. هرچند ما برنامه گسترده سیاسی و اجتماعی داریم و از طریق ماهواره به شبکه‌های هواداران در داخل و خارج از ایران سرویس می‌دهیم اما مهم‌ترین کانال تأثیر همین عملیات است. قطعاً شما می‌دانید که در پی عملیاتی که در گذشته انجام می‌دادیم، فضای منطقه و فضای بین‌المللی تا حدود قابل توجهی می‌چرخید و به سودمان می‌شد؛ حتی مؤسسه مطالعات استراتژیک کویت که نمی‌دانم چی هست اعلام کرد که مجاهدین توانستند فضای ایران را به سمت خودشان بکشانند. در پایان نوامبر است که می‌گوید: آنچه در ایران دیده می‌شود، با آرای کارشناسان نظامی منطبق است. در واقع بین اوضاع ایران و احیای عملیات مجاهدین ارتباط مستقیم می‌بیند؛ و اینکه با ایجاد پایگاه‌ها و عملیات پشتیبانی از نیروهای خود در داخل ایران، این سازمان توانسته است خون جدیدی در داخل ایران بدمد. این پارامتری است که باید آن را در تحولات روزهای آینده ایران در نظر گرفت. ما فکر

¹. منظور افشای مخفی کردن بشکه‌ها و محموله‌های مواد شیمیایی و میکروبی و ابزارهای اسلحه کشتار جمعی توسط رژیم عراق در اردوگاه‌های مجاهدین خلق است.

برای قضاوت تاریخ

می‌کنیم که خودتان به اندازه کافی در جریان فاکتورهای مرتبط با مسائل داخلی ایران هستید؛ من هم نمی‌خواهم بحث را طولانی کنم. تأکید می‌کنم که با حساسیت فوق‌العاده‌ای مواجهیم. نمی‌دانم به توضیح بیشتر نیاز دارد یا خیر؟

حبوش: آیا می‌خواهید کل مسائلی را که دارید مطرح کنید یا تک‌تک آنها را پاسخ

دهم؟ می‌خواهید بقیه مطالب و موضوع بعدی‌تان را بگویید [بعد من پاسخ دهم].

رجوی: بفرمایید... این موضوع که تمام می‌شود، من می‌خواهم وارد بحث‌های عملیاتی بشوم.

حبوش: من می‌خواهم تمام مطالبی را که دارید بیان کنید؛ سپس من پاسخ همه را

خواهم داد.

رجوی: ملاقات کمیته چهارجانبه را در نظر دارید؟

حبوش: همه را جواب خواهم داد.

رجوی: آیا طرح شهر را نیز بحث خواهیم کرد؟

حبوش: ما الآن بحث عملیات از جمله طرح شهر را داریم. آیا موضوع دیگری در

بحث امروز داریم؟

رجوی: بله؛ این لیست رویدادهای [آتی در] ماه ژانویه [سال ۲۰۰۱] است که قبلاً به

شما داده بودم؛ آیا دریافت کردید؟

حبوش: بله؛ همه را دریافت کردیم و بلافاصله آن را برای آقای رئیس‌جمهور ارسال

کردیم. تمام عملیات شما را. من منتظر نمی‌شوم تا کل گزارش‌ها جمع بشود؛ هرچه

درباره عملیات به دست‌مان برسد، بلافاصله برای رئیس‌جمهور ارسال می‌کنیم. در حال

حاضر ما مشغول تهیه گزارش سالانه سرویس اطلاعاتی خودمان هستیم که یک

صفحه کامل آن مربوط به مجاهدین است؛^۱ علاوه بر این گزارش، خودمان نیز یک آمار و بیلانی با تعداد و ارقام عملیات برای سید رئیس ارسال می‌داریم.

رجوی: آیا هیچ ملاحظه‌ای درباره این گزارش [رویدادهای ژانویه] ندارید؟

حبوش: خیر؛ اگر ملاحظه‌ای داشتیم به ایشان می‌گفتم.

رجوی: پس شما موافقید؟

حبوش (در حال مطالعه گزارشی که مسعود رجوی به وی داده): ابواحمد می‌گوید

این طرح عملیات ۱۶ کیلومتری، طبق توافقی که داشتیم، قرار است آنها انجام بدهند.

(خطاب به ابواحمد) انجام دادند؟

ابواحمد: قرار است فردا انجام بدهند.

حبوش: به نظرم بهتر آن است که این را بررسی کنیم و با کارهای خودمان

بسنجیم. جواب آن را هفته آینده به شما خواهیم داد.

رجوی (گزارش را از حبوش می‌گیرد): لطفاً اجازه بفرمایید. لیست‌های قبلی که تصویب

کردیم، به قوت خودش باقی است.

حبوش: بله؛ به قوت خودش باقی است.

رجوی: یعنی لیست‌های جدیدی هم که شما با آن موافقت می‌کنید، به قوت خود باقی

است؟ همچون دفعه پیش که توافق کردیم اهداف داخل شهرهای مرزی ایران را قبلاً فقط

به شما اطلاع بدهیم. الآن من چیز جدیدی را نمی‌خواهم اضافه کنم؛ می‌خواهم یادآوری کنم

که برخی از شهرهای مرزی در موقعیتی است که به تصویب شما نیاز دارد. هفته آینده جواب

می‌دهید؟

حبوش: ظرف هفته آینده جواب خواهم داد.

^۱ حبوش به رجوی مژده می‌دهد که در گزارش سالانه خود یک صفحه کامل را به وی و گروهش اختصاص داده است. افتخار بالاتر از این مگر ممکن است!

رجوی: پس ما کارهای خودمان را بکنیم.

حبوش: شما کار خودتان را بکنید. برنامه بعدی را ما بررسی می‌کنیم و پاسخ‌اش را

ابواحمد به شما می‌دهد.

رجوی: توافق ما راجع به کار در شهرها هم به قوت خودش باقی است؟

حبوش: داخل شهرها و خارج از شهرها چیست؟

ابواحمد: قربان! منظورشان از بحث داخل شهرها شهرهایی است که در عمق خاک

ایران هستند.

رجوی: مثلاً ما دو تا هدف در شهر «موسیان» داشتیم: یکی مال مزدوران نیروهای بدر

که شما به ما مأموریت داده بودید؛ و یکی مقر نیروی انتظامی در «موسیان» است. یک نفر

نظامی آمد و گفت من کمک‌تان می‌کنم و ما هم انجام دادیم. قبل‌اش نیز به شما اطلاع دادیم.

اگر می‌خواستیم پروسه طولانی برویم، دیگر فرد نظامی کمک‌مان نمی‌کرد؛ می‌خواست از

آنجا منتقل شود.

حبوش: نام سوژه‌ای که به شما دادیم تصفیه‌اش کنید چه بود؟

رجوی: یکی از نیروهای ۹ بدر در «موسیان» بود.

حبوش: مجبل یا تحسین یا موئید راغب؟

رجوی: قرار بود به مقر ۹ بدر در «موسیان» ضربه بزنیم. یک فرد نظامی، که از هواداران ما

بود، آمد و گفت من می‌توانم به شما کمک کنم تا عملیاتی علیه مقر (بدر در «موسیان») انجام

بدهید.

حبوش: من به شما می‌گویم که اگر عملیات انفجار در داخل شهرها مانعی ندارد

موافقم ولی اگر درگیری نظامی باشد خیر؛ زیرا میان ما و ایران یک تداخل نظامی

به‌وجود می‌آید که ما در این وضعیت نمی‌خواهیم پیش بیاید.

رجوی: ما نفوذ می‌کنیم، شهر را دور می‌زنیم، نقطه مناسبی پیدا می‌کنیم و از آنجا تسلیک

می‌کنیم. هدف مورد نظر را یا با آر.پی.جی می‌زنیم یا چیز دیگر. به هر حال اگر لازم بود، شما را قبل از اجرای عملیات حتماً آگاه می‌سازیم. آخرین نکته‌ای که قرار بود به اطلاع شما برسانم، یک سری درخواست‌های ساده است که در لیست آمده است؛ فقط سه نکته است. حبوش (شروع به بلند خواندن سه نکته می‌کند):

(۱) «اختصاص دادن دو افسر سرویس جهت هماهنگی در منطقه عملیات جنوب در

شهر "بصره" به منظور انجام مأموریت‌های پشتیبانی»...

رجوی: «شط» برای مان خیلی مهم است؛ یکی برای «شط» می‌خواهیم و دیگری برای

شهر «بصره».

یکی از عراقی‌های شرکت‌کننده در جلسه: یک افسر رابط سرویس دارند که گاهی به

مرخصی می‌رود.

حبوش: این چه حرفی است! یک نفر به عنوان جایگزین قرار دهید. اینها یک ارتش

هستند؛ وقتی آن افسر به مرخصی برود، باید یک نفر به جای او باشد. (خطاب به

ابو احمد) به جای دوتا افسر رابط، چهارتا افسر رابط تعیین کنید. «من موافقم.» (۲)

تخصیص بودجه جهت تعمیرات خودروهای زرهی: ما با یک سری مشکلات در تعمیر

خودروهای زرهی مواجه بوده‌ایم. آقای ابو احمد! مگر ما با ارتش قرارداد تعمیراتی

نداریم؟ پس چرا این مشکل به وجود آمده است؟

ابو احمد: قربان! این مشکل به دلیل تأخیر بودجه و یک سری تأخیر در پرداخت هزینه

به وجود آمد. اقدامات ما کامل است و نقص ندارد؛ بقیه مسائل با ارتش است. ما به ارتش

پیشنهاد دادیم که یک بودجه و حساب جاری در اختیارشان قرار دهیم تا تعمیرات ما

تداوم پیدا کند و متوقف نشود.

حبوش: بودجه لازم اختصاص یافت و آن را به حساب ارتش واریز کردیم. پس

چرا...

ابوالحمد: ارتش در تعمیرات و تجهیزات ناقص خود، سرش خیلی شلوع بود، قربان!...

رجوی: خواهش می‌کنم اگر برای تان امکان دارد این بند را کاملاً بخوانید.

حبوش: در ماه مه سال ۲۰۰۰ آقای رئیس‌جمهور تصویب کرد که بودجه سازمان

[مجاهدین خلق] یک میلیارد و هفتصد و پنجاه و دو میلیون دینار است که برای ساختن

نهادهای زیرساختاری سازمان اختصاص می‌یابد. این یک بحث حسابداری است و من

اطلاع ندارم به چه نحوی است. پس می‌خواهید معوقه سال ۲۰۰۰ و بودجه اختصاصی

برای تعمیرات خودروهای زرهی را به بودجه سال ۲۰۰۱ انتقال بدهیم. این یک اصل

حسابداری است؛ مدیرکل حسابداری را دعوت کنید و یا با او تماس تلفنی بگیرید تا من

با او صحبت کنم.

حبوش به فردی که می‌خواهد با مدیرکل حسابداری تماس

بگیرد، می‌گوید: «چرا خواب‌آلود و بی‌رمق هستید؟ اگر

خوابت می‌آید برو بخواب، اینجا در این جلسه

مجاهدین خلق آدم خواب‌آلود نمی‌خواهیم.»

از مدیرکل حسابداری سؤال کنید که اگر پولی در حساب داریم، تماس بگیرد. بگویید

اگر پول داشته باشیم، آیا می‌توان آن را به بودجه جدید سال ۲۰۰۱ انتقال داد یا خیر؟

با مدیر کل حسابداری تماس می‌گیرند و از او سؤال می‌کنند

که بودجه اختصاصی معوقه برای تعمیر خودروهای زرهی

مجاهدین خلق، به بودجه سال ۲۰۰۱ انتقال می‌یابد یا از

دست می‌رود؟ مدیرکل حسابداری جواب می‌دهد که از بین

می‌رود! حبوش می‌گوید: «به عدنان مدیرکل حسابداری بگو

بیاید اینجا»

ما به او خواهیم گفت لیستی از پرداخت‌های گذشته را تهیه کند تا ببینیم کجا معوقه بوده است، چرا پرداخت نشده و بقیه پول نزد او باقی مانده است؛ و چرا خودروهای زرهی را تعمیر نکردند؛ و چه قدر از آن خرج هزینه شده و چه قدر باقی مانده است. به او بگویید حتماً با لیست بیاید تا مورد محاسبه قرار گیرد.

حبوش (خطاب به ابوالحمد): این مسئله بودجه را باید قبلاً حل می‌کردید، نه اینکه در این جلسه مطرح شود. برویم سراغ بند دیگر.

رجوی: پس جناب عالی بر اجرای این بند موافقید؟

حبوش: بگذارید مدیرکل حسابداری حاضر شود تا بررسی کنیم. یکسری مسائلی هست که همان طوری که شما از آن رنج می‌برید، من هم رنج می‌برم. قانون دست‌وپای ما را بسته است. مدیر حسابداری که آمد، من طبق قانون با او صحبت خواهم کرد تا این اشتباه و اشکال در سال ۲۰۰۱ تکرار نشود.

۳) تأمین حفاظت و امنیت تردد نیروهای مجاهدین به بحرین و دوبی، با تعیین تعدادی از افسران سرویس جهت همراهی نیروهای سازمان در سفر به این کشورها و بالعکس و از مرزهای آبی و یا هوایی که سازمان هزینه مالی را تقبل خواهد کرد. این چیست؟

ابوالحمد: قربان! شما قبلاً با این مسئله موافقت کرده بودید و قرار شد تعدادی از افسران سرویس در کشورهای خلیج اعضای سازمان را هنگام ورود به عراق همراهی کنند و تسهیلات لازم را برای آنها به عمل آورند. شما می‌دانید که تردد مجاهدین از اردن به عراق، در اردن با مشکلاتی روبه‌رو شد؛ از این رو وجود افسران ما، تردد آنها از راه

برای قضاوت تاریخ

خلیج را تسهیل می‌کند.

حبوش: ما کی با اردن مشکلی پیدا کردیم؟

ابواحمد: بیش از یک سال است که با آنها مشکل پیدا کرده‌ایم.

حبوش: ما الآن هیچ مشکلی با اردن نداریم؛ و وضعیت را به حالت قبلی خودش باز

می‌گردانیم.

ابواحمد: قربان! اردنی‌ها برای آنها [مجاهدین] مشکل ایجاد کردند.

حبوش: من وارد گود می‌شوم و به اردنی‌ها می‌گویم که باید مشکل آنها حل گردد.

بنویس! بررسی کنید که اردنی‌ها چه مشکلاتی با مجاهدین دارند و به من اطلاع بدهید.

من تلفنی با سعید خیر [رئیس سرویس اردن] تماس می‌گیرم و به او می‌گویم که این

مشکلات حل شود و تمام تسهیلات فراهم شود.

ابواحمد: تمام تسهیلات؟

حبوش: باید تمام تسهیلات را برای مجاهدین فراهم کند؛ اگر فراهم نکرد، من می‌دانم!

رجوی: تشکر. این مسئله برای ما خیلی مهم بود. دو سال بود که ما با اردنی‌ها مشکل

داشتیم و از شما قدردانی می‌کنیم.

حبوش: اگر سعد خیر تسهیلات را برای مجاهدین فراهم نکند، نفت به او نخواهم داد.

این تمام شد؛ باز می‌گردیم به عملیات.

رجوی: شما همیشه خودتان لیست را تصویب می‌کردید؛ این، ضمن همان ۲۰ کیلومتر

است...

حبوش: من راجع به این موضوع می‌خواهم صحبت کنم؛^۱ چون به عملیاتی که می‌خواهیم پیرامون آن بحث و بررسی کنیم، ارتباط دارد. در حزب بعث، ما تجربه‌های داریم. [به حکم] تجربه در عملیات، مبارزه مخفی را همیشه عنصر معین و کمک کننده می‌دانستیم نه هدف اصلی جهت تغییر رژیم. من الآن با شما برادر مسعود به عنوان میهمان و بازدیدکننده صحبت نمی‌کنم و شما را به عنوان عضو فرماندهی حزب بعث عربی سوسیالیستی می‌دانم؛ از این رو هرچه دارم، برای شما مطرح خواهم کرد. این دیدگاه من است نه آقای رئیس‌جمهور و نه رهبری حزب بعث. من این‌جوری فکر می‌کنم. وقتی که می‌گوییم «ما»، منظور مجاهدین است.

حبوش رو به اطرافیان می‌کند و می‌گوید: لطفاً اگر اشتباه گفتم، حرف مرا تصحیح کنید.

ما خیلی روی عملیات تأکید داریم؛ به‌طوری که ظاهراً با آن زندگی کرده‌ایم شما برادر مسعود! اگر اشتباه کردم حرف مرا تصحیح کن طوری به عملیات نگاه می‌کنیم که ظاهراً فقط این اقدام است که رژیم آخوندها را سرنگون می‌کند. آنچه من جهت تغییر دادن رژیم آخوندها و ملت مسلمان ایران که یک ملت برادر و دوست باشد، به آن امید بسته‌ام، و شما به عنوان مجاهدین خلق که فرماندهی حزب بعث و رهبری عراق به آن امید بسته است، این است: هنگامی که شما حکومت را در دست بگیرید، مدت زمان طولانی گذشته است و مجاهدین خلق پرچمدار چالش و جهاد حقیقی علیه رژیم بوده است. وقتی وضعیت را بررسی اطلاعاتی می‌کنیم و بخصوص از زمانی که ریاست

^۱ از اینجا بحث مهمی توسط حبوش مطرح می‌شود تا هم مجاهدین در تنگنای محدودیت عملیاتی قرار گیرند و هم رودرو به آنها بگوید که شما در شرایط منطقه و ایران هیچ نیروی سیاسی همکار و موثلف ندارید!

سرویس را به عهده گرفتم، احساس می‌کنم که مجاهدین خلق خیلی روی عملیات تکیه می‌کنند. البته درست است که در زمینه‌های فرهنگی و عقیدتی و ایدئولوژی نیز کار می‌کنید و فعالیت‌هایی در صحنه‌های اروپا پاریس و... دارید؛ من هم از راه مشاهده و خواندن گزارش‌های شما با آن فعالیت‌ها آشنا هستم ولی احساس می‌کنم که محور کار شما عملیات است. خود جناب‌عالی گفتید که هفتم ژوئن روز انتخابات ریاست جمهوری در ایران است و شما می‌خواهید روی عملیات تکیه کنید تا روند انتخابات را به نفع خودتان تغییر بدهید. آیا ما باید فقط از این روش استفاده کنیم و بر آن تکیه بزنیم؟ حتماً شیوه‌های متعدد دیگری هم بایستی باشد.

این عملیات باید در خدمت آن خطّ سیاسی باشد نه اینکه یک عامل اضافی باشد؛ باید عامل تأکید کننده و تضمین‌بخش باشد. شما به عنوان یک مجاهد خلق در سازمان [مجاهدین خلق] و ما به عنوان سرویس اطلاعاتی عراق نباید فقط در زمینه عملیات با هم همکاری کنیم؛ بلکه برای مثال باید با هم همکاری کنیم تا یک جریان جدیدی را به وجود آوریم و یا سازمان مجاهدین خلق فکر بکند که با چه جناحی از جناح‌های ملّی ائتلاف کند یا در مرحله تاکتیکی یا در مرحله استراتژیکی؛ و این دیگر به خود شما مربوط است.^۱

چهار روز قبل از انقلاب ۱۷ و ۳۰ ژوئیه ۱۹۶۸، رئیس سرویس اطلاعات نظامی عراق یک نامه برای آقای رئیس‌جمهور مرحوم احمد حسن البکر فرستاد و در آن نامه گفت: «اطلاعاتی دریافت کرده‌ایم که قرار است یک انقلابی در روزهای آینده صورت بگیرد. آیا شما این انقلاب را می‌پذیرید؟ از نظر تاکتیکی پذیرفتیم که روز ۱۷ ژوئیه

باشد.» فرماندهی حزب تشکیل جلسه داد. قرار بود که این انقلاب در روز ۱۷ ژوئیه انجام شود ولی چون سرویس اطلاعات نظامی کشور و مرتبطين آنها از این قضيه آگاه شده بودند و از طرف ديگر مي‌خواستيم آمريكايي‌ها و انگليسي‌ها را نيز فريب بدهيم، انقلاب به جاي ۱۷ ژوئيه در روز ۳۰ ژوئيه انجام شد؛ رئيس سرويس اطلاعات نظامي و مرتبطين آنها را هم بيرون انداختيم.

آن چيزي که من مي‌خواهم بگويم اين است که بايد روي مردم تأثير بگذاريم. ما چيزي را از شما پنهان نمي‌کنيم. برخي از عمليات‌هايي که مجاهدين خلق انجام مي‌دهند (اين را قبلاً هم به تو گفته بودم) باعث برانگيختن درد و شکوا و انتقاد مردم مي‌شود و در برخي ديگر خوشحالي به وجود مي‌آورد و شايد بعضي‌ها از اين عمليات پشتيباني و حمايت کنند.^۱ آن چيزي که من مي‌خواهم بگويم، اين است که بايستي از تمام اطراف و جنبه‌ها فشار وارد بياوريم. عمليات يکي از عوامل فشار مي‌باشد. قبل از اينکه سراغ عمليات شهري برويم، بايد يکسري محاسبات را انجام بدهيم که آيا منافع و ضررهاي آن را محاسبه کرده‌ايم يا خير. آن چيزي، آن محاسباتي که برادر مسعود و فرماندهي حزب بعث بايد در رابطه با اين عمليات به عمل آورند، به اين شرح است:

براي چه مدتي در اين شهر باقي خواهيم ماند؟ چه دستاوردهايي در سطح اجتماع خواهيم داشت؟ آيا تجربه عراق در اشغال شهرها را مدنظر قرار داده‌ايم؟ آيا وقتي آن شهر را اشغال مي‌کنيم، تاسيسات حياتي آن را تخریب مي‌کنيم و سپس از آن خارج مي‌شويم و در نتيجه يک حالت نارضايتي در مردم آن شهر به وجود مي‌آوريم يا آن

^۱. البته حبوش خوب مي‌داند که هيچ نيرو گروه و سازمان و جمعيت و حزبي از ميان اپوزيسيون رژيم ايران يا از ميان جناح‌هاي اين رژيم پيدا نمي‌شود که از مجاهدين بخصوص شخص رجوي متنفر نباشد.

شهر را اشغال می‌کنیم و در آن مستقر می‌شویم؟ عملیات روی شهری که پایگاه مورد اطمینان مجاهدین خلق است، آیا تأثیری روی امنیت عراق نخواهد گذاشت؟ چراکه به هر حال امنیت عراق همان امنیت مجاهدین خلق است. آیا اشغال این شهر باعث خواهد شد تا یکسری از گروه‌های داخل این شهر، شهرهای دیگر را به اشغال خود در آورند و اشغال این شهر توسط مجاهدین باعث تشویق آنهاست یا اینکه وقتی وارد شهر می‌شویم، باید شهید بدهیم و سپس از آن شهر خارج شویم؟ با توجه به اینکه در حال حاضر سلاح‌های پیشرفته‌ای در اختیار ایران است و سلاح‌های جدیدی نیز خریداری کرده است، آیا آخوندها اقدام به نابود کردن ستونی که وارد شهر شده نخواهند کرد؟^۲

این سؤال‌هایی است که باید به آن پاسخ داده شود. تمام این جوانب را باید بررسی کنیم تا به نتیجه مطلوب برسیم. در این بحث، این مطالب را مدنظر بگیرید و بدانید که من با شما هستم. شاید برادر مسعود بگوید این اقدام (که قبل از انتخابات باشد یا بعد از آن) فعلاً مناسب نیست؛ آیا اشغال این شهر باعث تقویت بنیادگرایان (محافظه‌کاران) یا اصلاح‌طلبان خواهد شد؟ شاید اشغال این شهر باعث تقویت و غلبه یک جناح علیه جناحی دیگر در انتخابات شود! شما قبلاً به من گفته بودید هر کس که در انتخابات پیروز شود، در نهایت دشمن است. آیا این مسئله محاسبه شده است؟^۳ من جواب می‌خواهم. آیا اقدامات دیگری موازی این عملیات انجام داده‌اید؟^۴ آیا احزابی را که می‌توان

۱. جوش صریحا می‌گوید که مشی مجاهدین (ترور و انفجار و...) در شرایط فعلی منطقه باید تعطیل شود؛ و حتی صریحاً از نارضایتی مردم می‌گوید.

۲. جوش بدون تصریح به نام شهر یا منطقه‌ای خاص، به تجربه شکست مجاهدین در عملیات «فروغ» و... اشاره می‌کند.

۳. تعریض به شعار «مرگ بر خاتمی» و تز «فتنه خاتمی» رجوی و...

۴. طرف عراقی واقف است که هیچ اقدام دیگری صورت نگرفته است؛ چرا که هیچ اقدامی جز از کانال خود آنها انجام نمی‌شود!

با آنها ائتلاف کرد و قادرند روی انتخابات تأثیر بگذارند، شناسایی کرده‌اید؟^۱ آیا فقط

می‌خواهید انتخابات را به هم بزنی یا اینکه روی انتخابات تأثیر بگذاریم؟

(رو به همراهان) مدیر کل حسابداری آمد؟

رأفت: بله قربان! آمد. بگذارید قبل از اینکه پاسخ‌های برادر مسعود را بشنویم.

مدیر کل حسابداری داخل بیاید.

فرد موصوف (موسوم به «رأفت») وارد می‌شود؛ رجوی از جا

بلند می‌شود، به سراغ او می‌رود و ضمن روبروسی با او

می‌گوید: «تمام زحمات ما بر گردن شماست». سپس

ابریشمچی جای خود را به مدیر کل حسابداری (عدنان)

می‌دهد.

حبوش: از بودجه سازمان مجاهدین برایم بگو؛ چه مبلغی برای آنها اختصاص داده

شده است؟

عدنان: قربان! مبلغ یک میلیارد و هفتصد و پنجاه و دو میلیون دینار بودجه ماهانه

به اضافه بودجه‌های دیگر...^۲

حبوش: چقدر از این بودجه هزینه شده است؟

عدنان: فقط سیصد و پنجاه میلیون (۳۵۰/۰۰۰/۰۰۰) دینار برای‌شان باقی مانده

است.

حبوش: اینها یک کمبود بودجه در تأمین هزینه تعمیر خودروهای زرهی دارند؛ آن

هم به دلیل اینکه ارتش به تعهدات خود عمل نکرده است. این سیصد و پنجاه میلیون

^۱ و باز می‌داند که نه مجاهدین قادرند با حزب و احزابی ائتلاف کنند و نه احزاب مجاهدین را قبول دارند.

^۲ توجه کنید: حدود دو میلیارد دینار «ماهانه»!

دینار باقی مانده به خزانه دولت بازگردانده خواهد شد؟

عدنان: این مبلغ را به عنوان ذخیره در حساب بانکی نگه داشته‌ایم تا چنانچه تا تاریخ 31 دسامبر ۲۰۰۰ / ۱۰ دی ۱۳۷۹ چکهایی آمد، آن را از حساب بکشیم.
حبوش: بابت تعمیر خودروهای زرهی آنان چه قدر به حساب ارتش واریز کرده‌ایم؟
عدنان: فقط برای تعمیرات، یک میلیارد و بیست و هشت میلیون (۱/۰۲۸/۰۰۰/۰۰۰) دینار واریز کردیم.

حبوش: همه تعمیرات را انجام دادند؟

عدنان: خیر قربان! مورد به مورد تعمیر می‌کردند و ما پول را واریز می‌کردیم. البته یکسری تعمیراتی را انجام داده‌اند که منتظریم تا فاکتورهای آن را برایمان ارسال نمایند تا هزینه آن را پرداخت کنیم. یک هفته پیش یکسری فاکتور هزینه تعمیرات به مبلغ چهارصد میلیون (۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰) دینار برایمان آمد که ما آن را به بودجه سال ۲۰۰۱ میلادی اضافه می‌کنیم.

حبوش: وقتی که فاکتورهای هزینه تعمیرات برایتان می‌آید، آیا از جایی تأیید می‌شود که این خودروها واقعاً تعمیر شده یا خیر؟

عدنان: بله قربان! تشکیلاتی وجود دارد که این را تأیید می‌کنند.

حبوش: آیا آمار داده‌ایم که ارتش چه قدر تعمیرات انجام داده است؟

رأفت: بله قربان! آمار داریم ولی بنا به دستور آقای رئیس‌جمهور به ارتش، چهار مرحله بسیج تعمیرات خودروها و تجهیزات ارتش انجام شد و به دلیل این ترافیک بود که تعمیرات اینها به تعویق افتاد.

حبوش: حرف من این است که آیا ما پول را واریز کرده‌ایم ولی تعمیر صورت

نگرفته است؟

عدنان: بله قربان! ما پیشاپیش پول را واریز کرده‌ایم و فاکتورهای آن پس از تعمیر برای مان ارسال می‌شود؛ چون ترسیدیم بودجه تمام شود.

حبوش: من پیشنهاد دارم که یک مقدار پول برای ارتش واریز کنیم.

عدنان: اگر بخواهید ۳۰۰ میلیون یا ۲۵۰ میلیون دینار به عنوان احتیاط ذخیره باقی

بماند.

حبوش: شما ۲۵۰ میلیون دینار واریز کنید و بعد از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ فاکتورهای آن

را بیاورید. ما با این صورت به خزانه دولت یا ارتش کلک می‌زنیم. البته این کار قانونی

است!

رجوی (با خنده): واقعاً قانونی است؟!

حبوش: و این، اضافه بر یک میلیارد و بیست و هشت میلیون (۱/۰۲۸/۰۰۰/۰۰۰)

دینار است که برای تعمیرات شما اختصاص داده می‌شود.

رجوی: اجازه می‌دهید یک جمله بگویم؛ هفتصد و پنجاه و دو میلیون (۷۵۲/۰۰۰/۰۰۰)

دینار که پرداخت شده است، موقوفه سال‌های گذشته بوده است؛ سیصد و پنجاه زرهی ما در

سال‌های قبل تعمیر شده است. وقتی که از ارتش سؤال می‌کنیم، می‌گویند: سرویس

اطلاعاتی به ما پول نداده است...

حبوش (خطاب به ابواحمد): آیا آنها تانک دارند؟

ابواحمد: بله قربان! تانک چیفتن و تی ۵۳...

رجوی: در ماه مه آقای رئیس سرویس گفتند که یک میلیارد و هفتصد و پنجاه و دو میلیون

(۱/۷۵۲/۰۰۰/۰۰۰) دینار نزد شماست.

عدنان: اختصاص داده شده است.

رجوی: هفتصد و سی و دو میلیون (۷۳۲/۰۰۰/۰۰۰) دینار معوقه سال‌های گذشته ۱۹۹۹ به قبل است؛ پس یک میلیارد و بیست میلیون (۱/۰۲۰/۰۰۰/۰۰۰) باقی می‌ماند. من الآن از آقای رئیس سرویس این را خواسته‌ام؛ شما هم به من جواب بدهید. (مسعود رجوی متن عربی سند درخواست را می‌خواند).

نرجو تطبيق السياق الذي أتبع الصّرف المخصّصات الخاصّ بالبنى التّحیّ نفسه بشأن صرف المخصّصات المصدّق عليها لعمليات التّصلیح ایضاً؛ و ذلك یعنی حال المخصّصات المتبقیّ من عام ۲۰۰۰ و المخصّصات المصدّق عليها لعام ۲۰۰۱ الى حساب المنظمه حتّى بحرى ما یلی: اولاً انجاز التّصلیحات المدرّع ۱ منجز ۱ خلال عام ۲۰۰۰ خلال شهري كانون الثّانی [ژانویه] و شباط [فوریه] عام ۲۰۰۱ تصلیح. ثانياً تحديد حصّ المدرّعات فی كلّ معسكرات «الخاص» «الكوت» و «ابوغریب»؛ و التي یبلغ مجملها ۲۰ مدرّع شهرياً اضافة الى تصلیح ۵ مدرّعات فی كلّ المعسكرات الاثخري؛ و ذلك حسب السیاق الّذي كان ساریاً خلال السّنوات السّابق. خواهشمند است همان‌گونه که برای تأسیسات زیربنایی سازمان بودجه‌ای اختصاص یافته بود، از بودجه کلی تصویب شده، بودجه‌ای جهت تعمیرات موردنیاز سازمان نیز اختصاص یابد؛ و این بدان معناست که پول باقی مانده از بودجه سال ۲۰۰۰ به علاوه کل بودجه سال ۲۰۰۱ به حساب سازمان واریز گردد تا اقدامات ذیل انجام شود: اول انجام تعمیرات زرهي که قرار بود در سال ۲۰۰۰ میلادی انجام شود، در ماه‌های

ژانویه و فوریه سال ۲۰۰۱ صورت گیرد. دوم اختصاص دادن سهمیه تعمیرات زرهی برای پادگان‌های «خالص»، «کوت» و «ابوغریب»، ماهانه ۲۰ دستگاه زرهی و برای سایر پادگان‌ها تعمیر ۵ دستگاه زرهی در ماه، آن هم طبق روالی که در سال‌های گذشته عمل می‌شد باشد.

رجوی (به زبان عربی از عدنان مدیرکل حسابداری سؤال می‌کند): از جناب عالی سؤال می‌کنم: آیا می‌شود در رابطه با تحویل گرفتن بودجه اختصاصی تعمیرات زرهی به همان نحوی عمل کنید که در تحویل دادن بودجه تأسیسات زیربنایی عمل کردید؟ عدنان: منظورتان این است که کل بودجه را درجا تحویل بگیرید؟ رجوی: بله...

حبوش: به شما می‌گویم که یکسری پول معوقه از سال ۱۹۹۹ دارید. بودجه سال ۲۰۰۰ تنها توانست بدهی قبلی ما را پر کند. آنچه باقی مانده، برای تعمیرات زرهی کافی نیست!

عدنان: قربان! الان لیست هزینه چهارصد میلیون (۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰) دیناری به‌دستمان رسید.

رأفت: هنوز ارتش خیلی به ما بدهکار است. خیلی از پول‌های تعمیر را پیشاپیش داده‌ایم ولی هنوز تعمیرات لازم را انجام نداده است.

داوری (به زبان عربی): همان‌گونه که مطلع هستید، امسال بسیج تعمیراتی نبوده است؛ فقط تعمیرات جاری بود که بر اساس همان سهمیه ماهانه است. ۴/۵ میلیون دینار برای تعمیرات پادگان «اشرف» اختصاص یافته بود و چهار پادگان دیگر هر کدام یک میلیون دینار در ماه بودجه تعمیراتی دارند؛ یعنی جمعاً ۸/۵ میلیون دینار برای کل

پادگان‌ها در ماه؛ که اگر ضرب‌در ۱۲ ماه بکنیم، کمتر از ۱۰۰ میلیون دینار می‌شود.

حبوش: من خلاصه کلام شما چند نفر سمیر، عدنان و علی‌رضا (داوری) را متوجه شدم. همین الان وزیر دفاع را برایم بگیرید. این مطلبی است که آقای رئیس‌جمهور از من سؤال می‌کند و من باید پاسخ دقیق داشته باشم. شما سه نفر نزد آقای وزیر دفاع بروید و موارد خودتان را هم دقیقاً از قبل آماده کنید. او [وزیر دفاع] نیز متخصصین ذی‌ربط خود را آماده می‌کند و [شما با آنها] درباره لیست‌های تعمیرات بحث و بررسی کنید؛ تا باقی مانده هزینه‌ها مشخص شود و حساب برای بودجه سال ۲۰۰۱ دست‌مان باشد.

عدنان: قربان! برای سال ۲۰۰۱ یک بودجه یک میلیارد و هفتصد و پنجاه و دو میلیون (۱/۷۵۲/۰۰۰/۰۰۰) دیناری اختصاص دادیم؛ به علاوه، ۴۰۰ میلیون دینار هم که لیست‌های آن به دست‌مان رسیده بر بودجه سال ۲۰۰۱ اضافه کردیم.

تلفن زنگ می‌زند؛ ظاهراً وزیر دفاع پشت خط است.

حبوش بلند می‌شود و همه به تبع او بلند می‌شوند.

حبوش: سلام قربان! خسته نباشید. بابت رژه به شما تبریک عرض می‌کنم. در حقیقت من مشغول رسیدگی به موضوع مجاهدین هستم؛ بخصوص بحث تعمیرات. چیزی که از جناب‌عالی می‌خواهم، این است که اشکالاتی در مسئله تعمیرات و محاسبات مالی مربوط به آن وجود دارد که با کمیته سه نفره‌ای که من تعیین کرده‌ام و افراد ذی‌ربط در وزارت دفاع جلسه‌ای تشکیل دهید و این مسئله را حل و فصل کنید. موضوع، تعمیرات و مقدار تعمیرات است؛ آخر در پایان امسال تعمیرات در سطوح مطلوب نبوده است. وقتی که بنده وارد جزئیات می‌شوم، مشاهده می‌کنم که یک‌سری

اشکالات در مسئله پرداخت هزینه و انجام تعمیرات وجود دارد. برخی از پول‌ها قبل از انجام تعمیرات به حساب شما واریز شده است و با همه اینها نتایج تعمیرات در سطح مطلوب نبوده است. اعتراض روی کیفیت تعمیرات نیست بلکه روی تعداد دستگاه‌هایی است که باید تعمیر می‌شد. در این مسئله بهترین فرد شخص شما هستید که مسئله را یکسره کنید. چه وقتی را برای فردا مناسب تشخیص می‌دهید تا دوستان نزد شما بیایند؟... خیلی خوب است. من از شما تشکر می‌کنم. فردا سه نفر می‌آیند؛ رفیق سمیر، عدنان مدیر کل حسابداری و دو نفر از گروه ما. فردا برادر مسعود چه ساعتی بیایند؟ می‌خواهم مسعود مطمئن بشود که فردا شما نیز در آن جلسه حضور دارید... ممنون. ممنون (اتمام تلفن). فردا ساعت ۸/۳۰ صبح وزیر دفاع تمام کارشناسان خودش را می‌آورد و جلسه تشکیل می‌شود. شما [دو نفر مجاهد] فردا صبح اینجا باشید تا با افراد من به جلسه موردنظر بروید.

ابوالاحمد: قربان! بعد از نشست، ما یک جلسه‌ای تشکیل می‌دهیم و هماهنگی‌های لازم را به عمل می‌آوریم.

حبوش: عدنان! برو دنبال کارت.

رجوی: جناب ریاست سرویس! شما با این رویه در آینده موافقت می‌کنید؟

حبوش: بگذارید دوستان بروند نزد وزیر دفاع و جلسه‌ای تشکیل بدهند... من مخالفتی ندارم.

حبوش: بر می‌گردیم به بحث عملیات...

رجوی: طبعاً آنچه شما گفتید، کاملاً منطقی است؛ ولی من بیشتر از این را از شما انتظار داشتیم و اگر این نبود که ملاحظه وقت شما را می‌کنم، در این مورد ساعت‌ها برای تان با جزئیات توضیح می‌دادم و به سؤالاتی که ممکن بود آن را مطرح نکنید پاسخ می‌دادم.

برای قضاوت تاریخ

بنابراین ابواحمد را مسئول کنید که همین ابهامات را رفع کند. در ضمن، اگر چند دقیقه اجازه بدهید، می‌گوییم که ما استراتژی‌ای داریم که جامع جمیع وجوه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... است.

حبوش: من می‌خواهم حرف شما را قطع کنم و بگویم که من می‌دانم که در سطح دانشجویان و بازرگانان و کسبه [طبقه متوسط] افرادی در داخل [ایران] دارند فعالیت می‌کنند...^۱

رجوی: ما می‌خواهیم بگوییم که آنها چه چیزهایی کم دارند...

حبوش: می‌خواهم بدانم نیروهایی که در داخل دارید، چه قدر می‌توانند بدون انجام عملیات روی انتخابات تأثیر بگذارند؟ این سؤال من است. عملیات را کنار بگذارید؛ ما می‌دانیم چه تأثیراتی دارد... فعلاً عملیات را کنار بگذارید. ما می‌خواهیم بدانیم که مجاهدین چه قدر می‌توانند روی روند انتخابات تأثیر بگذارند؟

رجوی: این مثل غذایی است که گوشت نداشته باشد؛ یعنی فقط سالاد داشته باشد...

حبوش: خیر، خیر! اگر فرضاً این عملیات انجام شد، آیا نیروهایی که در داخل دارید فعال خواهند شد؟

رجوی: طبیعی است.^۲

حبوش: باشد... ما در گذشته یکسری عملیات انجام دادیم؛ مثلاً عملیات سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ و یا سال ۱۹۹۸؛ این عملیات چه تأثیراتی روی تشکیلات شما در داخل گذاشت؟

رجوی: (۱) بی‌ثباتی رژیم را برای تمام مردم برملا کرد؛

^۱ مجدداً حبوش بحث نیروها و طیف‌های دیگر را پیش می‌کشد.

^۲ جواب رجوی صرفاً لقلقه زبان است؛ و هم خود وی و هم مقام عراقی می‌دانند که مجاهدین هیچ وزنه‌ای در میان جریان‌ات سیاسی نیستند.

۲) تضادهای خودشان [رژیم] را تشدید کرد؛

۳) نیروهای ما را فعال کرد؛

۴) مردم ایران را رادیکالیزه‌تر کرد؛ یعنی به میزان زیادی پروژه استعماری را برای

اینکه آلترناتیو آمریکایی بیرون بیاید، سوزاند.

حبوش: آیا پس از آن عملیات، علایمی دالّ بر پیوستن مردم به مجاهدین

مشاهده کرده‌اید؟^۱

رجوی: قطعاً! بیاید به ارتش آزادی‌بخش و ببینید برادران ابوالاحمد و... می‌دانند

تعدادشان زیاد شد.

حبوش: درصد می‌خواهم: آیا یک جهش کیفی داشتید؟

رجوی: آری.

حبوش: خوب است؛ من همین را می‌خواهم. (حبوش از ابوالاحمد سؤال می‌کند)

چند درصد افزایش نیرو داشتند؟

ابوالاحمد: آمار داریم که تعدادی از نیروهای‌شان از داخل آمدند و در اینجا به

سازمان پیوستند و ما مقایسه یا آمار راجع به افراد جدید نداریم.

حبوش: نه خیر؛ من می‌خواهم یک مقایسه و آمار داشته باشیم که آیا وقتی

عملیات انجام می‌شود، تعداد نیروی پیوستی زیاد می‌شود و وقتی عملیات کم

می‌شود، به تبع آن پیوستن نیروها نیز کاهش می‌یابد.

رجوی: به شما عدد دادم؛ فقط از منطقه شمال. دستگیرشدگان فقط ۱۲۰ نفر بودند؛

فقط منطقه شمال یعنی این ۱۲ برابر سال قبل است. آن چیزی که من برای تان

خواندم فقط حرف ما نبود.

^۱ حبوش در اینجا رجوی را با بحث مشکلی مواجه می‌کند که نهایت آن درماندگی و عجز رجوی است.

حبوش: غیر از این دو جناح که در ایران درگیر هستند، کدام یک از جریانات به مجاهدین نزدیکتر است؟

رجوی: منتظری! اگر الآن وقت می‌بود من برایتان شرح می‌دادم. وقتی ما روحیه و فضای اجتماعی را عوض کردیم، منتظری وارد شد و جنایتهایی را که در حق مجاهدین مانند قتل‌عامی که دوازده سال پیش انجام شد، فاش کرد. قتل‌عام زندانیان سیاسی ما در سال ۱۹۸۸ بزرگ‌ترین بمب سیاسی بود که در داخل رژیم منفجر شد. از دو ماه گذشته این کار منتظری است.

حبوش: الآن باز می‌گردیم به عملیات شهری.

رجوی: تمام جواب‌های شما را من در...

رجوی یک کارتابلی را باز می‌کند و نقشه طرح عملیات را به

حبوش نشان می‌دهد...

و به آقای رئیس‌جمهور این طرح را مطرح نمی‌کردم... یادتان هست در ملاقاتی که شما هم حضور داشتید. این عملیات ۱۲ ساعت است فقط این هدف‌هایش هست.

حبوش: قرار بود شیبخون باشد.

رجوی: با ارتش صحبت کردیم؛ آقای ابوالاحمد حضور داشتند، سرلشکر ستاد هشام هم حضور داشت.

حبوش: بله: من می‌دانم.

رجوی: تمام جزئیات واضح و روشن است. اگر ما می‌توانستیم همان‌گونه که به آقای رئیس‌جمهور هم گفتیم^۱ چند رشته از این عملیات را قبل از انتخابات ریاست جمهوری ایران انجام بدهیم، تزلزل دشمن را نشان می‌دادیم. من وقتی با شما دیدار می‌کنم...

حبوش: این عملیات چه تأثیری روی جناح‌های رقیب و چه تأثیری در انتخابات می‌گذارد؟

رجوی: دقیقاً! اولاً ...

حبوش: البته بحث من به این دلیل نیست که مخالف عملیاتم؛ بلکه به این منظور است که عملیات با موفقیت بیشتری انجام شود.

رجوی: من از نظر شما استقبال می‌کنم؛ فقط یک قلق دارد؛ مشکل، فقط وقت است.

حبوش طرح عملیات را از رجوی می‌گیرد و مطالعه می‌کند و

به رجوی می‌گوید: اینجا [به جای ۱۲ هدف] ۱۱ هدف وجود

دارد؛ سپس به ابواحمد می‌گوید: این طرح را مطالعه

کرده‌ای؟ ابواحمد جواب می‌دهد: بله قربان!

حبوش: باشد؛ من این طرح را به نفع شما برای آقای رئیس‌جمهور ارسال می‌کنم و به نفع شما نظر می‌دهم. در کمیته چهارجانبه هم مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

رجوی: من یک سؤال از شما دارم. برای من روشن است که شما منافع ما را می‌خواهید؛ هیچ شکی نیست و حتی شما بیشتر از ما دنبال تحقق آن هستید. آیا در

استمرار و انجام عملیات ما، شما با رژیم [ایران] مشکل سیاسی دارید؟

حبوش (خطاب به ابواحمد): گزارش دقیق از مسعود راجع به سفر شمخانی به عربستان سعودی تحویل بگیرید تا خدمت آقای رئیس‌جمهور ببرم؛ اینکه امیر عبدالله چه گفتند، و عکس العمل سرویس اطلاعاتی آمریکا چه بوده است؛ و در گزارش نیز اشاره کنید به این ملاقات ما با برادر مسعود و اینکه چه بحث‌هایی

¹ رجوی هر جا که در بحث در می‌ماند و به نوعی قصد گریز دارد، خلط می‌کند. از جمله شیوه‌های وی در این موقع، خود را متصل به صدام نشان دادن و از صدام حرف زدن است.

شد و چه تصمیماتی گرفته شد. (در پاسخ به سؤال رجوی): ما که الآن داریم انجام می‌دهیم...

رجوی: می‌خواستیم از شخص شما بشنوم. آن محدودیتی که یکی دو ماه پیش گفتید، دیگر ندارید؟

حبوش: چون وزیر خارجه ایران می‌خواست بیاید عراق، یکسری اصول در سیاست هست که باید مراعات شود.
رجوی: پس آن محدودیت منتفی است.

حبوش: بله، منتفی است؛ می‌توانید عملیات انجام بدهید. البته یکسری ضوابط اخلاقی وجود دارد که گاهی... در این زمینه برای‌تان چند مثال می‌زنم: در سال ۱۹۸۵ قرار ملاقاتی با جلال طالبانی بود؛ که کل اعضای دفتر سیاسی وی همراهش بودند؛ و خانواده‌های‌شان نیز آمده بودند. چون مسئول این کار من بودم، یادم هست که خانواده‌ها (خانم‌ها) در «هتل فلسطین» مستقر شدند و مردهای‌شان در «هتل شرایتون» استقرار یافتند. آنها برای اینکه مشروبات الکلی را با خیال راحت صرف کنند، قبول نکردند که با خانواده‌های‌شان در یک هتل باشند. یکی از برادران اجرایی پیشنهادی را ارائه کرد و گفت: با توجه به اینکه تمام اعضای [گروه] جلال نزد ما هستند، بگذارید نسخه همه آنها را بپیچیم و قال قضیه را بکنیم. مطلب را خدمت آقای رئیس‌جمهور رساندیم. جواب داده شد: «وای بر این پیشنهاد! وقتی کسی مخالف است، بدین معنا نیست که او را دستگیر یا مسمومش کنیم.» بلکه فراتر از این، جلال مبلغ پولی را از آقای رئیس‌جمهور درخواست کرد. در آن موقع یک دینار برابر ۳ دلار بود. آقای رئیس‌جمهور دستور پرداخت دادند که این مبلغ را به او بدهید. یک میلیون دینار

به او دادند. بعد گفت: «قربان! من یکصد قبضه تیربار بی‌کی‌سی می‌خواهم.» [آقای رئیس‌جمهور] گفت که «به ایشان بدهید.» قرار بود [جلال] قرارداد صلح را فردا صبح امضا کند. صبح که شد، جلال گفت: «امضا نمی‌کنم.» گفتیم چرا؟ گفت: «سؤال نکنید!» گفتیم باشد، امضا نکن و برو! دم در هتل ایستاد و با من صحبت کرد؛ گفت: «یا یک میلیون دینار و سلاح‌ها را تحویل می‌گیرم یا اینکه به دلیل عدم امضای توافق‌نامه [این کمک‌ها را] به من ندهید.» جریان را به اطلاع آقای رئیس‌جمهور رساندم؛ ایشان گفت: «مشکلی ندارد؛ ما این [کمک‌ها] را به وی هدیه دادیم؛ نمی‌خواهیم هدیه را پس بگیریم.» [جلال] همه را برداشت و برد و توافق‌نامه را هم امضا نکرد.

یکسری اصول اخلاقی در سیاست هست. در حال حاضر ما به دلیل اینکه بهای این اصول اخلاقی را می‌پردازیم محاصره اقتصادی داریم. آیا الآن تصور نمی‌کنید که یکسری تلاش‌ها و فشارهایی از طرف ایران وجود دارد که مرتباً به ما می‌گویند مسعود رجوی و مجاهدین را تحویل ما بدهید؟!

رجوی: خیلی تلاش می‌کنند...

حبوش: ولی ما یک پاسخ کور و منفی به آنها داده‌ایم. این پاسخ نه فقط درباره شما که یک سازمان انقلابی هستید داده می‌شود که حتی به عربستان سعودی هم راجع به ربایندگان هواپیما این پاسخ داده می‌شود. الآن یکسری تلاش‌هایی از طرف عربستان سعودی راجع به ربایندگان هواپیما می‌شود که به آنها تحویل‌شان دهیم. این موضوع بخشی از اصول اخلاقی و سیاسی ما بوده است. روز ورود خرازی به عراق، دو دستگاه اتومبیل تله‌گذاری شده وارد عراق شد

که یکی از آنها در استان «ذیقار» منفجر شد و دیگری را کشف و خنثی کردیم؛ به آنها هم گفتیم به وزیر گفتیم: «بفرمایید آقای وزیر! این هدیه‌هایی است که با خودت به عراق آورده‌ای!»

رجوی: و روز دوم به پادگان ما حمله کردند!

حبوش: وقتی می‌گوییم به ما حمله می‌شود، یعنی به شما نیز حمله می‌شود؛ چون امنیت ما امنیت مجاهدین است. [این محذورات وجود دارد] و الا من با عملیات مخالف نیستم.

رجوی: نه؛ من امروز انتظار داشتیم در صحبت‌هایی که می‌کنید، ۲۰ کیلومتر را به ۱۰ کیلومتر برگردانیم...

حبوش: ما وضعیت نظامی را بررسی کرده‌ایم. بدون اینکه تحرک نظامی از خودمان نشان دهیم، رژیم [ایران] تحلیل می‌کند که چون عراق با تمام قدرت رژه نظامی را انجام داد پس قصد دارد عملیاتی را انجام بدهد. من این تحلیل‌ها را مدنظر می‌گیرم. اگر این رژه نظامی انجام نمی‌شد، می‌گفتم بلافاصله عملیات را انجام دهیم؛ ولی حالا بگذارید مدتی از این زمان بگذرد، بعد انجام بدهید. شما باید تمام واکنش‌های دشمن خود را مدنظر قرار دهید؛ اگر احساساتی برخورد کنید، حتماً می‌بازید. درست است؟

رجوی: کاملاً درست است.

حبوش: برای همین است که ما می‌خواهیم یک زن عراقی به تو بدهیم تا از دست ما ناراحت نشوی! (خنده حضار)^۱

رجوی: فقط به من بگویند قرار ملاقات ما در ماه آینده سر جای خودش هست؟

^۱ با شخصیت پوچ و کاسب منشی مثل رجوی همین‌گونه باید سخن گفت.

حبوش: ان شاء الله. البته من قبلاً به برادر مسعود گفتم که هر ۲۴ روز با هم ملاقات خواهیم کرد. درست است؟

رجوی: درست است!

حبوش: باور کنید که در حال حاضر بچه‌ها می‌دانند روابط من با شما بیشتر از روابط من با وزیر امور خارجهٔ عراق است؛ نقش من هم بیشتر [نقش] وزیر خارجه است تا یک رئیس سرویس. (خندهٔ حضار)

رجوی: پس بیشتر با من ملاقات کنید!

حبوش: باشد؛ ولی من مسافرت‌های زیادی در پیش دارم. جهت اطلاع شما، من فردا مسافر هستم.

رجوی: مصلحت نمی‌دانید که من فردا به دیدار وزیر دفاع بروم؟

حبوش: خیر؛ نیاز ندارد! تو خودت را برای بزرگ‌ترها نگاه‌دار. تو را به کمیتهٔ چهارجانبه می‌برم.^۱

رجوی: قرار ملاقات با کمیتهٔ چهارجانبه را به من اطلاع می‌دهید؟

حبوش: به تو خبر خواهم داد.

^۱ اصل موضوع این است که رجوی جز از کانال این سرویس نمی‌تواند ملاقاتی انجام دهد؛ ولی حبوش نغمهٔ دیگری را برای سرگرم کردن رجوی ساز می‌کند.

متن شماره پنج:

مذاکرات مسعود رجوی با شهید طاهر جلیل حبوش

(سال ۲۰۰۱)

ملاقاتی که متن مذاکرات آن در اینجا می‌آید، در اواسط سال ۲۰۰۱ بین سپهبد طاهر حبوش مسئول سرویس اطلاعاتی عراق (سازمان مخابرات) و مسعود رجوی صورت گرفته است. در متن حاضر صراحتاً از این واقعیت که مجاهدین خلق مجری بی‌اراده رژیم صدام بوده‌اند، سخن رفته است و حبوش صریحاً ذکر کرده که ترور صیاد شیرازی به دستور عراق انجام شده است.

حبوش: ان شاءالله هر سال شما به سلامت و تندرستی باشید و این بر شما مبارک باشد. بفرمایید بنشینید. حال شما چطور است؟

رجوی: کاردار شما [عراق] در تهران علیه ما صحبت کرده و در مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه رسالت علیه ما حرف زده است.

حبوش: این جریان کاردار و مصاحبه آن چه بوده است؟

رجوی: مصاحبه با روزنامه رسالت. من فقط دنبال این مطلب هستم که این مصاحبه بعد از جریان صیاد شیرازی صورت گرفته است و این عملیات را تروریستی و ناجوانمردانه خوانده است. من در آن زمان با استاد طارق [عزیز] تماس گرفته و این مطالب را گفته‌ام و ایشان [طارق] از من عذرخواهی کردند. استاد طارق [عزیز] گفت: از طرف من اطلاعیه صادر کنید؛ و من هم در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۹۹ / ۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۸ این پیام را که حاصل توافقی بود که با استاد طارق [عزیز] داشتیم و شما آن را مشاهده می‌کنید، صادر کردم. این توافق بین ما و استاد طارق [عزیز] با هماهنگی سیدالرئیس [صدام حسین] از قبل بوده است.

حبوش: من این نامه را می‌خواهم.

رجوی: آیا نامه سید رئیس را مشاهده کرده‌اید؟

حبوش: بله؛ مربوط به سال ۱۹۸۸ است.

رجوی: بله؛ و یک مرتبه دیگر در سال ۱۹۹۹ نیز روی این مطالب تأکید کرده‌اند و همچنین استاد طارق [عزیز] نیز تأکید کرده‌اند که دیپلمات‌های عراقی و رسانه‌های عراقی به دستور سید رئیس حق بیان مطالب و دخالت در کار مجاهدین را ندارند. این امر مربوط به کار و دستور مخابرات و به دستور سید رئیس می‌باشد.^۱

حبوش: من می‌خواهم با جناب مسعود به عنوان یک رهبر تاریخی صحبت کنم. حقیقت این است که تا وقتی با ما هستید، یک نصیحت برای شما دارم که به دو دلیل است:

اول - منزلت سیاسی که شما دارید؛

دوم - به عنوان اینکه یک دوست عزیز برای من هستید؛

نصیحت من به برادر مسعود این است که در همان مصیبت که جمال عبدالناصر افتاد قرار نگیرد. جمال عبدالناصر دچار این مشکل شد که گوش خود را به رسانه‌ها داده بود. بیشتر حواس باید جمع مسائل سیاسی و استراتژیکی باشد... لابی صهیونیست دوستان و نیروهای خود را توجیه و بسیج کرد برای تحریک کردن جمال عبدالناصر به سمت شعار دادن بیشتر و بیان مطالب خود بدون بینش سیاسی؛ و این در تاریخ موجود است و می‌خواهم به شما یادآوری کنم. ما حامی کار مناسب و خوب هستیم. دستور از سید رئیس و سید نائب [الرئیس] ۲ است که پس از خروج شما از آنجا به من داده شده. برادر مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق برای ما غریبه یا یک هم‌پیمان

^۱. میزان تنفر از سازمان مجاهدین در عراق و جو سوظن نسبت به این جریان به حدی بوده است که شخص صدام حسین به مطبوعات دستورالعمل صادر می‌کند که به این موضوع نپردازند.

^۲. منظور عزت ابراهیم الدوری است.

تجاری در اینجا نیستند؛ حضور ایشان در عراق به عنوان پیمانکار نفتی نیست بلکه به عنوان رهبر مجاهدین خلق، برای آزادسازی و رسیدن به آرمان‌های خود، در این کشور هستند و ما به این اعتقاد داریم؛ یعنی قبول داریم که هیچ برخورد و کار تاکتیکی با شما نداریم؛ چون که هر چه بر سر ما بیاید بر سر شما نیز خواهد آمد؛^۱ یعنی سید رئیس وقتی به طاهر [حبوش] دستور می‌دهد و به مسعود نیز دستور می‌دهد و ۲ و استاد عزت و هر کدام از وزرا را مورد خطاب [دستور] قرار می‌دهد، استاد مسعود رجوی یعنی جزء ما و مثل ما می‌باشد (نزد سید رئیس). شما داستان ما را می‌دانید، ما احتیاج به چیزی در عراق نداریم؛ فقط بهای نظارت و اهداف خودمان را می‌پردازیم و اگر کمی (به اندازه یک کشمکش) با طرف‌های دشمن کوتاه می‌آیدیم، وضعیت به صورت دیگری می‌شد. وقتی که من به شما برای انجام این عملیات [ترور صیاد شیرازی] دستور دادم،^۳ معلوم است که بیان این مطالب تاکتیکی است؛ زیرا ما نمی‌خواهیم در بیش از یک جبهه بجنگیم. پیام سید رئیس را شنیدیم که گفت هر دشمنی علیه ایران از جانب آمریکا (هر حرکتی علیه ایران) به عنوان دشمنی و حمله علیه عراق محسوب می‌شود. فقط تهدید کردیم. این را برای جناب شما گفتم و بعد از جلسه مطلبی را فقط به شما می‌گویم تا به شما یک تصویر کاملی از آنچه سید رئیس گفته است بدهم. این مطلب بعد از بازگشت وزیر خارجه [عراق] از ایران گفته شد و نظرات ایشان را بیان می‌کند. من نمی‌خواهم فکر شما مشغول رسانه‌ها و اخبار این طرف و آن طرف شود؛ چون آنچه ثابت است بین ما بوده

^۱ حبوش نیز چنانکه صابر الدوری تصریح داشت، به وضوح می‌گوید که «هر چه بر سر ما بیاید، بر سر شما نیز خواهد آمد»!

^۲ حبوش زیرکانه تأکید دارد که رجوی نیز همانند مقامات عراقی طرف دستور و امر صدام حسین قرار دارد.
^۳ تعبیر خیلی عجیب و واضحی است! حبوش رودرروی رجوی می‌گوید: وقتی ما هستیم که دستور ترور به شما می‌دهیم، تقبیح این ترور کاری انحرافی و تاکتیکی است!

و هست.

رجوی: من شکی ندارم.

حبوش: آیا من از شما سؤال کردم که جواب می‌دهید؟

رجوی: چون مسئولیت مخابرات و مجاهدین با شماست، باید این مطالب را به شما بگویم که بدانید؛ زیرا کاردار شما در تهران این حرف را می‌زند نه کاردار رژیم ملایان که ما را به عنوان تروریست محکوم می‌کند و ما را در وضعیت سال ۱۹۹۹ قرار می‌دهد.

حبوش (خطاب به اطرافیان): کاردار را به بغداد احضار کنید و از او توضیح بخواهید.

رجوی: [رژیم ایران] در حال حاضر ما را جزء استکبار جهانی قرار می‌دهد... عملیات متوقف شده است. دیگر روی زخم نمک ننزید و این مطلبی که در بغداد و رسانه‌ها گفته شد ملاقاتی که با وزیر اعلام (تبلیغات) داشته‌ام شماها بهتر در این خصوص می‌دانید که ما نمی‌خواهیم کار شما را زیاد کنیم؛ چه فایده‌ای دارد که یک مسئول عراقی این مطالب را بیان کند. آمریکا هم به ما می‌گوید تروریست و...

حبوش: من مطالب شما را تکمیل می‌کنم. آیا یک مسئول ایرانی تاکنون حاضر شده همان‌طور که در خصوص مجاهدین صحبت شده است، در خصوص سپاه ۹ بدر صحبت کند؟ من پس از این جلسه می‌روم و کاردار عراق در تهران را خواهم دید و به او می‌گویم آیا تاکنون در ایران کسی به سپاه بدر توهین کرده است که تو این کار را می‌کنی؟!؟

رجوی: در جلسه قبلی تصویب شد که موقعیت ما همین‌طور باشد؛ نه اینکه علیه ما مصاحبه شود. حداقل این است که شما یک اطلاعیه بدهید و این موارد را تکذیب کنید که نه،

چنین چیزی نیست. همان گونه که استاد طارق [عزیز] گفتند یک جمله گفته شود که این مطلب را تکذیب می‌کنیم.

حبوش: آن را برای من بیاورید.

رجوی: موشک‌ها را ما می‌خوریم ولی عملیات قطع می‌شود؛ نفراتی هم که به شما دادیم و خودتان خواستید، آنها را به رژیم تحویل دادید تا اسرای خودتان را بگیرند؛ ۲ و اعلام (تبلیغات) ما را نیز قطع کردید. حتی دیگر یک پیام هم پخش نمی‌شود.

حبوش: چه‌طور تبلیغات رسانه‌های شما قطع شده است؟

یکی از افسران مخابرات: خیر قربان! منظور اینها پیام‌هایی از تحرکات و کارهای آنهاست که دیگر در رسانه‌های عراقی منعکس نمی‌شود.

رجوی: کاملاً در رسانه‌های عراقی قطع شده است.

حبوش: رسانه‌های خودشان مشغول و فعال است؛ فقط رسانه‌های ما قطع شده و

پیام‌های مجاهدین را پخش نمی‌کند. چرا پخش نمی‌شود؟ چون دستور مجلس و دولت

است که پخش نشود. آن، ایستگاه رسمی خودتان است؛ این مطالب هم مربوط به دو ماه

گذشته است. خوب؛ فعلاً برنامه تبلیغات را کنار بگذارید.

رجوی: من روز گذشته با وزیر تبلیغات بودم و گفتیم شکایت مرا پیش سیدالرئیس ببرید

تا خودشان تصمیم بگیرند که چرا دستور خودشان اجرا نمی‌شود.

حبوش: من خودم شکایت پیش سیدالرئیس خواهم برد.

رجوی: بگویید همان‌طور که خود شما (سیدالرئیس) در سال ۱۹۹۹ آن را مورد تأکید

^۱ مقام عراقی به عمد این مقایسه را مطرح می‌کند. در واقع وی جایگاه مخاطب خود را تا آن حد که خود می‌خواسته، پایین آورده است. در تبلیغات رسمی و اظهارنظرهای مقامات و رسانه‌های عراقی، از سپاه بدر به عنوان مزدوران و جیره‌خواران رژیم آخوندی نام برده می‌شود.

^۲ منظور عده‌ای از اعضای مسئله‌دار سازمان‌اند که گروه رجوی ناجوانمردانه آنها را به مقامات عراقی تحویل داد تا عراقی‌ها نیز به ایران تحویل دهند. این راهکاری ناجوانمردانه که خود به صورت تاکتیکی علیه مسئله‌دارها درآمده بود، در هیچ‌جا سابقه ندارد.

قرار دادید و آن نوشته موجود است...

حبوش: (در حال خواندن نامهٔ صدام حسین): این نامه را وقتی خواستم بروم، می‌خواهم تا خدمت رئیس‌جمهور ارائه کنم.

رجوی: در سال ۱۹۹۹ نیز تأکید می‌نمایند. این مطلبی است که توسط [سعید] حجازیان مشاور خاتمی نیز در روزنامه نوشته شده. پس از بازگشت وزیر خارجهٔ خاتمی از عراق به ایران، به حجازیان گفته است که این مطلب را بنویسد و این تیرهای مطالب است که وزیر خارجهٔ عراق با من ملاقات کرد.

مسعود رجوی مطلب چاپ شده در روزنامه الحیات ایران به قلم حجازیان را قرائت می‌کند و تحویل می‌دهد.

حبوش: نویسندهٔ این مطلب چه کسی است؟ مشاور خامنه‌ای یا خاتمی است؟

رجوی: حجازیان مسئول این روزنامه است و مشاور خاتمی است.

حبوش: من به تو می‌گویم که جریان این مقاله چیست و در خصوص این مطالب چه تحلیلی داریم؛ نتیجه‌گیری نیز موجود است. آن موضوعی را که می‌خواستیم بعداً به تو خصوصی بگویم، در حال حاضر مقابل دیگر برادران به تو می‌گویم: من شخصاً پس از بازگشت وزیر خارجهٔ عراق از تهران، نامه‌ای برای رئیس‌جمهور نوشتم و گفتم از حالت‌های متفاوتی که وزیر خارجه از مذاکرات با تهران نقل کرده، من شخصاً از نیرنگ ملایان می‌ترسم. برای اینکه ما صاحب تجربیات سنگین و تلخی هستیم و آن را برای سیدالرئیس روشن کردم و تحویل دادم و به تو می‌گویم که تحلیل و نظر ما چه چیزی است. ما بیدار هستیم و می‌دانیم ملایان برای آمریکا کار می‌کنند و مدارکی در این راستا داریم و مدارکی که در خصوص افغانستان به آمریکایی‌ها دادند و قصد اینکه آمریکا آنها را در ادارهٔ شرقی قرار داد می‌دانیم چیست... بر اساس دو هدف کار کردند: یکی اینکه

تلاش می‌کردند آمریکا را در افغانستان مشغول سازند، که نتوانستند؛ دوم اینکه اطلاعات دقیقی است برای شما ۵۰ خانوار از خانواده‌های مجاهدین افغانی را دستگیر کردند و پس از اعلام «بوش» مبنی بر اینکه ایران از کشورهای محور شرارت است، این ۵۰ خانوار را از ایران بیرون کردند و تحویل نیروهای متحد در افغانستان دادند و پس از یک هفته به حکمتیار ابلاغ کردند دفتر خود را در ایران تعطیل کند؛ خرازی هم اعلام کرد که حکمتیار هرکجا می‌خواهد برود؛ چون مخالف سیاست آمریکاست. اینها دنبال این بودند که آمریکا را بازی بدهند؛ اما خودشان مجبور شدند با افتضاح دنبال سیاست آمریکا باشند.

روش و نظریه ما برای متوقف کردن عملیات نظامی مجاهدین به دلیل خواست ما نبوده است؛ این باب جدیدی بود برای اینکه به آنها [ایرانی‌ها] فشار بیشتر بیاوریم. اگر از من بپرسید که چه قدر به آنها اطمینان دارم، می‌گویم که من خیلی محتاط هستم و به همان اندازه که از آمریکا و اسرائیل احتیاط می‌کنم و مراقب اعمال آنها هستم، از ملایان حذر می‌کنم و به هیچ وجه احساس خوبی نسبت به آنها ندارم...

رجوی: چه موقع از شما خواستند که این عملیات‌ها را متوقف کنید؟ اگر ممکن است و اشکال ندارد بگویید.

حبوش: چه کسی؟

رجوی: منظور این است که از طرف ملایان چه کسی این درخواست را کرد؟

حبوش: سفیر آنها در بغداد [ایروانی] که در حال حاضر مسئول مخابرات [=

اطلاعات] ایران [در عراق] است، از من درخواست کرد.

رجوی: پس چرا خودشان متقابلاً انجام ندادند؟

حبوش: سؤال خوبی است؛ ما این را در نظر گرفته بودیم و از آن هدف داریم و

حساب آن در دست سید رئیس است. همان‌گونه که من اطمینان دارم، شما هم باید مطمئن باشید. فکر نمی‌کنم که زیاد بگذرد تا دوباره با هم‌دیگر ملاقات کنیم. شاید هم به زودی شما را ملاقات کنم. در آن موقع شما را در خصوص مطلب مهمی مطلع خواهم کرد.

رجوی: چرا آنها عملیات را متوقف نمی‌کنند و نکرده‌اند؟

حبوش: آنها [سپاه ۹ بدر] هم عملیات را متوقف کردند. من به تو در خصوص سپاه

بدر چیزی گفتم؟

رجوی: نه...

حبوش: از سپاه بدر اطلاعاتی دارید؟

رجوی: نه، ندارم؛ فقط اطلاع داشتم که قصد عملیات علیه سپاه بدر را دارید.

حبوش: آنها بودند که مجاهدین را با ۶۷ موشک مورد حمله قرار دادند نه یکی از افراد

مخابرات.

رجوی: قربان، ۷۷ موشک...

حبوش: بعد از هدف قرار گرفتن مجاهدین طرحی را آماده کردیم قوی‌تر از زدن ۶۷

موشک یا ۷۷ موشک؛ و موفق شدیم. فرمانده عملیات و فرمانده منطقه جنوب سپاه بدر

را به طرف خودمان جذب کردیم. ۶ نفر را نیز از سپاه بدر دستگیر کردیم؛ اطلاعات آنها

را گرفتیم و طرح آنها را کشف کردیم و فهمیدیم که دست آنها در دست آمریکایی‌هاست

و در طول بازجویی مشخص شد که با آمریکایی‌ها ارتباط دارند. طرح آنها این بود که

پس از حمله به عراق، شاید ایران آنها را از ورود به عراق و جنگ منع کند؛ پس آنها

طراحی کرده بودند که محلی یا مکانی را در عراق آماده داشته باشند تا زمانی که

بمباران علیه عراق شروع شد. آنها از داخل شروع به فعالیت کردند. الحمدلله این برنامه

کشف شد و تشکیلات آنها ضربه خورد. نکاتی در این طراحی و عملیات بوده که من

خندهام می‌گیرد که چگونه اینها که نام خود را سپاه گذاشته‌اند و فقط ۹ دستگاه تانک دارند، می‌خواهند نظام ما را ساقط کنند. ۱

رجوی: به نظر شما این تهدید نیست؟

حبوش: من به شما اطمینان می‌دهم که در سپاه ۹ بدر نفوذ داریم و بسیار خوب کارهای آنها را متوجه می‌شویم. هدف ۲۰ درصد کار سپاه بدر مسئولین عراقی است و هدف ۸۰ درصد آنها مجاهدین خلق است.

رجوی: چه طور شد که شما این توافق را پذیرفتید؟

حبوش: ما طرحی داریم که آنها نمی‌دانند و بر اساس آن طرح عمل می‌کنیم. ما برنامه کاملی داریم.

رجوی: شما از طرف سپاه بدر احساس خطر نمی‌کنید؟

حبوش: نه نه؛ خطری ندارد.

رجوی: آیا عملیات جدیدی از سپاه بدر انجام نشده است؟

حبوش: با اطلاع ما عملیات و کارهایی انجام می‌دهند تا نزد مسئولین ایران اعتباری کسب کنند.

رجوی: خواهش می‌کنم به آنها اطلاع دهید که نزدیک مقرهای ما نیابند و کاری انجام ندهند. موارد و اطلاعات درخصوص «طالبان» چیست؟ بنا به نقل از «پاول» که «طالبان» را مورد حمایت شما می‌داند و می‌گوید افرادی از مسئولین طالبان به عراق رفته‌اند...

حبوش: به برادر مسعود اطمینان می‌دهم که آمریکا خیلی خوب می‌داند که ما با «طالبان» و با هیچ گروه تروریستی دیگر ارتباط نداریم. به تو نیز همانند یک مسئول مخابرات عراق اطلاعاتی می‌دهم: اعلام کردند که سفیر سابق ما با بن‌لادن ملاقات داشته

^۱ تحقیر حبوش از سپاه بدر، نوعی تعریض به رجوی و گروه او نیز هست؛ با توجه به اینکه سپاه بدر به

و یا شخصی به نام ابن عطّه با مسئولین «طالبان» دیدار کرده است. اروپاییان اعتراف کرده و قبول دارند که ما با «طالبان» ارتباط نداریم و آمریکایی‌ها دقیقاً می‌دانند که ما با «طالبان» ارتباط و همکاری نداریم؛ حتی عراقی‌هایی که در کابل در صفوف «طالبان» هستند، خیلی از اتباع سعودی و یمن و امارات و کویت کمتر هستند. برای آمریکا و انگلیس مشخص شده که جلال طالبانی و مسعود بارزانی که از زیر عباى ایران درآمدند و درست شدند با «طالبان» ارتباط دارند. سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای دوست به ما اطلاع دادند که افرادی از «طالبان» آمده و وارد ایران شده‌اند و سرویس‌های اطلاعاتی آمریکایی می‌دانند که چرا این افراد در ایران جمع می‌شوند.

رجوی: من برای این اطلاعات خوبی که دارید به شما تبریک می‌گویم؛ چون فکر می‌کردم که اگر در کار مخابرات اشتباهی صورت بگیرد مشکل درست می‌شود.

حبوش: خیر؛ چون تماس با اینها مملکت را به خطر می‌اندازد، کار ما نیست. دستور

سیدالرئیس این است که مخابرات فقط کار جمع‌آوری و جاسوسی در داخل و خارج را انجام دهد و کارهای عملیاتی در خارج نباید انجام شود؛ و این کار تروریستی است.^۱

رجوی: تبلیغات ملایان می‌گوید که حکمتیار به عراق رفته است.

حبوش: حکمتیار اصلاً به عراق نیامده است و اگر بیاید، اجازه نمی‌دهیم.

رجوی: [آیا] نفوذ «طالبان» از مرز بصره بوده است؟ اگر سؤال می‌کنم برای این است که

ما آن را در اروپا تکذیب کنیم و از شما دفاع کنیم.

حبوش: به نظر من نیروهای «طالبان» در کویت حضور دارند. از آنها عکس

لحاظ کمی از مجاهدین مهیاتر بوده‌اند!

^۱. از جمله شگردهای همیشگی دستگاه‌های امنیتی عراق، حذف مخالفان در داخل و خارج از عراق بوده است؛ لیکن با توجه به شرایط و حساسیت‌های سیاسی و وضعیت عراق و منطقه، فعالیت عملیاتی در خارج از عراق ممنوع و حتی از سوی خودشان «تروریستی» تلقی می‌شود!

گرفته‌اند و تعدادی از آنها را نیز افراد کویتی سوار قایق کرده در دریا رها کرده‌اند.

رجوی: چه کسانی بوده‌اند؟

حبوش: افرادی از کارگران افغانی را که در کویت شاغل بودند، جمع کرده و سوار قایق کردند؛ اینها در دریا رها شدند. ما آنها را آوردیم و لباس به آنها دادیم و به طرف افغانستان روانه‌شان کردیم.

رجوی: غیرنظامی بودند؟

حبوش: در کویت کارگر بودند.

رجوی: در هفته گذشته جمعه در آلمان راهپیمایی داشتیم. حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ خبر درباره این راهپیمایی پخش شده است. خیلی از سؤال‌ها یا بیش از ۵۰ درصد آنها درخصوص رابطه مجاهدین با عراق بوده است. من خودم گزارش آن را مطالعه کردم. سؤال‌هایی که از شما کردم، برای توجیه آنها در آلمان و دیگر کشورهاست و دوستان ما را خیلی توجیه می‌کند.

حبوش: نظر شما راجع به آلمان چیست؟

رجوی: آلمان در حال حاضر ضد ما عمل می‌کند.

حبوش: رابطه تو با آنها چگونه است؟

رجوی: با ما برخورد خوبی ندارند و چند روز قبل یونسی [وزیر اطلاعات ایران] شخصی را از اطلاعات ایران به آلمان می‌فرستد. بعد از کنفرانس بن، یکی از شرایط آنها این بوده است که پول ما را جمع کنند؛ با این بهانه که این کمک‌ها را که برای بچه‌های ایرانی است مجاهدین به عراق منتقل می‌کنند و برای ارتش آزادی بخش می‌فرستند. به این دلیل رابطه ما با آلمان سرد شده است. مواردی که روی آن تأکید دارند، فرستادن [و حواله کردن] پول به عراق و خرید تجهیزات مانند GPS و دوربین کلاهی است؛ که با تمام قوا به آلمان فشار می‌آورند تا این موارد را به ما ندهند و اموال ما را آلمان توقیف کنند.

حبوش: نه؛ منظور من رابطه شما با فرانسه و ایتالیا و انگلستان است در مقایسه

اینها با آلمان: آیا آلمان سخت شده است؟

رجوی: بهترین رابطه ما با فرانسه است؛ سپس بلژیک و بعد ایتالیا؛ با آلمان رابطه متوسط است.

حبوش: آیا به نظر شما آلمان در این سال بهتر بوده یا در سال گذشته و کدام سال رابطه بهتر با شما داشته است؟

رجوی: زیاد فرقی نداشته است.

حبوش: اگر گزارش جدیدی از رابطه و وضعیت آلمان داشتید، به من ارائه کنید. ۱

رجوی: گزارش راهپیمایی جمعه گذشته به دست من رسیده و بهترین گزارش از وضعیت آلمان است. همیشه مانع می‌شدند؛ چون همیشه وقتی می‌خواستیم تظاهرات بکنیم، مرزها را می‌بستند. در این مرحله مرزها را باز گذاشتند و ایرانیان توانستند برای تظاهرات به آلمان بروند و این کار انجام شد.

حبوش: دلیل این کار آلمان‌ها این است که ما هم در این قضیه سهیم بودیم و کمک کردیم.

رجوی: چگونه؟

حبوش: ما با سرویس اطلاعاتی آلمان ارتباط و همکاری داریم و در سه ماه گذشته در خصوص وضعیت ملایان از ما گزارش خواستند و ما نیز گزارش کامل با تحلیل و مدارک کافی دادیم و در این گزارش صحیح و صادق بودیم. همچنین گزارش تحلیلی از مجاهدین خلق نیز دادیم. اسپانیا نیز از ما خواست که گزارش کامل در خصوص شما (مجاهدین) و آینده‌تان به صورت دقیق به آنها بدهیم؛ که اگر تحقیق درست باشد و این

^۱ در سطور بعد مشخص می‌شود که علت ابرام و بافشاری مقام عراقی در پرسش از وضعیت روابط آلمان و سازمان، نوعی همکاری است که به ادعای حبوش بین دستگاه اطلاعاتی آلمان و سازمان مخابرات عراق وجود داشته است.

گزارش نیز برای آنها معتبر باشد، حتی نقاط ضعف نیز در این گزارش نوشته می‌شود تا برای آنها مورد اعتماد و اصیل باشد. من تلاش‌هایی در کشورهای اروپایی و در ملاقات‌هایم با آنها کردم تا وضعیت مجاهدین و آینده آنها را برای آنها توضیح دهم و یک تصویر واقعی را از مجاهدین برای آنها ترسیم کنم.

رجوی: این زحمتهای ماست و خیلی ممنون هستیم.

حبوش: موارد زیادی هست که من نمی‌خواهم فکر شما را مشغول کنم و برای‌تان

بگویم.

رجوی: ان شاءالله حرف‌های شما موثر باشد.

حبوش: من ان شاءالله پی‌گیر هستم که فعالیت شما در «سلیمانیه» نیز آغاز شود و

راه‌هایی نیز در دست اقدام دارم.

رجوی: این مهم‌ترین چیزی است که ما می‌خواهیم.

حبوش: من ان شاءالله پی‌گیر هستم. چرا می‌گویم به‌زودی، چون می‌خواهم یک دفتر

(یا مکانی) در «سلیمانیه» برای شما باز کنم؛ که البته بهای این کار را می‌پردازیم ولی در

هر صورت این نظریه را محقق خواهیم کرد.

رجوی: درخصوص دستگیری یک نفر،^۱ وضعیت‌اش چگونه است و ارتباط شما [یا

طالبانی] چگونه و چه وقت است.

حبوش: بله؛ نماینده جلال طالبانی در بغداد است و من فردا ساعت ۱۰ صبح با او

ملاقات دارم و از او خواهم خواست که اجازه فعالیت شما در «سلیمانیه» را بگیرد و

مکان برای شما تهیه کند. در خصوص این موضوع هم که شما خواستید صحبت

^۱ یکی از اعضای سازمان به نام «فرهنگ» به کردستان عراق فرار کرده بوده و سازمان می‌خواسته وی را پس بگیرد.

می‌کنم.

رجوی: یعنی از آنها خواهید خواست که او را به ما تحویل بدهند؟

حبوش: بله؛ بلکه فشار می‌آوریم که او را تحویل شما بدهند؛ چون آنها [گروه طالبانی] از ما درخواست‌هایی دارند که مقداری از این درخواست‌ها را انجام داده‌ایم و مقداری را به عنوان فشار در قبال درخواست‌های خودمان، جهت انجام آنها گروکشی می‌کنیم؛ تا فرهنگ [عضو فراری سازمان] را بیاورند. اگر فرهنگ در «سلیمانیه» است او را خواهیم آورد و دست‌اش را در دست شما می‌گذاریم.

رجوی: اطلاعات ما می‌گوید که ایشان هنوز در «سلیمانیه» است و این را به برادر ابوالحمد نیز گفتیم و باید از شما تشکر کنیم. خبری از «سلیمانیه» داشتیم که ایشان در آنجا حضور دارد. حبوش: من صحبت‌م با نماینده جلال این‌طور نیست که به او اجازه بدهم فکر کند و یا چیزی بگوید؛ بلکه فرصت بررسی و تحقیق را از او می‌گیرم و می‌گویم که فرهنگ حاضر است و باید تحویل داده شود؛ و اگر گفت نیست، می‌گویم اطلاعات من و مدارکی حاکی از این که ایشان در «سلیمانیه» است وجود دارد؛ او را برایم بیاور. فرض کنید که این مسئله فردا صبح درست شده و [فرهنگ] نزد شماست.

رجوی: این سه نفری را که از «کرکوک» آورده‌اند، تحویل ما نداده‌اند.

حبوش: هنوز نرسیده‌اند.

رجوی: موافقت در خصوص درخواست‌های ما انجام شده و از حدود دو ماه پیش درخواست کردیم.

حبوش: آیا برای آن زمان مشخص کردید؟

رجوی: خیر.

حبوش: من می‌خواهم دستور این درخواست‌ها را بگیرم و به وزارت تبلیغات ابلاغ

شود که با شما مجدداً کار کنند.

رجوی: من درخواست دارم که با سید وزیر [وزیر جدید کشور] ملاقات کنم؛ چون من با وزیر جدید ملاقات نکرده‌ام و درخواست‌های ما مانده است. اگر امکان ملاقات باشد خیلی خوب است.

حبوش (خطاب به افسران مخابرات): ترتیب ملاقات را بدهید.

رجوی: همچنین ملاقات با وزیر دفاع برای پی‌گیری امور ما...

حبوش (خطاب به افسران مخابرات): ملاقات با وزیر دفاع را انجام دهید.

یکی از افسران مخابرات: قربان! پی‌گیری کردیم ولی تاکنون موفق نبوده‌ایم.

حبوش با دفتر خود تماس می‌گیرد و دستور می‌دهد که با

وزیر دفاع تماس بگیرند تا صحبت کند.

حبوش (خطاب به مسعود): امر کنید!

رجوی: واقعاً خجالت‌م می‌دهید!

حبوش: اصلاً و ابداً این حرف را نزنید!

رجوی: فراموش کردم که برای این کارها از دوستان و همکاران شما نیز تشکر کنم.

برای هدیه کتاب الحکیم طاهر الموسوی الحسینی [هم تشکر می‌کنم].

حبوش: این لقب من است و جد من حبوش و ریشه و نسب من حسینی است.

رجوی: من فکر کردم که این اسم مستعار است!

حبوش: نه؛ این نسبت من است: طاهر الموسوی الحسینی.

رجوی: یعنی نسبت شما به پیغمبر می‌رسد؛ همان‌گونه که ما ایرانی‌ها می‌گوییم؟

حبوش: بله؛ همین‌طور است. ملاً بیان رفته‌اند و تحقیق کرده‌اند و شجره‌نامه من را

درآورده‌اند. این مسئله مشخص شد و کاملاً صحیح است و از خانواده‌ام نیز تحقیق

کرده‌اند.

رجوی: من فکر کردم این اسم مستعار است!

حبوش: نه؛ صحیح است.

رجوی: پس شما از اصحاب «براق»^۱ هستید!...

حبوش: الحمدلله من از خانواده اهل بیت هستم.

رجوی: می‌خواستم از شما خواهش کنم که اجازه دهید این کتاب را در کتابفروشی‌های

ایران عرضه کنیم و بفروشیم. درخواست خرید ۱۰۰ نسخه را داشتیم و گفتند که شما مایل

نیستید این‌طور شود.^۲

حبوش: (تماس تلفنی طاهر حبوش با وزیر دفاع): الو [پس از احوال‌پرسی] من از

شما درخواست وقت برای ملاقات با برادر مسعود رجوی کردم و می‌دانم که موقع عید

است و کارهایی دارید؛ اگر بعد از عید یک وقتی برای ملاقات مشخص کنید، [خوب است]

زیرا که این درخواست بیش از ۷ ماه است که شده است و ایشان مسعود رجوی الآن

پیش من است و به شما سلام می‌رساند. می‌دانید که وقتی برادر مسعود می‌خواهد با

وزرا ملاقات کند، همان‌گونه که دستور صدام است، ما باید همکاری کنیم. (سؤال از

افسران مخابرات) این نماینده ما هست یا نماینده برادر مسعود؟

افسر مخابرات: خیر؛ این نماینده ما (مخابرات) است.

حبوش: نماینده مخابرات به وزیر دفاع گفته است و ایشان الآن به من جواب داد که

وقتی نماینده شما نشسته بود من برای تقویت یکان ضدهوایی تماس گرفتم و آن یکان

را به منطقه موردنظر باز گرداندم و به شما (مسعود) سلام رساند و گفت فرمانده نبیل

^۱ نام اسبی اسطوره‌ای که می‌گویند پیامبر اسلام بر آن سوار شد و به معراج رفت.

^۲ چنانکه ملاحظه می‌کنید، تملق و چاپلوسی رجوی حد لایقف و میزان و مرزی ندارد!

[رحمان] را احضار می‌کنم چون مسعود او را دوست دارد. بعد از عید یک روز مستقیماً جهت ملاقات مشخص و انجام می‌شود.

رجوی: خیلی ممنون هستم و این از درخواست‌های گذشته ما بوده است.

حبوش: بله؛ منظور تقویت یکان ضد هوایی و موشک‌های زمین به هواست که در پادگان «طارق» مستقر است و قرار شده برای حمایت منطقه مورد نظر مسعود مستقر شود.

رجوی: درخواست برای تقویت یکان ضد هوایی است.

حبوش: علاوه بر آن یکان، یکان دیگری از دفاع ضد هوایی به آن منطقه اعزام شده است.

یکی از افسران مخابرات: من با فرمانده لشکر ۴ در «العمار» تماس گرفتم و با او ملاقات کردم. او دستور داد که یکان دیگری را جهت تقویت به منطقه مورد نظر اعزام کنند.

رجوی: ما حدود ۶ ماه است که این درخواست را پی‌گیری کرده‌ایم و چند بار نیز شما به من مطالبی را اطلاع دادید.

حبوش: تماس گرفته شد و دستور آن داده شد و انجام دادند.

یک کادر مخابرات: مسئول کمیسیون دو روز پیش آمد.

رجوی: شما چندین مرتبه به من اطلاع دادید و گفتید انجام شده است. در هر حال از شما تشکر می‌کنم و صحبت من در خصوص درخواست کتاب شما بود؛ درخواست داشتیم که تعدادی از نسخه‌های آن را تهیه کنیم.

حبوش: حقیقتاً من این را که نوشته‌ام، سودش را برای شهدا و امور خیریه قرار داده‌ام؛ احتیاجی به پول آن ندارم.

رجوی: من تعدادی برای انتشار در ایران خواستم و...

حبوش: در چاپخانه موجود است؛ می‌توانید حتی ۱۰۰۰ نسخه از آن را تهیه کنید. از

این بابت متشکرم. درخواست‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

رجوی: بله؛ درخواست‌ها را بررسی می‌کنیم.

حبوش: درخواست تجهیز و همکاری با ارتش آزادی‌بخش؛ (خطاب به افسران

مخابرات) برای انجام عملیات نسخه‌ای دارید که ملاحظه کنید.

یک کادر مخابرات: بله قربان! یک نسخه از آن را دارم.

یکی دیگر از افسران مخابرات: قربان! دستور این است که با ارتش آزادی‌بخش

همکاری کنیم. آن چیزی که ما می‌فهمیم، انجام می‌دهیم. اینکه موقع همکاری حرکتی

توسط ارتش مجاهدین انجام شود، دست ما نیست.

حبوش: پس هدف و درخواست، چه چیزی هست؟

افسر مخابرات: بیش از چند مرتبه درخواست شده که دستور سید رئیس است و

باید انجام شود. ما می‌گوییم انجام شده و می‌گویند نه؛ باید انجام شود. اینکه منظور چه

چیزی است، مبهم است. افسرانی از قسمت طراحی عملیات دعوت کردیم و بررسی

کردند و اسلحه‌ها را مورد بازدید قرار دادند. آموزش‌ها نیز ادامه دارد. به نظر من فقط

زمان عملیات باقی مانده است.

رجوی: ما که طراحی [عملیات] نکردیم...

حبوش: طراحی آزادسازی یک شهر را انجام دادیم.^۱

رجوی: ما عملیات و برنامه برای کل ایران داریم و عملیات نهایی برای کل ایران است و

^۱ هر عملیاتی که مجاهدین در ایران صورت داده‌اند، طراحی و سفارش و برنامه‌ریزی آن با عراق بوده و مجاهدین فقط اجرای آن را به عهده داشته‌اند.

نه برای یک شهر مانند «مهران» که به وسیلهٔ ۴۰ نفر نیروی پیاده آن را آزاد کنیم. افسر مخابرات: پس منظور و درخواست شما چه چیزی است؟ برای بررسی توانایی ورود [به ایران] است؟

رجوی: نه؛ درخواست انجام آن را فعلا نداریم و آقای رئیس‌جمهور ذهنیتی از عملیات ۱۹۸۸ داشتند که...

حبوش: منظور از آموزش، آموزش چه چیزی می‌باشد؟

رجوی: ما در حال حاضر آموزش و تمرین انجام می‌دهیم. فرض کنید زمان عملیات نزدیک شده و شما می‌خواهید مطمئن شوید که در روزی که برای انجام عملیات نهایی و سرنگونی رژیم (که ما آن را روز C نام می‌گذاریم و روز سرنگونی نظام در آن روز است) ۲ موافقت شد با چه طرحی، با چه تدارکاتی، با چه لجستیک و با چه وسایل ارتباطی کار کنیم. اگر ارتش عراق ما را از خود حساب کند، به نحوی که بتواند گزارش آن را برای سیدالرئیس بفرستد یعنی این نظریه ما نباشد بلکه ارتش عراق بگوید که ارتش آزادی‌بخش آماده و مهیا با استعداد کافی و با این توانمندی و قدرت برای انجام عملیات آماده است زمان عملیات را سیدالرئیس دستور می‌دهد. ما در سال ۱۹۸۸ آن را تجربه کردیم و آقای رئیس‌جمهور صحبت مبسوطی با من داشتند که اگر مخابرات تعیین کند و موافقت کند و ارتش بگوید ما چک کردیم، پس همه بر این باور هستیم که اینها می‌توانند در مدت ۲۴ ساعت برسند به اهواز و ...

افسر مخابرات: برادر مسعود رجوی لیستی را خدمت رئیس‌جمهور داده و در آن طی چند بند درخواست‌های خود را ارائه داده است... دفتر رئیس‌جمهور دستور آن را به

۱. همان.

۲. معمولا رجوی این‌گونه جملات و تعبیرات کلی را برای فریب عراقی‌ها و اطمینان دادن به آنها دربارهٔ توانمندی‌شان به کار می‌برد تا امکانات بیشتری بگیرد. «روز C» هم یکی از همان طرح‌های فریب است... البته عراقی‌ها هرچند علنا اظهار نمی‌داشتند هرگز این لاف‌ها را باور نمی‌کردند.

وزیر دفاع ابلاغ کرده و رونوشت آن را به مخابرات داده است. دستور چهارگانه به صورت کلی و در یک بند داده شده، مبنی بر بررسی توانمندی و طراحی و برنامه‌ریزی برای آژانس‌سازی شهرها. ۱. برای بررسی استراتژیک ارتش آزادی‌بخش یا چگونگی شروع در استان‌ها، در این دستور وظیفه بررسی امکانات نظامی و زرهی و... به ارتش داده شده است.

حبوش: به نظر من یادداشت کنید که دستوری قبلاً داده شده ولی ما الآن داریم وارد یک نبرد می‌شویم و خیلی خوب می‌دانیم که اهداف و نقطه‌نظرهای ملاً یان چگونه است. بنابراین دو مسئله وجود دارد؛ اول اینکه چگونه می‌توانیم طرحی داشته باشیم و از پادگان‌های مجاهدین حمایت و حفاظت کنیم چون آنها [ایرانی‌ها] دنبال فرصت هستند تا به پادگان‌ها حمله کنند و هدف اول ملایان مجاهدین خلق است. چگونه حمایت کنیم و چگونه بخشی از طراحی کار را برای مجاهدین در نظر بگیریم که اگر رژیم [ایران] به عراق حمله کند، مجاهدین چگونه دفاع و حمله کنند. دوم اینکه اگر ما بخواهیم تحت پوشش ارتش آزادی‌بخش وارد شویم چگونه باید باشد. این دو نکته را می‌خواهیم انجام دهیم و هر کدام از این بندها مربوط به ارتش است و باید بررسی و جواب آن طرح شود؛ هنگام ملاقات با مسعود آماده گردد و مورد بحث قرار بگیرد. خوب، قرائت بند دوم درخواست مجاهدین برای منطقه جنوب و نامه‌ای که در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۲۰۰۱ از نیروی دریایی نگاشته شده، [با عنوان: «شطّ العرب»]. بگذارید این درخواست در ملاقات مسعود با وزیر دفاع مطرح شود و جواب از ایشان بشنود. خود شما (خطاب یکی از افسران) در این ملاقات باید حاضر باشید. مورد دیگر درخواست خرید تعدادی

¹ مجدداً ملاحظه می‌شود که خود رجوی نیز به «دستور چهارگانه» (!) مقامات عراقی و «برنامه‌ریزی [شان]

وسایل نظامی و خودرو برای حمل تانکها و... است؛ این نیز در داخل ارتش موجود نبوده و نیاز به خرید آن از خارج است. این امکانات چه چیزی است؟

یکی از افسران مخابرات: سه خودرو برای حمل تانکها و... از نوع روسی و آلمانی

و...

حبوش: من این درخواستها را نمی‌دانم؛ اینکه چه چیزی داریم و چه چیزی نداریم.

اینها را هم در درخواستهای خود هنگام جلسه با وزیر دفاع مطرح کنید.

رجوی: از این درخواستها، برای آمادگی بیشتر و تمرین، قطعات تانکها را خیلی لازم

داریم؛ و همین‌طور بازگرداندن امکاناتی که از ما گرفتید (مانند تانک و...) و فقط قطعه ۴ و قطعه ۱ را می‌خواهند.

حبوش: من نمی‌دانم؛ افسر آموزش باید بیاید و جواب دهد.

رجوی: اولاً اختصاصی در نظر بگیرید؛ دوم اگر ممکن نیست در نظر بگیرید، دستور

خرید داده شود؛ و باز اگر ممکن نیست، آنها را باز گردانند.

افسر مخابرات: درخواست شماره ۴ نیز با وزیر دفاع مطرح شود.

رجوی: درخواست شماره ۳ چگونه خواهد بود؟

حبوش: این درخواست نیز با وزیر دفاع مطرح خواهد شد. (خطاب به یکی از افسران

مخابرات) اگر قرار برادر مسعود با وزیر دفاع مشخص شود، با من هماهنگی کنید؛ شاید

من هم همراه شما بیایم.

رجوی: این بهترین کار خواهد بود.

حبوش: اگر در بغداد بودم، می‌آیم.

رجوی: اگر برای دفاع از من نزد وزیر دفاع حاضر شوید، خیلی ممنون می‌شوم و به

صورتی باشد که مقاتلین [نیروهای سازمان دلخوش شوند و کار کنند].

حبوش: من با تو هستم ای دوست من! درخواست دیگری هست که دستور داده

شده باشد؟

رجوی: درخواست پنجم در خصوص نیروها و امکانات حفاظتی پادگان هاست؛ که این نیز

باید با وزیر مطرح شود. مورد بعدی درخواست وسایل یدکی زرهی که این نیز دستور دفتر

رئیس جمهور را دارد و باید با وزیر دفاع مطرح شود.

حبوش: این درخواست را با وزیر دفاع مطرح کنید تا اگر گفتند نداریم، برویم

خریداری کنیم.

رجوی: مقداری از این لوازم یدکی را تحویل گرفتیم؛ خیلی کمبود دارد.

حبوش: چه چیزهایی است که کار نمی‌کند؟

افسر مخابرات: قربان! موتور برق و امکانات آن و... که دستور وزیر دفاع را لازم دارد

تا انجام شود.

حبوش: مهم‌ترین چیز در ملاقات با وزیر دفاع باید این باشد که برای اجرای

درخواست‌ها طرح زمان‌بندی شده‌ای در نظر بگیرید و مصوب کنید؛ یعنی این نباشد که

فقط آری یا خیر بگویند بلکه باید روشن باشد که دستورات ایشان در چه مدت انجام

می‌شود.

رجوی: وقتی این سلاح‌ها را از ما گرفتند، با سرعت اقدام می‌شد ولی برای تحویل مجدد

این‌طور می‌شود؟

حبوش: این مشکل در کارهای ما نیز پیش می‌آید. مسئولیت نیروهای مرزی با وزیر

کشور است. من معاون وزیر کشور بودم. ارتشی‌ها این امکانات را از ما گرفتند و ما در

جلسهٔ وزرا مطرح کردیم و سید رئیس دستور بازگرداندن آن را صادر کردند. وقتی

برای قضاوت تاریخ

این امکانات را آوردند، دیدیم همه آنها خراب است و مشکل دارند. در هر صورت دستور وزیر دفاع با زمان‌بندی همراه باشد. درباره ورود نیروها از مناطق شمال [کردستان عراق] من به شما گفتم که این را انجام می‌دهم. ارتباط پادگان‌های مجاهدین با کابل نوری (خطاب به یکی از افسران مخابرات) این درخواست را با بند نهم مطرح کنید تا بررسی و گزارش کنند و نظریه خود را ارائه نمایند. درخواست بعدی، محلی جهت تمرین و آموزش تانک‌ها در منطقه «کوت» یا «صویره» در نظر گرفته شود. مگر در «اشرف» ندارید؟

رجوی: ما درخواست آموزش و تمرین در «کوت» یا «صویره» را داریم که برای نیروهای منطقه «کوت» است.

حبوش: نه، ما نمی‌گذاریم ارتباط با گارد ریاست جمهوری داشته باشید. چرا میدان آموزش دیگری را پیدا نکنیم؟

رجوی: منطقه «صویره» مناسب است.

افسر مخابرات: قربان! ما منطقه‌ای نزدیک پادگان «کوت» مشخص کردیم؛ چرا از آن استفاده نکنند؟

حبوش: ما می‌گوییم از امکانات ارتش استفاده کنند و اگر نبود، برای تمرین و آموزش به منطقه «صویره» بروند. بررسی کنید که کدام بهتر است و یکی از افسران را برای بررسی به منطقه اعزام کنید.

رجوی: مورد بعدی ...

حبوش: ارتباط پادگان‌ها؛ که الان دستور آن را دادم.

رجوی: آیا نیازی به سابقه آن دارید؟

حبوش: خیر؛ من جواب می‌دهم که بله یا خیر. مورد درخواست دهم تجارت است که

سه‌میه ۱۸ میلیون بشکه نفت برای هر ۶ ماه جهت فروش می‌باشد برای من نامه و دستور استاد عزت ابراهیم را مشخص کنید.

رجوی: استاد طه خودش به من گفت و دستور سید رئیس نیز هست.

حبوش: ما در سال چه قدر برای مجاهدین نفت در نظر گرفته بودیم؟

رجوی: ۵ میلیون بشکه در سال بوده است.^۱

حبوش (خطاب به افسران مخابرات): به سید رئیس نامه بنویسید، مبنی بر اینکه

برادر مسعود رجوی درخواست سه‌میه بیشتری دارد.

رجوی: ما برای هر بشکه ۳۰ سنت می‌گیریم که ۱۰ سنت آن هزینه جاری می‌شود و از

این ۱۸ میلیون ببینید چه چیزی عاید ما می‌شود...

حبوش: در نامه توضیح دهید که از فروش ۵ میلیون چه قدر عاید مجاهدین می‌شود

و این گروه نیاز به فلان مبلغ دارند که اگر ۱۸ میلیون داده شود، فلان مبلغ عاید آنها

خواهد شد.

رجوی: از وزارت نفت و توافقات آنها ذکر شود.

حبوش: دو درخواست دیگر داریم که تهیه امکانات پتروشیمی و صدور آنها به

خارج از عراق و فروش آنهاست.

رجوی: گفتند دستور مخابرات باشد.

حبوش: چه کسی گفته است؟

افسر مخابرات: قربان! این مورد محصولات پتروشیمی و صدور آنها به خارج از

^۱ به جای شیرخشک و دارو برای کودکان بی‌پناه عراقی، بخش قابل توجهی از فروش نفت را به مزدورشان رجوی و گروه وی اختصاص داده‌اند! مبلغ موردنظر معادل یکصد میلیون در سال می‌شود. از جمله مواردی که رجوی و اطرافیان‌اش بدان حساس بودند، منابع مالی سازمان بود که ادعا داشتند از منابع مردمی و مستقل به دست می‌آید. در بخش اول به این موضوع پرداخته‌ایم.

عراق...

حبوش: من قانون این را می‌خواهم.

یکی از افسران مخابرات: قربان! این موضوع مربوط به دفتر عزّت ابراهیم می‌شود

که با وزیر نفت دارند.

حبوش: یعنی دستور و قانون آنهاست.

افسر مخابرات: بله قربان! عزّت ابراهیم و دفتر رئیس جمهور اجازه صدور مواد

پتروشیمی را توسط شرکت «العنقاظ» به خارج داده‌اند؛ طی نامه ۵۱۸ مورخه 22

آوریل ۲۰۰۱؛ و صدور این مواد توسط وزارت صناعت و نفت است؛ و وزارت صناعت

هم موافق است.

حبوش (خطاب به افسران مخابرات): درخواست استعلام از دفتر رئیس جمهور

مبنی بر این مورد تهیه و ارسال شود.

رجوی: خود شما قبلاً موافقت کرده بودید...

حبوش: بله؛ اما استعلام شود بهتر است، احتیاطی است که باید انجام شود. یک

مورد قبلاً به دستور عزّت ابراهیم [الدوری] انجام شد و شکایت نامه برای سید رئیس

رفت و به دست ایشان رسید. برای احتیاط استعلام شود بهتر است.

رجوی: آخر شما قبلاً گفته بودید...

حبوش: بله؛ من در این خصوص اطلاعی ندارم؛ استعلام شود بهتر است.

حبوش عصبانی می‌شود و با صدای آهسته به مسعود

رجوی توهین می‌کند.

رجوی: برای دخول به عراق از مرز پاکستان.

حبوش: در خصوص وضعیت پاکستان [باید بگویم] که اگر تا ۲۰ گذرنامه عراقی در

روز صادر کنیم، برای نیروهای پاکستانی سؤال برانگیز می‌شود؛ نیروهای آمریکایی در آنجا حضور دارند و مشکل درست می‌شود.

حبوش از کوره در می‌رود و با عصبانیت و تندی با صدای بلند ادامه می‌دهد:

مقداری کوتاه بیاوید و همکاری کنید؛ متأسفانه وضعیت را درک نمی‌کنید. مسئله، صدور ۱۵ یا ۲۰ یا ۳۰ گذرنامه عراقی نیست؛ در حال حاضر وضعیت در پاکستان خوب نیست و بگذارید اوضاع را مقداری آرام کنیم؛ چون نیروهای پاکستان حساس هستند و نیروهای آمریکایی نیز حضور دارند. خوب، نمی‌گویند چگونه و چطور هر روز ۱۵ گذرنامه عراقی در پاکستان صادر می‌شود؟!

رجوی: روزانه نیست...

حبوش: درخواست شما این است.

رجوی: ما تاکنون از سفارت عراق در پاکستان فقط ۳۰ گذرنامه گرفته‌ایم؛ برای یک روز هم نبوده بلکه برای چند ماه بوده است.

حبوش (با عصبانیت): درخواست‌های شما، آنچه از من درخواست کرده‌اید، این را

می‌گوید... درخواست دیگر دارید؟

رجوی: نه؛ برادر ابواحمد! تاکنون ما چند نفر از پاکستان وارد عراق کردیم؟

حبوش (با عصبانیتی که در لحن صدای وی مشخص است): من از شما سؤالی

دارم؛ آیا مشکلی در امارات یا در ترکیه دارید؟ مشکلی که ما داریم، در پاکستان است.

رجوی: ما می‌گوییم در صورت ضرورت از طریق پاکستان کمک کنید.

¹ «ابواحمد» در اینجا کنیه حبوش است.

یکی از افسران مخابرات: ما مشکلی نداریم؛ فقط اگر مقری در وزارت کشور پاکستان داشتیم انجام می‌دادیم.

حبوش: من می‌گویم فعلاً پاکستان را مطرح نکنید و مسکوت باشد، چون...
در میان صحبت‌های عصبی طرفین، در جمع همه‌ها و
غروند برقرار می‌شود.

رجوی: چرا؟

حبوش: چون که تعدادی از خانواده‌های عربی در افغانستان که عضو مجاهدین افغان بودند، می‌خواستند از طریق پاکستان خارج شوند؛ تعدادی از این خانواده‌ها توسط سفارتخانه‌های کشورهای عربی به پاکستان عبور دادند که ۲۰ خانوار از اینها را سرویس آمریکا با کمک سرویس پاکستان دستگیر کردند. ممکن است عبور نیروهای شما از پاکستان مثل این شود. بگذارید اوضاع آرام شود؛ بعداً انجام می‌دهیم.
رجوی: خیلی خوب؛ من مشکلات شما را درک می‌کنم و نمی‌خواهیم مشکلات شما را زیاد کنیم ولی می‌خواهیم که برادران شما در پاکستان توجیه باشند که اگر مشکلی پیش آمد، همکاری و مساعدت کنند تا جایی که مشکلی برای شما ایجاد نکند.

حبوش: خوب...

رجوی: می‌شود درخواست اول را مجدداً ملاحظه کنید.

یکی از افسران مخابرات: قربان! «الاتمن العام» اعلام کرده که مرزهای ما خالی است و کسی تردد ندارد.

حبوش: من دستوری مبنی بر تردد از مرز «ابراهیم خلیل» داده‌ام و ابلاغ شده؛ فرض کنید که مجاهدین از «ابراهیم خلیل» با گذرنامه عراقی وارد شوند.

افسر مخابرات: ما نیرویی در مرز «ابراهیم خلیل» نداریم؛ با اکراد هماهنگی کرده‌ایم

برای قضاوت تاریخ

ولی مشکل داریم.

حبوش (خطاب به افسر مخابرات): این مورد را با عصّام خضر مطرح کنید تا با اکراد هماهنگی کند. گذرنامه عراقی دارند؛ مشکلی نیست. در کارهای من و مذاکراتم با مسعود بارزانی نیز قرار بده تا با آنها صحبت کنم و این مسئله حل شود... (خطاب به رجوی) این مورد را شما کاری نداشته باشید؛ من این مسئله را درست می‌کنم و خیال شما راحت باشد.

رجوی: موارد ما تمام شد برادر ابوالحمد و ما می‌رویم برای عراق.

حبوش: به وزارت تبلیغات ابلاغ شود که مصوب شد رسانه‌های مجاهدین از ۲ ساعت به ۶ ساعت اضافه شود.

رجوی: متشکرم.

حبوش: این را با وزیر تبلیغات مطرح کنید و ملاقاتی هم با وزیر تبلیغات برای مسعود ترتیب دهید. من متشکر هستم.

رجوی: من نیز متشکر هستم و از شما می‌خواهم که زمان بندی این برنامه‌ها را به سید نایب [عزت ابراهیم الدوری] بدهید.

حبوش: من با سید نایب کاری ندارم؛ چرا باید زمان بندی را به ایشان بدهم؟!۱

رجوی: چون خود ایشان گفتند.

حبوش: درخواست‌های شما مربوط به وزارت تبلیغات و وزارت دفاع است و من برای این کارها زمان بندی ندارم.

رجوی: نمی‌دانم؛ چون خود سید نایب گفتند که به من اعلام شود.

۱. چون اواخر این ملاقات به تشنج کشیده شده و حبوش با تندی مسائل را جمع‌بندی کرده است، رجوی سعی می‌کند با طرح نام مقامات بالاتر به زعم خود برای مقام اطلاعاتی امنیتی مانور دهد!

برای قضاوت تاریخ

حبوش (خطاب به افسر مخابرات): پس از اخذ زمان بندی از وزارت دفاع و وزارت

تبلیغات به سید نائب اعلام شود. خیلی خوش آمدید.

رجوی: خدا حافظ...

